

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228865

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الْعَالَمِ الْبَسِجِ الْإِيمَنِ السَّلَامِ



حضرت
 یزدان مقصود الممان که
 موفق فرمود این آستان ابل عرفان
 بطبع نخست کتاب مقدس عن القاسم الذی
 سَمِیَ بِالسَّیْرِ الْعِزِّیَّةِ الْمَدَنِیَّةِ الْخَوَاصِّیَّةِ
 دُنِیَّتِ الْبَحْرِیَّةِ الْمِیَّانِ الْعَالَمِ الْإِنْسَانِیَّةِ
 اِقْبَابِیَّتِ دُرِّ حُشَّانِ عَلِیَّیَّةِ اَقْلَامِیَّةِ
 الرَّحْمَنِ الْحَاجِّ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَكِيمِ الْبَهَائِیِّ
 حَرَرَهُ مِیْرُ الْمُحَمَّدِ عَلِیِّ ثَمَرِیِّ



در مطبعه مشهوره حسنی زیور اختتام پذیرفت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بدایع حمد و ثنا و جامع شکر و سپاس در گاه احدیت پروریرا نسر است
که ازین کافه حقایق کونیه حقیقت انسانیّه را بدانش و هوش که نیرین
عظیمین عالم کون و امکان است مفتوح و ممتاز فرمود و از بناج و
اثاران موهبت عظمی در هر عصر و قرنی مرآت کائنات را بصور
بدیعه و نقوش جدیده مرتسم و منطبع نمود چه اگر بدیده پاک در عالم
وجود نگری مشهود گردد که از فیوضات فکر و دانش هیکل عالم در هر
دوری بجلوه و طوری مزین و بلطایف بخشایش جدیدی متبای
منقح است و این آیه کبری خداوند بی همتا در افریش و شرف بر
جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته و حدیث اول ما خلق الله لعقل
شاهد این مطلب و در صدر ایجاد در هیکل انسانی من حیث الطو
مشخص گردید پاک و منزه است خداوندی که با شرفات انوار

این لطیفه ربانیه عالم ظلمانی غبطه عوالم نورانی فرمود و اشرفت الارض بنور
 ربها متعالی و مقدس است پروردگار یک فطرت انسانی را مطلق
 این فیض نامناهی فرمود الرحمن علیه القرآن خلق الانسان علمه البینا
 حال ای پوشمندان بشکرانه این فضل عظیم باید دست نیاز بهارگاه رب بی
 نیاز برافراخت و تضرع و ابتهال نمود که موفق بران گردیم که در این عهد و
 عصر سوخات رحمانه از وجدان نفوس انسانی طالع و لایح گردد تا این بار
 موقده ربانیه که مودوع در افنده بشریه است محمود نماید بدیده بصیرت
 ملاحظه نماید که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و
 بدایع مختلفه متوجه کل از فیوضات عقل و دانش است هر طایفه و قبیله
 که در این بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند از سایر قبایل و ملل بیشتر مغرت
 و سعادت بر ملتی در است که از افق معارف چون شمس مشرق کردند
 هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و شرافت و رفعت
 انسان دران است که بین ملأ امکان نشاء چیزی گردد در عالم وجود
 آیا نعمتی عظم از ان منظور است که انسان چون در خود نکند مشابه کند
 بتوفیقات الهیه سبب آسایش و راحت و سعادت و منفعت بسیار
 بشریه است لا والله بلکه لذت و سعادت و اتم و اکبر ازین نه تا یکی بر
 نفس و هوا پرواز نمایم و تا یکی در اسفل جهل شکست کبری چون امم منحوس

بسبریم پروردگار چشم غایت فرموده که در آفاق بگردیم و آنچه وسیله نماند
 و انسانیت است بان تشبیه نمانیم و کوش احسان شده تا کلمات حکیم
 عقلا و دانیان را استماع نموده و پند گرفته گزینیم باجری مقصیات آن
 بر بندیم حواس و قوای باطنیه اعطا گشته که در امور خیریه جمعیت بشریت ضرر
 نمانیم و بعقل و در بین بن اجناس و انواع موجودات متمایز شده و دائماً
 مستمراً در امور کلیه و جزئیة و مهمه و عادیة مشغول گردیم تا جمیع در حصن
 دانی محفوظ و مصون باشیم و در کل احیان سببه سعادت بشریه احساس
 جدیدی تا بس وضع بدیعی ایجاد و ترویج نماییم چه قدر انسان شریف
 و عزیز است اگر با آنچه باید و شاید قیام نماید و چه قدر در ذیل و ذلیل
 اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده و در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیة
 عمر گرانمایه را بگذرانند اعظم سعادت سعادت انسانیه اوست مدت
 حقایق انانیة و انفسیة اگر سمیت بهمت بهمتا در میدان عدل و ان
 جولان دید سزیم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم و اگر شقاوت
 شقاوت بشریت اگر کابل و محمود و منجم و منمکت در شهوات
 نفسانیه ماند و در رکات سفلی و خوش و نا وانی از حیوانات مضرة پست
 افتد اولئك كالانعام بل هم اضل ان شر الدواب عند الله لضم
 اليك الذين لا يعقلون باری باید دامن بهمت بگر غیرت زدواز

هر چه با سبب آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدن ضایع
 و عزت و شرف و غلو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمودند و از لال
 نیت خالصه و سلسال جبهه و کوشش اراضی قلیات انسانیه باین
 فضایل ذاتیه و شقایق حقایق خضایل حمیده سرسبز و خرم گشته رشک
 گلستان معارف اسلاف کردند و این قطعه مبارکه که آینه مرکز سنج
 محالات انسانیه و جمیع مراتب گشته آینه جهان نامی جان نیت شود
 و جوهر ذکر و نام مطلع علم لدنی و مشرق وحی الهی و عسرت طاهره اش را
 لایق و سزااست که از اسفحه ساطعه حکمت بالغه و معارف کلیه اش
 سگان متوحشه اقلیم یشرب و بطحا خارق العاده در اندک زمانی از حنیض
 جل و نادانی باعلی درجه علم و دانائی عروج و صعود نمودند به ضمی که در خضر
 امکان چون نجوم سعادت و تدنیت بدرخشیدند و مرکز قنون و معارف
 و علوم و خضایض انسانیه گشتند) بر اولی الابصار معلوم و واضح
 بوده که چون درین ایام رای جهان آرای پادشاهی برآمدن و ترقی
 و آسایش و راحت ابالی ایران و جمهوریت و آبادی بلدان قرار
 یافته و بصرافت طبع یدیمین رعیت پروری و عدالت گستری را
 از استین بهمت کامله و غیرت نامه برآورده تا با نوار عدل آفاق
 ایران را محمود و مالک شرق و غرب فرماید و نشاء اولای اعصار اولیه

نمائزده ایران در عروق و شرابان اهل ملی و متوطنین این دیار سراین نماید لند
 این عبد لازم دانسته که بشکرا نه این بهمت کلمه مختصری در بعضی مواد
 لازمه لوجه الله مرقوم نماید (و از تصریح اسم خویش احتراز نموده تا واضح
 و مبرهن گردد که مقصدی جز خیر کل نداشته و نذارم بلکه چون دلالت بر خیر
 عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند کلمه نصیحت انبای وطن خویش را چون
 ناصح این لوجه الله متذکر نمایم و رب حبسیر شاهد و گواه است
 که جز صرف خیر مقصدی نداشته چه که این آواره بادیه تجتهد الله تعالی
 افتاده که دست بختین و تزییف و تصدیق و تکذیب کل گوناگاه است
 إِنَّمَا نَطْعُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ وَمَا نَزِيدُ مِنْكُمْ جُورًا وَلَا شُكُودًا دست پنهان
 و قلم بین خط گذار اسب در جولان و ناپید سوار ای اهل ایران قدری
 در ریاض تواریخ اعصار سالفه سیر نمایند و سر بحیب تفکر فرو برده
 به صبر عبرت ملاحظه کنید که نمائشای عظمی است در ازمنه سابقه
 مملکت ایران بمنزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین کجمن آفاق
 منور بود عزت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع
 و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع
 اواره همان کبری تاجداران ایران حتی بسمع مجاورین دایره قطبیه
 رسیده و صییت سطوت ملک الملوکش ملوک یونان و رومان را

عاضع و خاشع نموده بود حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوای
سیاستیه اش و سوار العمل کل ملوک قطعات اربعه عالم گشته ملت ایران
ما بین ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز و بصفت ممدوحه تمدن و معارف
سرافراز و رفطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع
عظیمه و معدن فضایل و خصایل حمیده انسانیه دانش و هوش افراد
این ملت بامره حیرت بخش عقول جهانیان بود و وفطانت و ذکاوت
عموم این طایفه جلیله مغبوط عموم عالمیان گذشته از آنچه در تواریخ فائده
منذرج و منذجست در اسفار تورات که الیوم کل ملل اروپا من دون
تحریف کتاب مقدس مسلم است مذکور (که در زمان کورش)
در کتب فارسیه به همین ابن اسفندیار موسوم حکومت ایران
از حدود داخلیه هندوچین تا اقصی بلادین و حبشه که منقسم بیصد
و شصت اقلیم بود حکمرانی نمید و در تواریخ زمان مذکور که این پادشاه
غیور بالشکر بیابان بنیان حکومت رومان را که بجهانگیری مشهور بود
با خاک یکسان نموده زلزله در جمیع ارکان حکومت عالم انداخت
و نظر تاریخ ابدی الهذا که از تواریخ معتبره عربی است اقلیم سبعة
عالم را در قبضه تصرف آورد و همچنین در آن تاریخ و غیره مذکور که
از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه بحالات ذاتیه و حکم و معارف

نصفی ازین
ازین جهت
که در سابق
ایرانیان بوده

کلیه و قوچات متعدد و متابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقالیم
 سبعة را باین اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهور
 مشهور و مشهورست که نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی
 که بین ملل تشکیل گشته تحت حکمرانی و دیهیم جابنایی ایرانست

حال ای اهل ایران باید قدری از سکر هوا بهوش آمده و از غفلت و کاهلی
 بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم آیا غیرت و همت انسان قائل بر آن
 میشود که چنین خطه مبارکه که منشأ تمدن عالم و مبدأ عزت و سعادت
 بنی آدم بوده و مغنوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب اسکان جال
 محل تاسف کل قبایل و شعوب گردد و در تواریخ اعصار حالیه ذکر
 عدم تدقیقش تا ابد الا با و در صفحه روزگار باقی با وجود آنکه ملتش آسود
 ملل بوده حال باین احوال اسف شتال قناعت ننماید و مع آنکه قلمش
 مرغوب ترین کل اقالیم بوده حالیکه ببت عدم سعی و کوشش و نا
 دانی بی معارف ترین کشور بای عالم شمرده گردد آیا اهل ایران
 در قرون پیشین سرد و داناته و عنوان نشود دانش و هوش نبودند
 و از افق عرفان بفضل رحمن چون نیر عظیم طالع و مشرق نه حال چگونه
 بدین حال بر طال اکتفا نموده در هوا می نفسانی خود حرکت مینماییم و از
 آنچه سعادت کبری و مرضی در گاه احدیت حضرت کبریاست

چشم پوشید کل باغ اضر شخصیه و منافع ذلیله ذامیه خود گرفتار شدیم این
خطه طیبه چون سراج و باج بانوار عرفان و ضیاء علوم و فنون و علو منزلت
و سمو همت و حکمت و شجاعت و مروت نوزانی بود حال را گستا
و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم و قلت غیرت و همت با
پرتو قبائل مکر و ظلماف کشته بکت السموات السبع و الارضون
السبع علی عزیز ذل همچو کحان زد که اباالی ایران در دکان خلقی و فطرت
و دبا جلی و ادراک و شعور فطری و عقل و نبی و دانش و استعداد طبعی از
مادون دون و پسرند استغفرت الله بلکه در قوای فطریه سبقت بر کل قبایل
طوایف داشته و دارنده و همین مملکت ایران بحسب اعتدال و مواقع
طبیعی و محاسن جغرافیا و قوه انبایه منتهی درجه کتبین را داشته و لاکن تفکر و
تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق و تخریص لازم و همت
کامله و غیرت تامه واجب) الان بین قطعات حمنه عالم بحسب
نظم و ترتیب و سیاست و تجارت و صناعت و فنون و علوم و
معارف و حکمت طبیعی قطع اروپا و اکثر مواقع امریک شرت
یافته) و حال آنکه در ازمنه قدیمه متوحشترین طوایف عالم و جاہل و
کاہلین قبائل و امم بودند حتی ملقب بر ابره که بمعنی وحشی صرف باشد
ملقب بوده اند و ازین گذشته از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر

که بقرون متوسطه تعبیر گشته در میان دول ملل اروپا و قانات عظمیه
 و امور مغایره شده و حرکات منحوشه و حوادث مدبسته بشالی
 وقوع یافته که اهل اروپا آن قرون عشره را در الحقیقه اعصار خوش
 میثمدند بناء علی ذلک الحقیقه اساس مدنیت و اصلاحات
 و ترقی در اروپا از قرن خامس عشر میلاد تا پنجم شده و جمیع تمدن
 مشهود و تشویق و تحریص خردمندان و توسیع دایره معارف و بذل
 سعی و اظهار غیرت و اقدام و بهمت حاصل و میسر گشته (حال بفضل
 الهی و بهمت روحانیه منظر نبوت کلیه پادشاه معدلت پناه ایران
 سرادق عدل را بر آفاق محالک کشیده و صبح نیات خالصه شهر یاری
 از مشرق بهم خیریه جهان بینی و میداده و اراده فرموده که درین مملکت
 عظیم المنقبت تا بنیس اساس عدل و حقانیت و تشیید ارکان معارف
 و مدنیّت فرماید و جمیع وسایل مایه الترقی را از خیر قوه بمقام فعل آرد
 تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد) و اما بحال چون ملاحظه
 نمیشد که سروری که زمام کل امور در کف کفایت اوست و اصلاح
 حال جمهور منوط بهمت بلند او چنانکه باید و شاید چون پدر و پسران
 در تربیت و مدنیت و راحت و آسایش افراد اهل مملکت سعی
 بلیغ را مجری فرماید و بر وجه مطلوب آثار رعیت پروری واضح و بهر

گرد و لند از بنده و امثال این بند ساکت بودند) و لکن حال چون شهود
 ابصار اولی البصار گشته که ذات خمر و آنه بصرافت طبع اراده فرمود
 که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس بنیان رفی عموم تبعه فرمایند) لند
 نیت صادق و دلالت بر این اذکار نمود) و عجب در این است
 بجای آنکه کل شکرانه این نعمت که فی الحقیقه توفیقات رب الغرة است
 قیام ننمایند و بجناح ممنونیت و مسرت در هوای خوش شادمانی
 پرواز کنند و بدرگاه احدیت دعا و نیاز آرند که یو تا بنو ما این تمام
 خیریه شهر یاری مرزاد گردود) بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان
 بعلل اغراض ذابته مختل و روشنائی رای و تصور ایشان بغبار خود پرستی
 و ظلمات منفعت شخصیه محجوب و مکرر ایشان مصروف شتوات
 نفسیه و غیر ایشان مجول بر وسائل بایسته علم مغایرت برافراخته اغراض
 سکايت نموده اند و حال آنکه تا بحال تشکی بودند که چرا پادشاه بنفس
 خود در فکر خیر عموم و تجرری راحت و آسایش جمهور نپردازد حال که این
 همت کبری قیام فرموده اغراض دیگر کنند بعضی گویند که این افکار
 جدیده حاکم بعیده است و منافی مقتضیات عالیه و اطوار
 قدیمه ایران و برخی بجای پکان ناس را که از اساس متین دین و ارکان
 شرع بسین بحیرند و قوه امتیازیه نذارند جمع نموده گویند که این

قوانین بلاد کفریه است و معیار اصول مرعیه شرعیّه و موبستّه بقوم
 فهو منهم قومی برانند که باید اینگونه امور اصلاحیه را بتائی شیئا فشیئا
 اجرا نمود و تعجیل جایز نه (و حزب برآنند که باید تثبیت بوسائلی نمود که
 اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمہ سیاسیه و معارف عمومیّه
 و مدنیّت تا ته کامله نمایند لزوم اقتباس از سایر طوائف نه باری
 هر گروهی بهوائی پروا زمینایند) ای اهل ایران سرگردانی ناکمی و
 حیرانی تا چند و اختلاف اراد و تضاد دست بیفایده و بی فکری
 و بخرمی تا چه زمان باقی اغیار بیدار و باجواب غفلت گرفتار جمیع
 ملل در اصلاح احوال عمومیّه خود میکوشند و ما بریکت در دام بهوا
 و بهوس خود مبتلا (و بسدم پاپسته دام نویم) و خداوند عالیمان
 شاهد و گواه این عباد است که در بسط این مضامین مقصود ما اینست و
 جلب قلوب و چشم بکافات خیریه و از جهتی نداشته و ندارم بلکه
 ابتغاء لمرضات الله میکویم نظر از عالم و عالیمان بسته بصون حمایت
 حضرت احدیت البقا نموده لا اسئلكم علیه اجرا ان اجری الا علی الله
 باری اشخاصیکه گویند این افکار جدیده موافق حال طوائف سارّه است
 و بمقتضیات عالیه و روش احوال ایرانه مناسبتی ندارد فی کجمله
 ملاحظه نمی نمایند که محالک سارّه نیز در قرون سابقه بر همینوال

بوده چگونه این ترتیب و تنظیم و تشبثات مدینه سبب زنی آن ممالک
 و اقالیم گشته (ایا اهل اروپا از این تشبثات ضرری مشاهده نمودند)
 و یا خود بالعکس بحال علو منزلت جسمانیه نائل گشتند) و یا آنکه چند
 قرن است که هیئت عمومیته ایران بروش معلوم حرکت نموده و
 بر اصول معتاده مشی کرده چه فواید و زنی مشهود و حاصل شده و اگر این
 امور با بحال بحکمت تجربه برسیده بود و محتمل که محل توهم بعضی نفوس کامله
 کرد یعنی اشخاصی که مشغله نورانی عقل بیولائی در زجا به فطرتشان
 محمود است حال نخبان است بلکه خریات این کیفیات تمدینه در
 ممالک سارّه مراراً و کراراً بآب تجربه گشته و فوایدش درجه و صروح
 یافته که هر اعمی غنی ادراک نموده) حال چشم اعتساف رابسته بنظر
 عدل و انصاف باید ملاحظه نمود که کدام یک از این اساس محکم متین
 و بنیان حصن برین مباین مقتضیات حسنّه حایله و منافی لوازم خیریه
 سیاسیه ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع عمومیّه جمهور است
 آیا توسیع دایره معارف و تشیید ارکان فنون و علوم نافعه ترویج
 صنایع کامله از امور مضرة است زیرا که افراد هیئت اجماعیه را از
 خیر منفعل جل با علی افق دانش و فضل متصاعد میگردانند تا سیس قوس این
 عادله موافق احکام الهیه که کافل سعادت بشریه است و حقوق الهیه

عمومیه را در تحت صیانت قویه محفوظ داشته
 این حریت حقوق عمومیه افراد اهالی مباحین و مغایر فلاح و نجات است
 و یا خود بعقل و در بین اقران احوال عالیله و نتایج افکار عمومیه عالم
 و قوعاست از مننه استقبالیله را که در خیر قوه است بالفعل ادراک
 نموده در امنیت حال استقبال بذل جهد و سعی نمودن منافی اطوار حکیمانانه
 و یا خود تشبث بوسایل اتحاد با احم مجاوره و عقد معاہدت قویه با
 دول عظیمه و محافظه علاقات و داد و دیه با دول متحابه و توسیع دایره
 تجارت با احم شرق و غرب و تکثیر دفعات طبیعیه مملکت و تنبیه
 ثروت امت مخالف عاقبت اندیشی و رای مستقیم و مخرف از منج
 قومیت و یا خود حکام ولایات و نواحی مملکت را از حریت مطلقه
 سیاسته (یعنی کیفیثاء) باز داشته بقانون حقانیت
 میقد و اجزادات فصاحیه چون قتل و حبس و اشلها منوط بهینه
 از دربار معدلت مدار و در مجالس عدلیه مقرر سر بر سلطنت بعد از
 تحقیق و تعیین درجات شقاوت و جنایت و قباحات جانی و
 اجزاء مایستحق مشروط بصدد و فرمان عالی نمودن محزب اساس
 رعیت پرور است و یا خود سدا بواب رشوت و بر طیل که الیوم
 بتغیر بلج مشکیش و تعارف معتبر سبب تدبیر مبنیان معدلت است

و یا خود هیئت عسکریه را که فی الحقیقه فدایان دولت و ملت اند و
 جانشان در کل حیات در معرض تلف از ذلت کبری و مسکنت
 عظمی نجات داده و در ترتیب ماکل و مشاربشان و تنظیم البسته مساکنشان
 کوشیده و در تعلیم فنون حربیه بصاحبان مناصب عسکریه و در تدارک
 احوال قهات آلات و ادوات ناریه کمال سعی و اهتمام را مبذول
 داشتن از افکار سقیمه است) و اگر نفسی گوید که هنوز اصلاحات مذکور
 چنانچه باید و شاید از خیر به وجود نیامده اگر انصاف و به این تصور از نیاج
 عدم اتحاد آراء عمومیّه و ملت بهمت و غیرت متفذان و بزرگان
 مملکت صدور یافته این بسی مبزین و واضح است که تا جمهور با بانی هیئت
 نشوند و افکار عمومیّه در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت و عصمت
 افراد اولیاء امور حتی اهل مناصب جزئیّه از شایبه اطوار غیر مرضیه
 پاک و مطهر نگردد امور بر محور لایق دوران ننماید و انتظام احوال و
 ضبط و ربط اطوار تا بدرجه نرسد که اگر نفسی ولو کمال جدمبذول نماید
 خود را عاجز یابد از اینکه مقدار راس شعری از مسلک حقانیت تجاوز
 نماید اصلاح مامول نام رخ نماید و از این گذشته هر امر خیریه که
 وسیله عظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است و حسن و سوء
 استعمال بسته درجات مختلفه افکار و استعداد و دیانت و

و حقانیت و علو همت و تمویز غیرت تمیز از منفذ آن اباالی است و
 فی الحقیقه آنچه بر نفس حضرت سلطان بود از اجاری و ساری فرمود
 حال انجام امور و مصالح عباد و در کف کفایت نفوس مجتمعه در مجالس
 افتاد و اگر آن نفوس بطراز عصمت و عفت مزین شوند یعنی اذیال همه
 را با شایانی نالایقه نیالایند البته تأیید است الهیه آن نفوس را بمبدء
 خیرات عالم گرداند و آنچه مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس
 جاری فرماید و جمیع بلدان مملکت علیه ایران از انوار عدلیه آن نفوس
 تابنده را بنور کرد و بشانیکه اشعه آن نور جمیع عالم را احاطه نماید
 لیس هذا الله بعزیز (و الا الله ساج غیر مبقوله مشهود شود و چنانچه
 در بعضی مدن از ممالک اجنبیه برای العین مشاهده شد که بعد از تشکیل
 مجالس آن جمیع سبب پریشانی جمهور و آن اصلاحات خیریه سبب
 احداثات مضره شد تشکیل مجالس و تاسیس محافل مشورت اساس
 متین و بنیان رزین عالم سیاست است و لکن از لوازم این حسن
 امور چند است (اول آنکه باید اعضای مجتبه متدین و منظر خشیسته
 و بلند همت و عقیف النفس باشند تا نیایا آنکه مطلع بر دقائق اوامر الهیه
 و واقف بر اصول مستحسنه مقننه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط
 همای و اخلیه و روابط و علاقات خارجیّه و منفعت در رفون نافع

مدینه و قانع به داخل ملکی خود باشند) و همچو کمان زدود که وجود چنین اعضائی
 شکل و متنوع است بغضایات حق و خاصان حق و همت بلند اصحاب
 غیرت هر شکلی آسان است و بر حسب تصبعی اینون از لحظات اعین
 و انظار و اما اگر اعضای مجالس بر عکس این قضیه دون و نادان و بیخبران
 قوانین حکومت و سیاست ممالکت و بلدان و پست همت و بی
 غیرت جابل و کابل و طالب منافع دایمه خود باشند مگره و فوائدی بر تائیس
 مجالس مترتب نشود مگر آنکه زمان بیاور اگر مسکین فقیری بجهت احقاق و
 تحصیل حقوق خود ب شخص واحد هدیه تقدیم مینمود بعد باید کل اعضای مجلس
 راضی کند و الا احقاق حقوقش متصور گردد و چون نظر دقیق نمایند مشهور
 و معلوم گردد که علت غلطای جور و ففور و عدم عدل و حقانیت و تنظیم
 امور از قلت تدبیر حقیقی و عدم معارف جمهور است)
 مثلاً اگر ابالی متدین و در قرأت و کتابت ماهر و متفنی باشند
 اگر شکلی رخ نماید اولاً بحکومت محلیه شکایت نمایند اگر امری بخایر
 عدل و انصاف بیند و روش و حرکت حکومت را منافی ضامی
 باری و مغایر معدلت شهر باری مشاهده کنند داور ی خود را بجالس
 عالیہ رسانند و انحراف حکومت محلیه را از مسلك مستقیم شرع مبین
 بیان کنند) و بعد مجالس عالیہ صورت استنطاق را از محل معلوم بطلبند

البته شخص مشمول الطاف عدل و داد گرد و دلاکن حال کثر امانی از قلت
 معارف زبان و بیان که تفهیم مقاصد خویش نمایند (ندارند)
 و همچنین نفوسی که در اطراف و اکناف از وجوه و اکابر امانی معدودند
 چون بدایت تشکیلات و تأسیسات جدیده است از عدم ترقی
 در درجات عالیه معارف هنوز لذت حقانیت پروری و حلاوت
 معدلت کسر را نچشیده و از معین عذب فرات صدق طوبیت
 و خلوص نیت نوشیده و کما به حقه ادراک نموده که عظیم شرف انسان
 و سعادت کلیه عالم امکان عزت نفس و بهمت بلند و مقاصد اجمیده
 و عصمت نظریه و عفت خلیقه است بلکه بلند آخری و بزرگوار پیرا در
 جمع زخارف دیویه بانی نوحان دانسته) حال قدری انصاف
 لازم است که انسان بجهل فکر نماید پروردگار عالمیان او را بفضیل و
 موهبت کبری انسان خلق فرموده و بجلعت لقد خلقنا الانسان
 فی احسن تقویم سراسر از داشته و تجلیات رحمانیه از صبح احدیه مستشرق
 نموده و منبع آیات الهیه و مهبط اسرار ملکوتیه گشته و در فجر ابداع به
 انوار صفات کامله و فیوضات قدسیه مستنیر شده حال چگونه این داء
 مظهر البیانات اغراض نفسانیه بیالاید و این عزت جاوید را
 بذل شدیده تبدیل نماید اقوعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم

الاکبر و اگر مقصود خضار و مراعات صد مقصد اصلی نبود مجلی از سایر
 الهیه در بیان حقیقت انسانیته و علو منزلت و سمو منقبت بشریه مرقوم
 میشد این زمان بگذار تا وقت دگر در قطب امکان شان عظیم و مقام کبر
 ارفع انجم ظاهر و باطنا اولاً و اخراً انبیای الهی است و حال آنکه اکثر
 شان بحسب ظاهر خیر فقر صرف نداشته و کذاک عزت کلیه او ایما
 حق و مقربان در گاه احدیت را محض و حال آنکه ابد در فکر غنای ظاهر
 خود نبودند و همچنین ملوک معدلت سلوک که صیت جهان بانی
 و عدالت آسمانی شان افاق کائنات را فرا گرفته و اوازه حقوق پرور
 و بزرگواری شان اقالیم سبعة الاحاطه نموده در فکر توانگری و غنای
 فاحش ذاتی خود نموده بلکه غنای جمهور را عیار عین غنای خود شمرده و
 ثروت و وسعت عموم افراد ابالی را معموریت خزائن سلطنت
 دانسته افتخار شان بدنبیب و فضیله نموده بلکه روشنائی رای و
 بلند می همت جهان رای بوده و همچنین وزراء مکرم و دکامای مفضلی که
 رضای حق را بر رضای خود مقدم داشته و در فنون سیاستیه علم مهارت
 کلمه را بر اتمال حکمت حکومتیه برافراشته در انجمن دانش چون
 مصباح معارف افروخته و از اطوار و افکار و رفتارشان آثار دولت
 خواهر واضح و نیاز معموریت پروری لایح بوظیفه ذبیده خود قنات

نموده روز و شب مشغول بمشیت مدام امور و احداث و ایجاد و مسائل
 رفی جمهور بودند و بفکر ثاقب و رای ثنائی دولت متبوعه خود را
 مطالع دول عالم و مقرر بر سلطنت را مرکز رفی و وفق عظیم امور علل
 و اهم فرموده بوصول اعلی مراتب منجرت ذایت و انبی معارج عیثیت
 فطریه متباهی گشتند) و کذاک مشاییر علمای بخاری که بفصائل علمیه
 و خصایل حمیده موصوف و بعروۃ الوثاقی نفی مثبت و بذیل بی
 متوسل و متمسک و مراتب تحلیاتشان بصور معانی کلیه در رسم و حایره
 تصور نشان از شمس معارف عمومی مقبوس و در ایام و لیالی تدقیق
 و تحقیق علوم نافعه مشغول و تربیت و تعلیم النفس متعده متعلمه بالوف
 البته در مراق عرفان نشان کنج باد آورده و ان بقطره از لال معارف
 و بیان برابری کند و فناطیر مفسطه و نهب و فضه با حل مسئله مسائل
 عامضه مقابل نماید لدا اند امور خارجه را چون بلاعب صبیان انگار
 و کلفت زخارف زائده را لایق روان و جابلان شمرند چون طيور
 شکور نجوب چندی قناعت نموده نغات حکمت و معارفشان حیرت
 بخش مدارک و شعور اجله فضلامی ام آفاق گردد) و همچنین
 سروران خردمندان از ابالی و متحران متفقدان ولایات و نواحی که
 ارکان حکومت اند علونزلت و تموشان و سعادتشان در خیرخواهی

غنوم و تفقه و تجسس سایل عمار مملکت و ثروت و آسایش رعیت است
 مثلاً ملاحظه نماید اگر شخصی از اکابر و لایق غیور و هوشمند و پاک دل و
 دانشمند و بظانست فطریه موصوف و بذکاء و درایت خلیفه معروض
 و از ارکان بیست و لایت باشد عال غنت کلیه و سعادت مزیدیه
 و شان و شرف و نبوی و اخرویش در چه چیز است آیا در ملازمت
 صداقت و راستی و غیرت و حمیت پروری و ابتغاء مرضات الهی
 و بستجاب حسن نظر خسروی و استرضای خاطر جمهور ابالی است
 و یا خود بجهت آنکه در شام عیش و مینا و سفره تنهایی حاضر سازد و روز
 تخریب وطن و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد و خود را در
 درگاه حضرت کبریا مردود و از دربار معدلت مدار مطرود و در نزد جمهور
 ابالی بدنام و ذلیل نماید (فوائد عظام بالیه در قبور از چنین بفسن و
 امثال او بهتر است چه فایده که از انواعد سمایه حضایل انسانیه
 پخشیده و از چشمه صفای موهبت عوالم بشریه نوشیده اند و این معلوم
 است که مقصد از تأسیس این مجالس عدل و حقانیت است مجال کاره و لکن
 باید بیست ارکان و اعضای منجبه چه ظهور رساند اگر به نیت خالصه
 موفق شوند البته نتایج مبارکه و اصلاحات غیر مترقبه حاصل گردد و
 الا الله حمل و معوق ماند و امور بکلی محفل شود اری الف بن لا یقوم

به آدم که کیف بیان خلقه الف یادم (باری ارتقا صیقلی که بیان شد مقصود
 این بود که افلا معلوم گردد که عزت و سعادت و بزرگواری و منقبت و
 لذت و راحت انسان در ثروت و ایشه خود نبوده بلکه در غلو فطرت و
 سمویت و وسعت معلومات و عل مشکلات است) فَعَمَّ مَا قَال
 عَلَى ثِيَابٍ لَوْ يَبِاعُ جَمِيعُهَا بَفِلْسٍ لَكَانَ الْفِلْسُ مَمْنُونًا أَكْثَرًا وَفِيهِمْ بَعْضُ
 لَوْ يُقَاسُ بِهَا نَفُوسُ الْوَدِيِّ كَأَنَّهُ أَجَلٌ وَأكْبَرُ وَبِطَرِيقِ عَبْدِ جَبَّانٍ
 مَيَّادٍ كَمَا أَنَّ تَخَابُضَ أَعْضَائِهِ مَوْقِفَةٌ فِي مَجَالِسِ مَالِكٍ مُحَرَّسَةٍ مُنَوَّطَةٍ بِرُضَايَا
 وَاتِّخَابِ جَمْهُورٍ بِأَحْسَنِ اسْتِ (چه که اعضای نتجه ازین جهت قدر
 و امور عدل و داد را مراعات نمایند که مبادا صیت و شهرتشان
 مذموم گردد) و از درجه حسن توجه ابالی ساقط شوند و همچو ظن و گمان بود
 که مقصود ازین کلمات مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا
 فتهای محدودیت را داشته اگر سعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت
 و زراعت و صناعت بفضل الهی حاصل کرد و در امور خیریه صرف
 شود و علی الخصوص اگر شخصی عاقل و تدبیر ثبت بوسا ائی نماید که جمهور
 ابالی ثروت و غنای کلی بر بند مبتی عظم ازین نه و عند الله اکبر ثوابت
 بوده و هست چه که این بلند همت سبب آسایش و راحت و سهولت
 احتیاجات جمع عظیمی از عباد حق گردد (ثروت و غنا بسیار محدود)

اگر طبیعت جمیعیت ملت غنی باشد و لاکن اگر اشخاص معدود غنای
 فاحش داشته و سایرین محتاج و مفتقر و از ان غنا اثر و ثمری حاصل نشود
 این غنا از برای آن غنی خندان پسین است ولی اگر در ترویج معارف و
 تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس صنایع و تربیت انیام و مساکین
 خلاصه در منافع عمومیه صرف نمایند آن شخص غند کج و الخلق نیز کوارین
 سگان زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب) و اما جزئی که بر اندان
 اصلاحات جدید و تشکیلات سدیدة بالقوه و بالفعل مغایر مصالح
 پروردگار و منافعی او امر شارع مختار و مخالف اساس شرع متین
 سیرت حبیب سب العالمین است قدری تدبر نمایند که این مخالفت
 از چه جهت است آیا مغایرتش از جهت اقتباس از ملل سائره است
 که باین واسطه وجه مشابهت حاصل و من تشبه بقوم فهو منهم دارد
 اولاً این امور ظاهراً جسمانیة اسباب تمدنیه و وسایل معارف و فنون
 حکمت طبیعیة و تشبثات ترقی اهل حرف و صنایع عمومیه و ضبط و ربط
 همایم امور مملکت بوده و خلقی باسائیل کلتیه الهیه و غوامض حقایق
 عقیده دینیة ندارد) و اگر گفته شود در این امور نیز اقتباس جایز نه
 این قول دلیل بر جعل و نادانی قائل است آیا حدیث مشهور (اطلبوا
 لعلهم ولوا بالصین را فراموش نموده اند و این معلوم است که اهل

صمدین در درگاه احدیت از مردودترین ناس محسوب چه که عبده اضمنا
 و غافل از عبودیت جبر عللام بوده اند و اهل اروپا قلاً از اهل کتاب
 و مفر و مغترب بعزیز و بایند و در آیه مبارکه وَلِیَحْذَرْنَ اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةَ
 الَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ قَالُوْا اِنَّا نَضٰیءُیْ مَصْرَحٍ بِسْ طَلَبِ عِلْمٍ و مَعَارِفِ
 از حاکم امت بخیل جایز و موافقه است حال چگونگی تعلیم از عبده ادنا
 بمقول عبده اند و تعلیم از اهل کتاب منبغوض درگاه کبریاست) و همچنین
 در غرزه احراب ابوسفیان بنی کنانه و بنی قحطان و بنی قریظه یهود را با
 خود متفق نموده با کافه طوایف قریش بر اطفاء سراج الهی که در مشکات
 شرب برافروخته بود قیام نمودند و چون در آن زمان ارباب امتحان افتاد
 از هر جهة بقوه شديده در مهبوب بود بقوله تعالی اَلَمْ اَحْسِبِ النَّاسَ
 اَنْ یَّتْرُکُوْا اَنْ یَّقُوْلُوْا اٰمَنَّا وَهُمْ لَا یَفْقَهُوْنَ و مؤمنین قلیل و اعدایه
 هجوم عمومی برخاسته خواستند که اقاب مشرق حقیقه را بغبار ظلم و
 جور پیره گردانند حضرت سلمان بجنور مطلع وحی الهی و مہبط تجلیات فیض
 نامتناهی حاضر عرض نمود که در ممالک فرستہ بجهت محافظت از هجوم یعنی
 بسیار موافق و مفید آیا ان منبع عقل کلام و معدن حکمت و علم الهی
 فرمودند که این از عادات ممالک شرکیتہ کفریتہ محبوب است و اهل توحید
 را اتباع جایز نه و یا انکه جمیع موحدین را سرعاً بخرند و امر فرمودند

و هیئت خود را
 اعدا باطراف مملکت
 حاضر خندق بنایند
 و این بجهت محافظت
 از هجوم

حتی منقبض مبارک الت حضرت ابرداشته بمعاونت اصحاب واجباب قیام
 فرمودند (وادین گذشته در کتب کافه فرق اسلامیة از تواریخ و غیره
 که علمای عظام و مورخین فحاح تصنیف نموده اند مذکور که بعد از طلوع نیر
 افاق از مشرق حجاز که فی الحقیقه از اشعه ساطعه اش بهیت عمومیه امکا
 مستنیر و تعینیر و تبدیل کل در ارکان عالم نزول شریعت جدیدہ الیہ
 و تائیس مسانی حکم ربانیه پیدا شد شریعت مقدسه سمائیہ در بعضی احکام
 مطابق عادات مالوفه اہل جاہلیہ نازل شد از انجمله حرمت و رعایت
 اشہ حرام و حرمت اکرم لحم خنزیر و اعتبار شہور قمریہ و اسمائشان عیز ابن
 امور کثیرہ نیست کہ بعینہ و بعبارة انکتب نقل شود و کانت الجاہلیۃ
 یفعل الاشیاء جانت شریعة الاسلام بها فکانوا لا ینکحون
 الامہات و البنات و کان افح شیئ عندهم الجمع بین الاختین
 و کانوا یعینون لزوج بامرأة ثلبہ و یتیمونه الضیرن و کانوا
 یحجون البيت و یعمرون و یحرمون و یطوفون و یسعون و یقیون
 المواقع کلھا و یرمون الحجار و کانوا یکسون فی ثلثة اعوام
 شہرا و یغتسلون من الجنابة و کانوا یدامون علی المضمضة
 و الاستنشاق و فرق الراس و السواک و تقليم الاظفار و تنف
 الابط و کانوا یقطعون ید السارق الیمنی) حال لغو و بابت

توان بخاطر آورد که چون در بعضی از احکام شریعت عبادات اهل
جاهلیه که مطرود جمیع طوائف اند و بهر شا بهت دارد نقضی ندارد است
و یا خود تصور می توان کرد که استغفر الله حق غنی مطلق اتباع آراء کفریه فرمود
حکمت بالغه الهیه بسیار یا از قدرت حق عبید و متمنع بود که شریعت
مبارک را من دون شا بهت عادی از عادات اعمم جاهلیه نازل فرماید
بلکه مقصود ازین حکمت کلیه این بود که عباد از قیود تعصبات جاهلیه
زاد شوند و این اقوالی را که الیوم وسیله تحذیش از بان و تشویش وجدان
بچارگان نموده بر زبان برانند و لکن بعضی از نفوس که از حقایق کتب
الهیة و جوامع صحف نقلیه و تاریخیة کماهی اطلاع ندارند

خوانند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله حضرت خلیل
علیه السلام است و در میان اقوام جاهلیه باقی و برقرار بود و در لول
آیه مبارکه که اتبع مله ابراهیم حنیفاً) لکن در جمیع کتب و صحف فرق
اسلامیه این مسلم و مذکور است که احرام اشهر حرام و اعتبار اشهر قمریه
و قطع مبین سارق از سنن حضرت خلیل علیه السلام نیست و از این
گذشته الان کتاب تورات موجود و شریعت حضرت ابراهیم
او مذکور مباحث کنند یقیناً خوانند گفت تورات نیز محرفست زیرا
که آیه مبارکه که وارد یحیون الکلم عن مواضعه) و حال آنکه تحریف در

مواضع معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور که به تفصیل این مسئله پرداختیم
 این مقصود اصلی بالیف این رساله باز ما بنم لهذا اختصار اولی
 و دیگر آنکه در بعضی روایات مذکور در حین اخلاق حسنه و شیم مرضیه از حیث
 اقتباس کنید و عبرت گیرید پس چون تعلم اخلاق از حیوان صامت
 جایز بوجه اولی از طلل اجنبیه که اقلا از نوع انسان و نفس ناطقه و قوه
 متمیزه ممتاز از کتساب و اقتباس فزون جسمانیه جایز و اگر ملاحظه شود که
 در حیوانات این صفات ممدوحه خلقت این اصول و اساس مدققت
 و علوم و حکمت طبیعی در محالکت سار و به چه برهان میتوان گفت که غیر
 خلقی است هل من خالق عیوالله قل سبحان الله (و همچنین جمیع
 فاضل علمای معینین و اکابر فقهایی کالمین در بعضی فوئیکه مبداء و مبدع
 آن حکمای یونان چون ارسطو و غیره بودند تطبیع نموده اند و اقتباس
 معارف حکیمه چون علم طب و ریاضی و جبر و حساب را از کتب یونانیه
 سبب فوز و فلاح مژمرده اند چنانچه فن منطق را کل علمای قطع و تدبیر
 نمایند و حال آنکه مؤسس آن از صابین میزند و اکثر تصریح نموده که اگر
 عالم تحریری در فزون شتی مهارت کامله داشته لاکن در فن منطق
 مطیع نام نیافته اعتماد کلی بر اقوال و نتایج فکریه و استنباط مسائل کلیه
 او نه پس باین دلایل و اصح و براهن متقنه ظاهر و مبهرین گشت که

کاره کتب
 و تفسیر

و
 قطع

کتاب اصول قوانین مدنی و اقتباس معارف صنایع عمومی مختصراً
 به نفع عموم از محالک سائر جائز تا افکار عموم متوجه این امور باشد
 گردد و بحال بقوت بر کتاب و اجراء آن قیام نموده تا بعون الهی
 در اندک مدتی این اقلیم پاکت سرور اقلیم سائر گردد (ای حرد
 سدا این عین عقل و تدبیر ملاحظه نمایند آیا ممکن است که تفکات و توپ
 عادی با تفکات بهتری مارتی و توپ کروپ متعابلی نماید حال اگر
 فتنی گوید که ما را همین آلات مارتیه قدیمه موافقت لزوم به تحصیل
 سلیحه و آلاتی که در محالک جنبیه ایجاد شده) آیا این قول را هیچ طفلی
 بسمع قبول استماع نماید) و یا آنکه تا بحال احوال و امتعه و اجناس تجارتیه
 را از مملکتی به مملکتی بواسطه حیوانات نقل میکنیم محتاج بکالسکه آتشی نبوده
 و بنشینیم چه ضرور مشابهت با هم سائره بجویم آیا این کلام قرین از عا
 هیچ بوسیاری گردد لا والله مگر آنکه نظریه بعضی اغراض که در قلوب
 خود گمان نموده امور بدیهیه را انکار نمایم مالک جنبیه با آنکه در فنون
 و معارف و صنایع عمومی بحال چهارتر اناطل مع ذلک از یکدیگر
 اقتباس میکنند مالک ایرانیه که منتهی درجه احتیاج را داشته چگونه
 جائز است که معطل و معطل بماند) و علمای بزرگواری که سالک بر
 خط مشقیم و منهج فویم و واقف بر اسرار حکمت الهیه و مطلع بر حقایق کتب

مقدسه ربانیه هستند و قلوب مبارکشان بجلیه نفی ستیج و جوه نظره شان به
 انوار هدی روشن و منیر ملتفت احتیاجات حالیه و ناظر بر مقتضیات
 زمانیه هستند البته کمال جد تشویق و تخریص تمدن و معارف بنمایند
 هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَهَلْ يَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ
 وَالنُّورُ علما سراج هدایتند بین ملا عالم و بنجوم سعادت مشرق و لایح از
 افق طوائف و امم سلجیل حیاتند نفس میده چهل و نود الی را و معین صافی
 محالاند تشنگان بادیه نقص و کمزیری را مطلع آیات توحیدند و مطلع بر حقا
 قرآن مجید طبیب عاقل اند جسم معلول عالم را و تریاق فاروق عظمند و پیا
 سموئه بنی آدم را حصن حصین اند مدینه عالم انسانیت را و کف منیعند
 مضطربین و مضطربین جهالت را العلم یورید قد فه الله فی قلب
 مریشاء و لاکن پروردگار عالمیان از برای برپیشی علایم و آثار
 خلق فرموده و محکمت و امتحانی مقرر داشته عالم ربانی را محالات
 معنویه و ظاهریه لازم و حسن اخلاق و نورانیت فطرت و صدق
 نیت و فطانت و ذکا و فراست و نبی و عقل و حجی و زهد و تقوی
 حقیقی و خشیته الله فلانی و الا لاشمع به نور هر چند بلند و قطور باشد حکم عجا
 نخل خاویه و خشب مسنده داشته نازار و نبی بیاید همچو رود
 چون نداری کرد بدخونی کرد زشت باشد روی ماریا و ناز (

تحت باشد چشم نابینا و درود) در روایت صحیح وارد و اما من کان من
 لعناء صائنا لنفسه حافظ الدینه و مخالف الموائه و مطیعاً لا
 مولاه فللعوام ان یقلدوه (و چون این کلمات مشرقه جامع جمیع
 شرایط علمیه است لهذا شرح محلی در ترجمه این روایت مبارکه بیان میشود
 و بر کس که دارنده این شئون رحمانیه و مظهر مدلول این روایت صحیح
 بنوده نسبت علم از منقطع و منسلب و مطاعیت توحیدین الایین
 و سزاوارنه اول کلمه این شرایط مقدسه صائنا لنفسه است و این معلوم
 که مقصد حفظ نفس از بلا یا و محن جسمانی نبوده زیرا انبیا و اولیا کلاً و طراً
 معرض اعظم شاید عالم و هدف سهام بلیات و اذیات ملل و امم گشته
 بحسبت چیز محبوب و اتفاق جان نموده بمشقه فدا بجان و دل شناسند
 و کمالات معنویه و صوریه مهیت عالم را برداء جدید فضائل ذاتیه و
 شیم رضیه انسابیه مزین فرمودند بلکه مقصود اصلی حقیقی صیانت از
 نقایص باطنیه و ظاهریه و انصاف باوصاف کمالیه معنویه و صور
 بوده اول صفت کمالیه علم و فضل است و جامعیت این مقام اعظم
 اقوم اکابری کماهی برخوا مض مسائل الهی و حقایق حکم سیاسیة شرعیة قرآ
 و مضامین سائر کتب سماوی و وقوف بر ضوابط و ابطال ترقی و
 تمدن ملت باهره و اطلاع بر قوانین و اصول و رسوم و احوال اطوار

و قواء مودمی و ادبی عالم سیاسی ملل سارّه و جامعیت فون نافعه عصر
 و تتبع در کتب تاریخیه اعصار سالفه ملل و دول است چه اگر شخص عالم
 و قوف بر مضامین کتب مقدسه و جامعیت حکمت الهیه و طبیعیه
 و علوم شرعیّه و فون سیاسیه و معارف عصریه و اطلاع بر وقایع
 عظیمه فزون سالفه ملل و دول نداشته باشد عند اللزوم عاجز ماند
 و این منافی صفت جامعیت است مثلاً عالم ربانی اگر در محاوره
 با شخص مسیحی از الحان خلیل انجیل بجز باشد آنچه از حقایق فرقایه بیان نماید
 ابداً مسموع و مقبول الشخص نفیّد و لاکن اگر آن شخص ملاحظه نماید که
 آنچه در دست اوست و مستند بر آن این عالم بزرگوار افراسین است
 انجیل آگاه تر و بر حقایق کتب مقدسه مطلع و داناتر است (بالطوع
 آنچه بیان نماید قبول کند چه که جز اقرار مفری از برای او نه چنانچه
 رأس الجالوت چون بحضور آفتاب فلک عرفان و تیراوج هدایت
 و ایقان حضرت رضا علیه السلام مشرف شد اگر در مسئله و اجوبه آن
 معدن علم با دله و بر این مالوفه رأس الجالوت بیان نمیفردند و فدا
 و اعتراف بر بزرگواری آنحضرت نمی نمود) و ازین گذشته عالم
 سیاسی را دو قوه عظم اقوم لازم قوه تشریعیّه و قوه تقنینیه مرکب قوه
 تقنینیه حکومت است و مرجع قوه تشریعیّه دانیان هو شمس

حال اگر این رکن کین و اساس مشین جامع و کامل نباشد چگونه فلاح و نجات
 از برای هیئت ملت تصور گردد و لاکن چون این اوان چنین نفوس
 کامله جامعه نادر الوجود است و حکومت و هیئت ملت با نظام
 حال در غایه درجه احتیاج لهذا تأسیس هیئت علیه لازم که اعضای
 این مجلس بر چند نفس در فنی از فنون مذکوره ماهر باشند و با قدام و جدد
 بلوغ و جمیع احتیاجات حالیه و استقبالیه تفکر نموده امور را در نقطه
 اعتدال و مرکز مستقیم مرکز نمایند (اولا چون با بحال احکام شرعیه
 در مراعات و محاکمات مدار معینی نبوده زیرا هر یک از علماء نظر
 برای و اجتهاد خود نوعی حکم نمایند مثلاً و نفس مرا فعه نمایند یکی از
 علماء حکم بدعی و دیگری بدعی علیه دهد بلکه حیثاً در ماده واحده
 دو حکم مخالف از یک شخص مجتهد صادر چه که اول چنان معلوم شده بود
 و حال چنین و شبهه نیست که این امور سبب تشویش کافه امور
 مهمه واقع و از این فتور عظیمی در اساس هیئت اجتماعیه طاری گردد
 چه که بیچیکت از بدعی و بدعی علیه مایوس از دعوی خود گذشته و دام
 العمر مترصد اخذ حکم ثانی مخالف حکم اول شده جمیع عمر خود را بر لجاج
 میکشاند و از اینکه او فاسد خود را بکلی متوجه معاذه و منازعه نماید
 از امور نافعه خیریه و اشغال خود باز ماند و فی الحقیقه این شخصین حکم مبتدع

و حکومت و هیئت اجتماعیه را در نه هرست نتوانند و لاکن اگر حکم فاطمی
در میان باشد دیگر محفوق محکوم ابدا امید است حصول امر ثانی ندادد و لهذا
راحت و آسایش جنبه با شغال و خدمات خود و غیر مشغول گردد و نظیر
باینکه اعظم وسیله آسایش و راحت ابالی و اکبر واسطه ترقی جمهورا عالی و اداری
این امر ابراهیم تم است لهذا باید علمای یکد و افتد بر مسائل شرعیة الهیه در این
مجلس کبیر اولایک منہج فویم و صراط مستقیم بجنبه قطع دعاوی عموم بعین
و تالیف نموده بامر حضرت سلطان در جمیع ولایات منتشر گردد و بر بموجب
آن حکم جاری شود بسیار این امر مهم را اهتمام لازمست

و ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات الزام
منافع ذاتیه و فواید شخصیته خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات
بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افراد بنده کان غنی
مطلق شمردن و خرامت بسیار معنوی در امری از امور تقدر از جمہو بکشتن
و خیر عموم را خیر خود دانستن خلاصه هیئت جمعیت را بمنزله شخص واحد
پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت محبته نگاشتن
و الم و تاثیر هر جزئی سبب تا لم کل اجراء هیئت بالبدایه تیقن نمودن
و ثالث صفت کمالیه بصدق طوئیت و خلوص غایت تبریت جمہو
پرداخته در تعلیم معارف عمومی و تدریس علوم نافعه و تشویق بر برقیات

عصریه و تحریر بر توسیع دوائر صنایع و تجارت و ترغیب اتحاد و سائل
ثروت الهی مملکت بذل جبهه بلوغ و سعی مینماید و این است
چیز که عموم ماس ازین امور عظمه که علت فرشته منیت اجتماعیه را بر
خوابست بخیرند که علمای پوشمند و دانایان خردمند خالصا مخلصا لله
بودند و بوضیحت عموم برخیزند و بآویده ابالی ازین کجمنش معارف روشن
و بصیر گردد زیرا الیوم ماسی بطنون و او بام خود چنین تصور نموده اند که
نفسی که موفن بالله بآیات و رسل و کتب و شرایع الهیه و منظر خشنه
است باید معطل و معوق بماند و بطلالت و بطالت آیام بگذراند
تا از نفوس سی عند الله محسوب گردد که از دنیا و دنیا گشته دله بباله
خرومی نشسته و از خلق بعید شده بحق خضر بسته اند چون این بیان
مفصلا در این کتاب در موقع دیگر ذکر خواهد یافت لذا در این
مقام ترک اولی (باری باین صفات کماله خشیه الله و
بجته الله فی محبه عباده و علم و سلون و صدق و سلوک و رحم و مرا
و جلادت و شجاعت و ثبات و اقدام و جده و کوشش و کرم و
بخشش و وفا و صفا و حمیت و غیرت و بهمت و بزرگواری و غیور
پرووری و امثال اینها که بوده و فاقد این اخلاق حسنه انسانیة ناقص است
و اگر حقایق هر یک ازین صفات را بیان نمایم مقوی تقوا دهن

(گانه شود) و ثانی کلمه این شرایط مقدسه علیه حافظه الهیه است و این
 معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه منحصر در سنباط احکام و مراعات
 عبادات اجتناب از کبایر و صغایر و اجراء احکام شرعیه و باین وسایط
 محافظه دین اند نمودن بوده بلکه مثبت ملت را از کل جهات محافظه
 نمودن و در اعلا کلمه الله و تکثیر جمعیت دینیه و ترویج دین الهی و غلبه و
 استعلاش بر سایر ادیان از استیحاء جمیع مسائل و وسایط سعی بلینج را مبذول
 داشتن است و فی الحقیقه اگر علماء اسلامیة در این امور چنانچه باید و
 شاید اقدام ننمودند تا نجان جمیع ملل عالم در ظل کلمه هدایت داخل
 میشدند و شعله نورانیه بنظره علی الدین کله چون آفتاب در قطب امکان
 طالع و بر جمیع آفاق لایح میکشت و در قرن خامس عشر میلادی و لوطی که اول
 یکی از اعضای اثنا عشریه مذنبیه کاتولیکت در مرکز حکومت پاپ
 بود و متوخر احدث مذنب پرستان گشت در بعضی مسائل که
 عدم تجویز ترویج رباین و تعظیم و تکریم صور حواریین و روسای سلف
 مسیحین و عادات در رسوم مذنبیه زاید بر احکام انجیل بایاب مخالف
 نمود (با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ بدرجه بود که کل ملوک
 اروپا از سطوتش نترسیدند و مقترب و صیقل و ریاض امور مهمه
 قطع او پ در عین قوت و قدرتش نمود و مع و مرتبط و لکن چنانچه

در این مسائل که جوار تر بود کج روستای دینه و عدم وجود و تقطیم بر مثال و صور
 معلقه در کناس و ابطال عادات رسمیه زائده بر مضامین اجماع و طریقی
 و محقق بود و بوسیله لازم بود کج تثبیت نمود در طرف این قرون ایضاً
 و کسری اکثر امانی اسریت و چهار جنس قطعه المان و انگلیس و بسیاری
 از امانی پنجه خلاصه تقریباً دو بیست و پنجاه کرد و از اندام بسیار
 نصار و در مذہب پروتستان داخل گشتند و هنوز روستای این مذہب
 بکمال بہت در ترویج و حال در سواحل شرقیہ افریک بظاہر حریت
 و آزادی سودان و زنگیان را وسیله نموده مکاتب و مدارس تأسیس
 کرده تعلیم و تدریس و تمدن طوایف متوجشہ صرفہ افریک مشغولند
 و در باطن مقصد اصلی شان آنکہ بعضی طوایف اسلامیہ زنگیان را
 داخل در مذہب پروتستان نمایند (ہر طایفہ در ارتفاع ملت
 خود مشغول و ما در خواب غفلت مدہوش ملاحظہ نمایند کہ این شخص با
 وجود آنکہ معلوم بود بچہ ہوائی پرواز میکند و بچہ مقصدی متحرک
 متحرک بہت و غیرت روستای مذہبش چہ قدر ترویج شد حال اگر
 ملت بابرہ حق کہ مظهر تائیدات الہیہ و مطلع توفیقات بانیہ است
 اگر بہمت نامہ و غیرت کاملہ متوسلاً الہ اللہ و منقطعاً عما سواہ تثبیت
 بوسائل ترویج نمایند و بدل سعی و اقدام کنند البتہ انوار حق مستن

بر کل افاق سطع گردد و بعضی نفوس که بر تهایق امور اخلای می دارند و منهن عالم
 در دشمنان نه و ندانند که علت فرزند بطلان را چه فاروق عظیم حق لازم
 بهیچ کمان میکنند که ترویج بسف موقوف است و بحديث انابى بسف
 استدلال نمایند و حال آنکه فی الحقیقه اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند نشود
 گردد که در این عصر بسف واسطه ترویج نه بلکه سبب وحشت و دشت
 و آشفته از قلوب و نفوس گردد و در شریعت مبارکه غزاهل کتاب
 بقوه قاهره اجبار بر اقرار و ایمان جایز نه و حال آنکه دلالت و هدایت
 فریضه ذمت بر مؤمن موحداست (و حدیث انابى بسف
 و کذا لک حیث امرت ان اقاتل الناس حتى یقولوا لا اله الا الله در
 حق مشرکین جا علیه که از کثرت قوحش و نادانی از درجه بشریت ساقط
 بودند و آنچه که ایمانیکه بضر بسف حاصل گردد بسیار بی
 اعتبار و بسبب امر جزئی منقلب بکفر و ضلال شود چنانکه قبایل و
 طوایف اطراف مدینه منوره بعد از عروج اقطاب اوج نوبت معراج
 فی مقعد صدق عند ملک مقدر دوباره بدین جا علیه برگشته
 مرد شدند و همچنین ملاحظه نمایند زمانیکه نفحات قدسیه
 روح الله خطه فلسطین و جلیل و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم
 معطر ساخته و الحان جلیل بخین بمسامع روحانیان درآمده و در آن زمان

کل قبایل و طوایف آسیا و اروپ و آفریقا و امریک و اوقیانوس
 که هزار بحر محیط است محسوس و بیت پرست و غافل از خطاب بوم
 الست بودند مقهور حدائیت و الوهیت خیر ملت موسوی بودند
 بعد از بعثت انفس طیبیه طاهره روح بخش آنحضرت در مدت
 سه سال حیات جاودانی برای الهی اندیاز میزد و داشت بوحی الهی
 اساس شریعت عیسویه که در آن معجون برد اساعه نبیت معلوله
 بشریه بود تا سپس شد اگر چه در زمان آنحضرت انفس قلیله مقبل
 اندگشته بلکه فی الحقیقه مؤمن موقن عبارت از دوازده نفر طالب
 حواریین و چند نفر بودند و یکی از حواریین که مستمی یهودی آنحضرت
 بود نیز مرتد شده یازده نفر باقی ماندند (باری بعد از صعود آنحضرت
 باقی عت این نفوس قلیله با بخلق حسنه روحانیه و روش و حرکات
 مقدسه رحمانیه مبعوث شده بقوه الیه و نفوس مسیحائی بهدایت
 کل من الارض قیام نمودند و در آن زمان کل ملل ضامیه و ملت
 یهود بکمال قوت و اهتمام بر اطفای سراج الهی که در جاجه خطه اتریش
 مشعل گشته برخاستند و بیدون آن نطقوا و ثواب الله با فواهم و
 یا بی الله الا ان تم نوره و لو کوه الکافرون) و بر یک از این
 نفوس مبارکه به بدترین غذایی شهید نمودند بلکه جسم مظهر بعضی از طوایف

قصابی یزه ریزه نموده در کلجها بسوختند بعضی اشاع و اشاع این
 اشخاص مقدسه را بعد از شکنجه و عذاب زنده زیر خاک دفن نمودند
 وجود این عقوبات شریده ابتدا در تبلیغ امر الله فوریته و بدون سل
 سیف و خراشیدن روی یفنی بالافره ملت عیسویه عالم را احاطه نموده
 نموده یفنی که در قطعه اروپ و امریک از ادیان سازه اثری مانده
 نماند و در آسیا و افریک و جزائر بحر محیط جم غفیری از اهالی الیوم در
 ظل انجیل داخلند) حال باین ادله و اسنحه لایحه ثابت و مبرهن گشت
 که ترویج دین الهی بکالات انسانی و اخلاق حسنه و شیم مرصیه و روش
 و حرکت روحانیته است اگر یفنی بصرافت اقبال الهی نماید مقبول
 درگاه احدیت بوده چه که این بعن از اغراض شخصیه و طمع منافع ذاتیه
 تبه او بصون حمایت حق التما نموده بصفت امانت و صداقت
 و پرهیزکاری و حقوق پروری و و همت و وفا و دیانت و تقی بن
 خلق ظاهر گردد) و مقصود اصلی از انزال شرایع مقدسه سمائی
 که سعادت اخروی و تمدن دینی و تهذیب اخلاق باشد حاصل
 گردد و الا بصرب سیف بظاہر مقل و در باطن مغفل و مدبر گردند در
 این مقام کجانی که سبب عبرت کل گردد ذکر نمایم در تواریخ عربیه
 مذکور که قبل از بعثت نبوی علیه السلام نعمان بن منذر الحنمی که یکی از

ملوک عرب جاهلیه که متفرس بر سلطنتش مدینه جبره بود روزی از کثرت تخرج
 قداح بدم عقلش زان و شعورش باطل گشت در عالم سکر و بهوشی تغفل غافل
 بن مضلل و عمر بن سعد دکل که دو ندیم و این در محفل انس یار و جلیسش بود
 فرمان داد و چون از عالم منی و سکر بهوش آمد به پرسش حال دو ندیم پرداخت
 تفصیل واقعه را بیان نمودند بغایت مخزون و دل خون شد از حبت
 شدید و تعلق خاطر عظیم که باین دو ندیم داشت در مقابلشان و بنیان
 لایتمی نغزبان ساخته و بسا و کار آن ندیم بوم بوس و یوم نعیم در هر سالی
 قرار داد و این روز معلوم به شصت تمام آمده باین نغزبان نشسته
 در یوم بوس نظرش بر بر که افتادی بجان امان نیافتی و در یوم نعیم
 بر وار و و افندی را منظر احسان و عنایت بهنایت ساختی و این
 قاعده در قانون مستمر و بهین شدید مستحکم بود تا آنکه روزی پادشاه
 ابسی محمود نام سوار و بقصد شکار غم صحرانمود تا گاه از دور کوری به
 نظرش درآمد در عقب آن کور پادشاه اسب برانگیخت و تاخت
 تا از خیل و حبش خود دور و وقت بیکاه شده بایوس گشت تا گاه
 سواد حیمه در بادیه پیدا شد غمان مدان جانب معطوف داشت
 تا بدو خیمه رسید فرمود مهربان میطلبید خداوند خیمه خطله ابن ابی عضر
 طایه گفت بلی و استقبال نموده نغان را فرود آورده باز وجه خود گفت

در ناصیه این شخص تازی که با هر قیامی ضیافتی کن و در همان نوازی یعنی در
 حجره نمایان گفت کوسفندی داریم ذبح نما و من بجهت احتیاط چنین
 روزی در ری آرد ذخیره نموده ام پس خطله کوسفند را دوشیده قدحی شیر
 زدنمان برده آگاه کوسفند را ذبح نموده ماده رقیب را ذوالشب
 نمان از محبت و الفت خطله کمال خوشنودی و سرور بر برد و چون
 فجر طلوع شد نمان غم غریمت فرمود بخطله خطاب نمود که تو در ضیافت
 و همان نوازی نتهای جوایز و ایشاکار نمودی من نمان بن مسدز
 و قدوم تو را بکمال اشتیاق منتظرم (مدتی گذشت تا آنکه قحط و
 علاء عظیمی در دیار طی روی نموده خطله با حجاج شدید بملاشد بدین سبب
 بحضور پادشاه شتافت از غرایب اتفاقات یوم بوس در پیشگاه
 حضور نمان حاضر گشته پادشاه بغایت از رده خاطر شده آغا عتاب
 نمود که چرا چنین روزی بحضور رفیق خود شتافتی که روز بوس یعنی شتی است
 اگر امروز نظر من بر پیکانه فرزندم فابوس افتد بجان امان نیابد اکنون
 حاجتی که داری بخواه خطله گفت از یوم بوس بخیر بودم و نعمت دنیا
 بجهت حیات و بقا است و چون مرادین ساعت چشیدن
 کاس بلاک مقرر از خزاین ارض چه فایده متصور نمان گفت ازین
 امر چاره نیست پس خطله بوزبان راند مرا چندان امان ده که نبرد

عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا نمایم و در سال آینده یوم
 یوس حاضر گردم نمانم صامتی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید
 ضامن را بقتل رساند خنطله مستحرامه بهر طرف نگرانست تا آنکه نظرش بر
 شریک ابن عمرو بن قیس شیبانی که یکی از خدام نمان بود افتاد و این
 ایات را بخواند یا شریک یا ابن عمرو یا من الموت محاله یا ایاکل
 مصاب یا ایا من لا اخاله یا ایا النمان فیک ال یوم عن
 شیخ کفاله ابن شیبان کریم انعم الرحمن باله (شریک گفت
 ای برادر بجان جو نمودی توان نمود چاره متخیر ماند پس شخصی که موم
 بقرا ابن اجدع کلبی بود برخواست و کفالت نمود مشروط باینکه اگر
 یوم یوس سنه اثیه خنطله را تسلیم نماید هر حکم که پادشاه اراده فرماید در
 حق او جاری کند پس نمان با قصد شریک خنطله احسان نموده روانه حنطه
 در سنه بعد و فور یوس چون صبح صادق از افق مشرق سر بر آورد نمان
 با حشمت بی پایان بر عادت مالوفه توجه محل غریبان نمود و قرار را بهمرا
 آورد تا معرض بخت پادشاهی گردد و ارکان دولت شفاعت زبان
 گشودند و ناغروب مهلت خواستند که بلکه خنطله عودت نماید و
 پادشاه را مقصد چنان بود که از جبهه پاس محبت خنطله را بقتل ضامن از
 هلاک نجات دهد باری چون قریب بغروب شد قرار را بر بنه حنطه

تا کردن بر سینه ما گاه اندو در سواری پدید شد که بسرعت تمام تباحث
نعمان بنیاف گفت منتظر چه هستی و زر گفتند شاید این سوار خطله باشد
چون زد و یک شد خطله طالی بود نعمان را آمدن او موافق تقوا و گفت
جابل احمق با وجود آنکه از پنجه مرکب کریمتی بار دیگر برادر او بخنجر خطله گفت
و غایب بعد از هر بلا اهل هلاکت را در مراقب من شیرین و گوارا نمود

نعمان سوال نمود باعث بر این حق گذاری و وفا پروری و مراعات عهد
و پیمان چه امری بود خطله گفت اقرارم بوجدانیت الهیه و ایمانم به
کتاب منزل سماویہ نعمان گفت بچه دین مهدی نبی جواب داد که بنفس مسیحی
زنده و در سراط مستقیم روح الله پوینده ام نعمان گفت نفحات قدسیه
روح الله بر مشام من عرضه کن خطله ید بیضای هدایت را از جیب
مجنه الله بر آورد و انوار بچل بر بصر و بصیرت حاضرین اشراق نمود
و چون خطله چند آیات الهیه از ابجد الحان جلیل تلاوت نمود نعمان
و جمیع و ذرا بیش از بیت و بیت پرستی پزار و در دین الهی ثابت
و راسخ گشته بر زبان راندند که صد هزار افسوس که تا بحال ازین حجت
بیایان غافل و محجوب و ازین غمام فضل حسن بایوس و محروم بودیم
و فوراً غریبان را خراب نموده از ظلم و اعتساف نادم و اساس عدل
و انصاف را استوار نمود (حال ملاحظه نمایند که شخصی

آری بل بادیه بحسب ظاهر کینام و بی مقام چون بصفتی از صفات مخلصین ظاهر شد
 چنین پادشاه غرور باجم غفیری از ظلمت شام ضلالت نجات داده
 بصبح هدایت دلالت نمود و از بادیه بلاکت بت پرستی خلاص نمود
 بسا جل بجز وحدانیت الهیه وارد کرد و سبب ابطال چنین عباداتی
 که فی الحقیقه افت جمعیت بشریت و تخریب بنیان مذنبیت است
 گردید تفکر و تعمق لازم و تعقل و تدبر واجب است خلاصه قلب در
 منتهی درجه احزان و تأسف که از هیچ وجه توجه عموم را متوجه آنچه الیوم
 لایق و سزاوار است نمی بیند شمس حقیقت بر کل آفاق مشرق و مان
 ظلمات هوای خود گرفتار و بحر اعظم از کل جهات متموج و مازشنگلی
 سوخته و آشفته و ناتوان مواند الهیه از سماء احدیت نازل و مادر
 مفاز و محط سرکشته و حیران (من میان گفت و گوی می تم
 و از جمله اسباب کلیه که سبب اجتناب او یان سائره بدین بدن
 الهی گشته تعصب و حمیت جاهلیه است مثلاً ملاحظه فرمایید که
 خطاب الهی بحال نورانی و فلک رحمانی سرور اعلی عالم و جاد لهم بال
 بی احسن دارد و بعد از او ملائمت مامور چنانچه (ان شجرة مباركة
 لا شرقية ولا غربية یوت ظل الطاف بینهایت را بر سر عموم اهل
 عالم افکنده و بملاطف کبری و خلق عظیم رفتار و حرکت میفرمودند

و همچنین حضرت موسی و حضرت بارون علیهم السلام در خطاب و عتاب
 بفرعون ذی الاوتاد بامر قولاً که قولاً لیتنا ما مور با وجود با وجود شهرت
 سیر خیریه انبیاء و اولیای الهی که فی الحقیقه در جمیع مراتب محبت بشر
 را تا قیام الساعة اسوه حسنه است مع ذلک بعضی از این تلطفات
 و عطفات فوق العاده غافل و محجوب و از حقایق کتب مقدسه الهیه
 محروم و مجور گشته از اهل سائر ادیان کمال اقتضای و احترام از محرمی
 و ابد اتعارفات عادی را نیز باز نمیدانند با وجود عدم حوازل الفت
 و معاشرت چگونه میتوان نفسی را هدایت نمود از ظلام فانی لا بصبح
 نورانی الا منور فرمود و از اسفل جهل و غلال صعودا علی علی فوق علم
 و هدی تشویق و تحریر نمود حال بعین الصافیه ملاحظه نمایند که اگر
 خطئه با نفعان این مندر با کمال محبت و صداقت و مهربانی و همان
 پروری حرکت نمیکردان با و شاه و جم غفیر از مشرکین را بوجدانیت
 الهی چگونه مقروض میگردد اند حسیاب و احترام و حسرت سبب
 اشمس از قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاطفت و مدارا و ملائمت
 سبب اقبال نفوس و توجه قلوب شود (اگر شخصی از مومنین جدا
 در حین ملاقات با نفسی از ملل اجنبیه اظهار احترام نماید و کلمه موحشه
 عدم بخویر معاشرت و فقدان طهارت را بر زبان را ندان شخص

اجنبی از این کلمه چنان محزون و مکرر کرد که اگر شوق غیر نریند اقبال محزون
 نماید و نمره حبتنساب این باشد که اگر در قلب آن شخص توجه قلبی الی الله
 بود از آن نهر پشیمان گشته بکلی از شاطی بحرا میان بباد غفلت و بطلان
 فرار نماید و چون بمالکت و وطن خود رسد در جمیع روزها درج نماید
 که فلان ملت در شرایط انسانیت به منتها درجه قصورند
 اگر قدری تفکر در آیات و بنیات قرآنی و روایات مانوره از
 بخوم سماء احدیت نمایم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی بصفات
 ایمانیه متصف و باخلاق روحانیه متخلی باشد منظر رحمت فیضه الهیه
 است برای کل ممکنات و مشرق الطاف رحمانیه است بجهت کل
 موجودات چه که صفات مقدسه اهل بیان عدل و انصاف و برد
 باری و مرحمت و مکرمت و حقوق پروری و صداقت و امانت
 و وفاداری و محبت و ملاطفت و غیرت و حمیت انسانیت است
 پس اگر نفسی بحقیقه پاک و مقدس باشد تثبیت بوسا ملی شود که طلب
 قلوب کل ملل عالم نماید و بصفات حق جمیع عالم را بصراط مستقیم کشاند
 و از کوثر حیات ابدیه چشاند (حال تا از جمیع امور جزیه چشم
 پوشیده سعادت ابدیه جمهور را فدای منافع موقته خود ننمایم و
 نقصب و حمیت جاهلیه را وسیله عزت و اعتبار خویش ننماییم

باین قناعت نموده بکلیف و تدبیر یکدیگر میگوئیم (و چون خواهیم که خطار
 معرفت و دامال و زبده و درع و تقوی الهی نمایم بطعن و سب این
 و آن پردازیم که عقیده فلان باطل است و عمل فلان ناقص عبارت
 زید قلیل است و دیانت عمر و ضعیف افکار فلان مشابه طوار فرنگ
 و اسرار فلان متوجه نام و نیک صف جماعت دوش پوشیده نبود و
 افتدای شخص دیگر جایز و شایسته نه در این ماه شخص توان گری بجدالت باقیه
 شرافت و خیرات و مبرات در پیشگاه مرند پیمبری حاضر نکشت بنیان
 شریعت خراب شد و اساس دیانت تار و مار بساط ایمان منطوی
 و اعلان ایقان مخفی گشت عالم بضالت افتاد و در درمضالم فتور و
 رخا دست حاصل شد روز با و ما بهما برآمد و غفار و ضیاع در دست
 مالک مال گذشته باقی ماند درین شهر مقاد حکومت مختلفه مرتب
 بود و حال روز بروز قلت یافته نسبت پنج حکومت یادگار ماند
 روزی دو بیت احکام متضاده و فتاوی مباینه از یک مصدر
 ظاهر و حال تجاوز از آنچه نمی نماید جمیع غیر از عباد الله بجهت محاکمه
 سرگردان و حال در مانن راحت مسترج و در امان گیر و ز مدعی مغلوب
 و مدعی علیه غالب و روز دیگر مدعی غالب و مدعی علیه مغلوب حال
 این مسلك منقسم نیز متروک شد این چه دیانت کفریه است و این چه

ضلالت شرکيه و اویلا و اشتریا و ادینا و امصدیای برادران مسین
 زمان بنان اخراست در روز قیامت نزدیک (باری باینگونه کلمات
 تحذیش اوهان بچارکان اهل تئویش قلوب در ماندگان مساکینی شود
 که از حقایق امور و اساس این اقوال خبر ندارند و مینداند که صد هزار
 اغراض نفسانیه در تحت نفاق اقوال تعصبیه بعضی منور) اند احمان
 میکنند که قائل را غیرت دینیه و خشیته اند بران داشته و حال آنکه
 قائل چون در آبادی عموم خرابی خصوصی خود را می بیند فریاد کند و در
 بنیای دیگران کوری خود را مشاهده نماید ماله و فغان آغاز کند لکن
 دیده بصیرت لازم که ادراک کند اگر این قلوب منظر خشیته اند بود
 البته رایحه طیبه اش چون مشک جان عالم را محطرمینوید هیچ امری در
 عالم به مجرد قول تصدیق نشود (ورنه این جعدان دغل افروز هستند
 بانگ بازاران سفند موختند بانگ بدید کریا موزد قضا راز
 بدید کو و پیغام سبا) و علمای ربانی که از کتاب وحی الهی استنباط
 معانی و معارف و حکمات تنهایی نموده اند و قلب منیرشان محیط
 الهام غیبی را نیست البته تفوق ملت بضای حق را بر جمیع ملل در
 مراتب کمال جد و جهد طالب و در تثبث و مسائل مایه الترقی به
 منتهای همت ساعی و مجاهد و اگر نفسی ازین مقاصد خیریه غافل البته

بمقبول درگاه احدیت نبوده بلکه در کمال نقص بهیت تائیه ظاهر و در غنهای
 فقر بکمال غنا ماطق (که ضریری کمتر است و نیز خشم کوشش پاره اش
 دان که اورانیست چشم از مقلد تا محقق فرقیاست کین چه داود
 است و دان دیگر صد است) علم دانش مایکی و زهد و ورع و
 آزادگی بهیت و لباس نبوده و نیست در زمان سیاحت
 کلمه مبارکه که از شخص بزرگوار ی شماع نمودم که تا بحال شیرینی آن کلمه از
 کامم نرفته و آن این است (نه بر عمامه دلیل زهد و علم است و نه هر
 کلابی علت جهل و فسق) ای بسا کلاه که علم بر افراخت و ای
 بسا عمامه که حکم شرع بر انداخت و کلمه ثالث ازین کلمات متعده
 کلمه مخالفاً لهواه دارد چه قدر این عبارت شامل معانی جلیله است
 از جوامع الکلم و عبارات سهل ممتنع است اس اساس اخلاق محمد
 انسانیت است و فی الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان عظیم اخلاق
 روحانیه نورانیه نبی آدم است معدل کل اخلاق و مسبب اعتدال
 حقیقی تمام شیم مرصیه انسانیت چه که هوای نفس انشی است که صد
 هزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنون را
 این نار مشتعل را محمود نموده و چه بسیار واقع که نفسی بجمیع صفات
 حسنه انسانیه آراسته و بزور عرفان پیرایسته لکن اتباع هوای شیم مرصیه

آن شخص را از طبیعت اعتدال خارج نموده در خیر افراط انداخته غایت
 خالصه را به غایت فاسده تبدیل نمود (و همچنین اخلاق در مواضع لائقه
 ظاهر گشت بلکه بقوت هوی و هوس از مسلک مستقیم نافع منحرف بمنج غیر
 صحیح مضر منحول گشت اخلاق حسنه عند الله و عند مقربین درگاهش و زدا اولی
 الالباب مقبول و محمود ترین امور لکن بشرط آنکه مرکز نشو و خش عقل و دانش
 و نقطه استنادش اعتدال حقیقی باشد) و اگر خلاف این امور کما به حقیقه
 بیان گردد کار به تطویل انجامد و موضوع و محمول از میان رود باری در این
 بحر باطل هوی کل طوایف اروپا با این همه تمدن و صینها بالک و
 مستغرق و ازین جهت کل قضایای تمدینه شان ساقط النتیجه است بعضی از
 این کلمه تعجب نمایند و استیجابش فرمایند چونکه مقصد اصلی و مطلب کلی
 از بسط قوانین عظیم و وضع اصول و اساس اقوام جمیع شوین تمدن سعادت
 بشریه است و سعادت بشریه در تقرب درگاه کبریا و راحت و
 آسایش اعلا و ادنی از افراد طبیعت عمومیه است و وسائل عظیمه این
 دو مقصد اخلاق حسنه انسانیت است (و تمدن صورتی بی تمدن
 اخلاق حکم اضغاث احلام داشته و صفای ظاهری کمال باطن
 کسراب بقیعة تحسب الطمان باء الخاشته کرد در زیر آنتیجه که رضایت
 باری و راحت و آسایش عمومیت از تمدن ظاهر صورتی بنامه

حاصل نشود و ابالی اروپ در درجات عالیه تمدن اخلاق ترقی نموده اند
 چنانچه از افکار و اطوار عمومی ملل اروپ واضح و آشکار است مثلاً ملل
 نمایند که الیوم عظم آمال دول ملل اروپ در تغلب و صحنه کمال یکدیگر است
 و در کمال کرم باطن باطنار منتهی درجه الفت و محبت و اتحاد مشغول و
 قضیه مشهوره (پادشاه آشتی و آسایش پروردگار کات و کات
 عربیه و از ویاد قوه عسکریه بیشتر از ملوک جنگ آور بدل جبهه بلنغ
 نمایند چه که صلح و آشتی من دون قوه شیده میسر نکرد) در ظاهر بنا
 نمود لیلانها را جمیعاً با عظم جد و جهد در مدار کات عربیه میکوشند و ابالی
 مسکین آنچه بعرق جبین پیدا کرده اکثرش را باید اتفاق این راه کنند
 و چه قدر آلف از نفوس که ضایع نافه را ترک نموده شب و روز
 بحال همیت در ایجاد الت مضرة جدیده که بیشتر از بیشتر سبب تنفک
 دما و انبا جنس است مشغولند و هر روز الت خرافه جدیده احدث
 و ایجاد میکنند و دول مجبور بر این گردند که آلات حربیه قدیم را
 ترک نموده در مدارک آلات جدیده کوشند چه که آلات حربیه
 قدیم با آلات حربیه جدید مقادمت نماید چنانچه در این ایام که
 سنه هزار و دو بیست و نود و دو هجریست در ممالک المان
 صنعت تفنک جدیدی و در ممالک آنچه ایجاد توپ سخا سی بازه

نموده اند که از تفکات بهرزی مارت و توپ که وپ اتش بار تر و در
 بهم بنیان انسانی شدید تر و سریع التاثير است و این مصارف
 باهمه را باید که رعایای فلک زده تحمل نمایند (حال انصاف و سید
 که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سلب آسایش و رست
 عمومی و سیکله اجتناب مرصعات الهی است و یا مجرب بنیان
 انسانیت و در مراد کان آسایش و سعادت است در سلسله
 نبراز و تبصره و هفتاد میلادی که محارب بین المان و فرسنا واقع شد
 از قرار مشهور ششصد هزار نفس در میدان مهاجمه و مدافعه مایوس و مقهور
 گشته گشتند چه بسیار بنیان خاندانها که از اساس مهندم شدند و چه
 بسیار مدن در شام در غنهای محموریت و باده و عالیها سا فلها
 گشت چه قدر از اولاد صغار که یتیم و بی پرستار ماندند و چه قدر
 پدران و مادران سالخورده شمره زنده گانیشان جوانان نورسیده را
 در خاک و خون غلطان و مرده دیدند و چه قدر نساء که پر حال و
 و شبگیر ماندند و همچنین کیفیات احراق کتاب خانه ها و بعضی انبیاء
 جسمیه فرسنا و اتش زدن دار الشفای عسکریه با جمیع عساگر مجروح
 مریضه و وقایع مؤلمه و حرکات موحشه طائفه کومون و حوادث
 مد بشه اختلاف و تحریک جمعیات متضاده متقارنه در پاریس

و منازعه و عدوان با مین و وسای دینیه قاتولیک و حکومت المان و
ظهور فتنها و فساد با و تدبیر بلا و او طان و خوریزی میان خرین
جمهوریت و دون کارلوس در اسپانیا خلاصه از نیکونه و قایع که
دلالت بر عدم تمدن اخلاق طوائف اروپا مینماید بسیار
و این عجب چون تنگ جویی مقصود نداشته اند اینچنین کلمه
نمود) حال واضح است که شخص عاقل بصیر و عارف جنیر تصدیق
اینگونه امور نماید آیا طوائف و قبایلیکه مغایر شیم حسنه عالم انسانه
اینگونه امور موحشه در مین شان جاریست چگونه منرا و اراست
که ادعای تمدن حقیقی کامل نام نمایند علی الخصوص که نتیجه ازین امور
مانول نه الا تعلب و تسلط موقت حالی و چون نتیجه باقی و پایدار
نه لند از داوله الالباب تقید و اهتمام را منرا و اراست در قرن
سالفه مراد او که آراء حکومت المان غالب بر فرینا کشت و همچنین
سلطنت فرسادهات عده بر اقلیم المان حکمرانی نمود حال حاظه
که ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان پروردگار فدای این نتایج
و منافع موقته صوریه گردد لا والله بلکه اطفال نیز اراکت مضرت
اینگونه امور نمایند و لاکن متابعت بوجوه صد هزار حجاب ازل
بر دیده افکند و بصیرت هر دو نابینا گردد

چون غرض آمد بنبرو پوشیده شد * صد حجاب از دل بسوی نیده شد
 بلی متدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افرازد که چند ملوک بزرگوار
 بلند همت اقباب درخشنده عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت
 و سعادت عموم بشر بفرمی ثابت و راستی را سخ قدم پیش نهاده مسئله
 صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و جمیع و سائل و وسایط
 تثبیت نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معااهده قویه و میثاق و
 شروط محکمه مابینه تاسیس نمایند و اعلان نموده با اتفاق عموم هیئت بشر
 موکد فرمایند این امر اتم اقوم را که فی الحقیقه سبب آسایش و فرشت
 کل کسان ارض مقدس نموده جمیع قوای عالم متوجه نبوت و بقای این
 عهد عظیم باشد و در این معااهده عمومیه تعیین و تحدید حدود و ثغور هر
 دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی بشود و جمیع معاہدات
 و مناسبات دولیته و روابط و ضوابط باین هیئت حکومتیه بشر
 مقرر و معین گردد و کذا که قوه حربیه هر حکومتی بجای معلوم مختص
 شود چه اگر تدارکات محاربه و قوای عسکریه دولتی از دیار یا بد سبب
 توهم دول سائره گردد (باری اصل بنمای این عهد فویم را بران قرار
 دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید کل دول
 عالم بر اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیئت بشریه بکمال قوت بر زمین

آن حکومت برخیزد اگر جسم مرخص عالم باین داری عظم موفق گردد البته
 اعتدال کلی کسب نموده بشغای باغی دانی فائز گردد ملاحظه فرمایند که اگر
 چنین نعمتی پیشتر شود هیچ سلطنت و حکومتی محتاج تهنه و مدارکات مهابت
 جنگ و حرب نباشد و مضطر باصطناع آلات حربیه جدیده
 سببه معنویت نوع انسان نگردد بلکه بعسکر قلبی که سبب تائین
 مملکت و مادیات ابل فساد و تفاوت و منع فن داخلیه است
 محتاج و پس از این جهت (اولاً بنده کان الی عموم ابالی از تخیل
 افعال مصارف باهنگم حربیه دول است و مستخرج شوند)
 ثانیاً نفوس کثیره اوقات خود را در اصطناع آلات مضرة
 که شواهد درندگی و خوشخواری و منافعی موهبت کلیه عالم انسانیت
 صرف نمایند بلکه در آنچه سبب آسایش و حیات و زندگی
 جهانیانست کوشیده سبب فلاح و نجات نوع بشر گردند و عموم
 دول عالم بکمال عزت بر سر ریاضدار می مستغرق و کافه قبایل و امم در
 عهد آسایش و راحت ارمیده و مستخرج شوند و بعضی اشخاص که از بهر
 کلیه عالم انسان بخیرند این امر را بسیار مشکل بلکه محال و ممنوع شمرند
 پنجم آن است بلکه از فضل پروردگار و عنایات مقربین درگاه
 افریدگار و بهمت بی همای نفوس کامله مابره و افکار و اراء فرامد

فرازد زمانه هیچ امری در وجود متعین و محال نبوده و نیست (
 بهمت بهمت غیرت غیرت لازم است چه بسیار امور که در این
 سابقه از مقوله محتغیات شمرده میشد که ابد احوال تصور وقوع از انجم
 حال ملاحظه نمایم که بسیار سهل آسان گشته و این امر عظیم اقوم که
 الحقیقه افتاب انور جهان مذمت و سبب نور فلاح و راحت
 و نجاح کل است از چه جنبه متعین و محال فرض شود و لا بد بران است که
 عاقبت شاید این سعادت در انجمن عالم جلوه گر گردد چه که آلات
 و ادوات حربیه بر این مموال بدرجه رسد که حرب بدرجه مالا یطاق
 بیست بشریه و اصل گردد از این تفصیل مشروح گذشته میرسد
 که شرف و بزرگواری انسان بخون خواری و تیز خنکی و ندمیردین
 و محالکت اجنبی و تدبیر و ابلاک جوش و ابالی نبوده بلکه سبب بلند خردی
 و جوان بخشی صیت عدالت پروری و دلجوئی عموم رعایا از اعالی
 و ادانی و تعمیر ممالک و مدن و قراء و حوالی و نواحی و ترفیه و ترویج
 بندگان الهی و وضع اس اساس اصول ترقی و توسیع حال جمهور و تزیین ثروت
 و غنای عمومیست ملاحظه فرمایند که در امکان چه بسیار ملوک جبار که
 بر سر کشورستانی مستقر گشتند از آن جمله ملاکو خان و امیر تیمور کورکان که
 فی الحقیقه قطعه عظیمه بسیار اور قبضه تصرف آوردند و اسکندریه

و ناپلیون اول که دست تطاول را بر سینه قطعه از قطعات حمسه عالم گشود
 ایاجه مژه از این فتوحات حمیه مرتب شد مملکتی معمور گشت و پاخود
 سعادت منظور آمد سبب استقرار سلطنت شد و یا باعث انقراض
 حکومت از ان خاندان گردید بلاکو و چکیر خبات انگیز از جهانگیرش مژه
 مشهور نشد چرا که قطعه بسیار ناز و عرواست شده چون تل
 خاکستر گشت و امیر تیمور از کشور شانی بغیر از ثلث جمعیت عالم و تحریب
 بنیان بنی آدم نتیجه حاصل نکرد و اسکندر رومی از فتوحات عظیمه اش
 جز سقوط پسرش از سر بریا جداری و تغلب فیلقوس و بطلمیوس بر کل
 ممالکش فایده مشاهده نشد و ناپلیون اول از طغری بلوک اروپا
 تحریب ممالک معموره و تدبیر نفوس عامه و استیلاء بر زلزله واضطرار
 شدید در قطعه اروپا و اسیری نفس خود در انجام ایام فوائدی
 نیافت این آثار بلوک جهانگیر () و لاکن قدری در فضائل و حاصل
 حمیده و عظمت و بزرگواری شهریار عادل انوشیروان باذل تأمل
 نمایند که آن سرور داد پرورد و زمامی بر سریر جهانیان مستقر شد که بنیان
 قوی الارکان سلطنت ایزاز از هر جهت خلل و فتور طاری شده بود
 بعقل عذاب و تاسیس عدل و داد نموده بنیان ظلم و بیدادی را قلع و قمع و
 هیئت پریشان ایران را در ظل جناح سلطنتش جمع فرمود و در تدنی قلیله

ممالک پرموده و بیان ایران به پر تو حیات بخش تو جهاتش زنده و برآزنده
 ترین ممالک معموره مسکونه گشت قوای متخلله حکومت را تکرار عاده و
 مزد او وصیت عدل و انصافش آفاق اقالیم سبعة را احاطه نمود جمهوراها
 اخضعیت ذلت و فلاکت باوج عزت و سعادت صعود نمودند با وجود
 آنکه از ملت محوس بود صد آفرینش شمس حقیقت آسمان نبوت بکلام
 مبارک انی ولدت فی زمن ملک عادل ناطق گشتند و اظهار لاد
 در زمان حکومت او فرمودند (حال آن بزرگوار یا بسیر مرضیه بن مقام
 بلند اعلیٰ فائز گشت یا خود بجهان گیری و خون ریزی ملاحظه فرمائید که در
 قطب ابداع بچه شانی متفخر و قباای گشت که آوازه بزرگواریش در جهان
 فانی جاوید و باقی ماند و بحیات ابدیه موفق گردید و اگر به بیان زندگانی
 دائمی بزرگواران به پردازیم کار این مختصر بطول انجامد و چون واضح و مبهره نیست
 که از قرأت این کتاب تاثیر فوائد کلیه در افکار عمومی ابالی ایران حاصل گردد
 لهذا اختصار نمایم و بعضی مسائل را که قریب عقول ناس است ذکر کنیم لکن
 اگر از این مختصر تالیف حسنه مشهور گردد و دانش ائمه تعالی من بعد باس اساس حکم
 الهیه در عوالم ملکیه پرداخته بعضی کتب مفیده منفصله تحریر گردد باری در
 عالم وجود سطوت فابره جنود عدل قوای عظیم عالم مقابلی کند و بنیان
 مرصوص حصون حصینه مقاومت نماید چه که فتوحات این سیف قاطع را کتل

مست از

بر ایاط و غا و رضاء مغلوب کردند و دیرانهای عالم از هجوم این جنود با علی درجه
 معنویت و آبادی سرازیر شود (دورایت اعظم است که بر هنر
 هر جهان بینی سایه افکند و بمشابه نیر اعظم نوار ساطعه حکومتش بکمال سهولت
 در ارکان عالم نفوذ کند رایت اولیه عقل و رایت ثانیه عدل این دو
 قوه عظیمه را جبال آئینین مقاومت نتواند و سد سکندر بر امتیانت نماند
 و این واضح و بدیهی است که حیات این عالم فانی چون نسایم صبح که بر بزم
 ثبات و در مرور در این صورت خوشا بزرگوار یک در سبیل رضایت باری
 صیت ممدوحه و ذکر چیزی باید گذارد (چه آنکه رفتن کنعان پاک
 چه بر تخت مردن چه بر روی خاک بلی جهان کشان و کشورستانی ممدوح
 بلکه در بعضی اوقات جنک بنیان اعظم صلح است و تدبیر سبب تعبیر
 مثلا شهر یار بزرگوار می اگر در مقابل عدوی باغی طاعی صف جنک بیاید
 و یا آنکه بجهت جمع شمل بیست و عمالک مشتته پراکنده همت را در میدان
 جلادت و شجاعت برانگیزد خلاصه محاربه اش مبنی بر نوایای صالحه
 باشد فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنک بنیان
 اشی است ایوم شایسته طوک مقدر تا نفس صلح عمومیت بر
 فی الحقیقه آزادی جهانیان است (کلمه رابعه آن رایت
 بابر الهدایت مطیعاً لامر مولا است این معلوم و مبرهن است که اعظم

منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزتش در
 متابعت او و نواهی خداوند گیتی نورانیت امکان بدیانت است
 و رفیع و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدسه الهیه فی
 الجمله ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود ظاهراً و باطناً عظم اساس مشین
 رصین و اکبر بسیار قویم زمین که محیط بر افرینش و کافل حالات معنویه
 و صوریه و ضابط سعادت و مدینیت بیست عمومیه بشریه است و یاس
 است) اگر چه بعضی سبک مغزان که تعمق و تدبیر در اس اساس
 ادیان الهیه نموده اند و روش بعضی مدعیان کاذبه تدین را میزان قرار
 داده کل را بان قیاس نمایند از این جهت ادیان را مانع رفیع عموم امکان
 اند بلکه مؤسس نزاع و جدال و سبب بغض و عداوت کلیه بین اقوام
 بشریه شمرده اند و انقدر ملاحظه نموده اند که اساس ادیان الهی را از اعلا
 مدعیان دیانت و اراک نتوان نمود چه که امر خیر که در ابداع مشبه
 آن متصور نه قابل سوء استعمال است مثلاً اگر سراج نورانی در دست
 جلالی صبیان و نابینایان افتد خانه نیفزود و ظلمت متولیه زایل
 نکرد بلکه خانه و خود را هر دو بسوزاند در این صورت میتوان گفت سراج
 بدنام است لا و انقدر سراج بادی سیل و نور دهنده شخص صبر است
 لکن ضرر برافتی است عظیم از جمله منکران دیانت شخصی بوده و لیر نام

از اهل فرانسه و کتب عده در دایان تصنیف نموده که مضامینش
 سزاوار بلعنه بسیار است این شخص حرکات و سکناات پاپ را
 که رئیس مذهب کاتولیک است و فتن و فساد و ساهی روحانیه
 ملت مسیحیه را میزان قرار داده بر روح الله زبان اعتراض کشوده و عقل
 سقیم ملت معارف حقیقه کتب مقدسه الهیه نگشته بر بعضی مضامین کتب
 منزله سماویة مخدرات و مشکلات بیان بیان کرده (وینزل من القرآن
 ما هو شفاء و رحمۃ للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خساراً) خوشایان کرد
 ان حکیم غزنوی بهر مجربان مثال معنوی که زقران گرفته بنید غیر قال
 این عجب بود از اصحاب ضلال که شعاع آفتاب پر نور غیر گرمی می
 نیاید چشم کور فیض به کثیر او میدی به کثیر او مایض لا الفاسقین این
 معلوم و واضح است که عظم و سائل فوز و فلاح عباد و اکبر و سائل تمدن و
 نجاح من فی البلاد محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد نوع انسانی است
 و هیچ امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق متصور و متصور نگردد و در عالم
 اکمل و سائل الفت و اتحاد دیانت حقیقه الهیه است و انفق ما
 فی الارض جمیعاً ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بین قلوبهم
 چنانچه در بعثت انبیاء الهی قوه اتحاد حقیقی باطنی و ظاهری قایل و طوایف
 متضاده متعالمه را در ظل کلمه واحده جمع نموده صد هزار جان حکم جان و

یافته و هزاران نفوس بهیبت شخص گایه مجتسم گشته (بر مثال موجها اعدا و بنا
 در عدد آورده باشد یا دشان) چونکه حق رش علیهم نوره (مفترق برگز
 نکرد و نوراو) جان کرگان و سکان از هم جداست (متحد جانهای شیران
 خداست) تفصیل واقعه در زمان بعثت انبیای سلف علیهم السلام
 و اطوار و احوال و آثارشان حکما به حقه در تواریخ معتبره مفصلا مذکور نه
 بلکه در آیات قرآنی و احادیث و تورات مجمل ذکر شده لکن چون
 از زمان حضرت موسی تا بحال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث صحیحیه
 و تورات و تواریخ معتبره مندرج اند مختصرا بیان میشود تا بر این
 متقنه زد کل معلوم و واضح گردد که در عالم وجود آیا دیانت اس اصول
 اصلیه انسانیت و مدفیت است و یا خود چنانچه دلیر و امثال او
 کمان برده اند مخرب بنیان رفی و راحت و آسایش جمعیت بشر
 است و ازین جهت که مجال کار بجهت طایفه از طوائف عالم باقی
 نماند بهیتمی بیان میشود که مطابق تواریخ صحیحیه عموم ملل و مصدق کل اهل
 عالم است) در زمانیکه بنی اسرائیل در مملکت مصر از توالد و تناسل
 تکرر نموده در جمیع ممالک مصر منتشر گشتند پادشاهان قبطیان فرعون مصر
 براغزاز و قوت قوم خود قبطی و ادلال و حقارت سبطی که غیب میزدند
 برخاستند و مدت مدیدی اسرائیل مخلف و متفرق شده در تحت

ایادی ظلم و جور قبطیان سپرد در این کل نامس مفل و حقیر بودند بقسمیکه حقیر
 ترین قبطی از بیت و چهار بر غیرترین سبطی مینمود تا آنکه اسارت و ذلت
 و مظلومیت بدرجه نهایت رسید شب و روز بنی اسرائیل نه از جان
 در امان و نه اطفال و عیالشان را از بیدادی عوانان فرعون طلاء و
 نیابی نمایان طعامشان از فرط مصائب و آلام قطعات دل چون
 و شریشان سر شک مشابه چون بنی اسرائیل در این حال پر طلال
 تا که جمال موسوی اشعه نار احده را از شطروادی امین بقعه مبارکه مشاهد
 فرمودند و ندای جان فرای الهی را از مار موقده ربانیه در شجره لاثیمیه
 و لاغریه استماع نمودند و نبوت کلیته مبعوث گشتند و چون سراج پدید
 در انجمن سبطیان برافروختند و نور هدی آن کم کشکان ظلمات جهل را
 بر سپیل مستقیم علم و کمال دلالت فرمودند و فرق مختلفه اسباط اسرائیلیان
 را در ظل کلمه واحده جامعه تو حید جمع فرموده علم اتحاد کامل را بر اتلال
 اتفاق و یگانگی برافروختند و در مدت قلیله آن نفوس جا بله تربیت
 الهیه تربیت گشته از بیکانکی بیکانکی حق گردیدند و از حقارت و ذلت
 و مسکنت و اسارت و جهالت خلاص شده به منتهی درجه عزت
 و سعادت فایز گشتند) بعد از محکمت مصر رحلت نموده توجه بمو
 اول اسرائیل کرده بارض کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواعل

نه از دَن و آری بخار افچ نموده در آن بلاد ساکن و بالاخره جمیع بلاد مجاوره را
 آفرینیکه و آدوم و عامون خلاصه در زمان یوشع ممالک سی و یک حکومت
 در تحت تصرف بنی اسرائیل آمد و اینطایفه در جمیع شئون و صفات
 و فضائل انسانیّه از علم و معرفت و ثبات و تمت و جلالت و عجا
 و غت و سخاوت بر کل قبایل و ملل عالم تفوق نمودند یک شخص اسرائیلی
 آن عصر که بن مجعی داخل میشد جمیع شیم مرصیه ممتاز بود حتی قبایل ساریه
 در مدح نفسی اگر زبان میکشودند نسبت اسرائیلی میدادند

و در تواریخ متعدده مذکور که فلاسفه یونان مثل فثیاغورث اکثر مسائل
 حکمت الهیه و طبیعیّه را از تلامذه حضرت سلیمان اقتباس نمود و سقراط
 سیاحت شافیه با بعضی از اقطه علمای ربانی اسرائیلی ملاقات نمود
 در اجبت یونان بنیان اعتقاد و حدائیت الهیه و بقای ارواح انسانیّه
 بعد از طلع لباس احبام عنصریه را تأییس نموده عاقبت جمله یونان بران واقف
 اسرائیل حکمت اعراض نموده بر قلش قیام نمودند و پادشاه یونان را باطل
 مجبور ساخته در محبس سقراط را پیاله ستم بچشانیدند (باری مختصر آنکه
 بعد از آنکه ملت اسرائیلیّه در جمیع مراتب مدّتی رفیع نمود و منتهی درجه
 سعادت فائز گشت قلیلاً قلیلاً اس اساس دیانت و شریعت موسویّه
 را فراموش نموده عادات ریمیه و اطوار غیر مرغیه مشغول شد در زمان

رجعام پسر حضرت سلیمان در بنی اسرائیل اختلاف عظیمی واقع شد و یار رجعام که از
 افراد اسرائیلیان بود سرسلطنت برداشته و عبادت اصنام را بنا گذاشت
 چند قرن محاربه بین رجعام و یار رجعام و سلاله شان واقع گشت و قبایل
 یهود مختلف و متفرق شدند بالاخص از اینکه معنی شریعه الله را فراموش
 نموده تعصبات جاهلیه و خصایل غیر مرتضیه بفریاد طغیان متصف شدند
 و علما و شان لوازم حقیقه انسانیه مندرجه در کتاب مقدس انبیاء عیسیا
 انکاشته در فکر منافع ذاتیه خود افتادند و ملت را به غمهی درجه غفلت
 و جهالت مبتلا کردند از اثره اعمالشان آن عزت پادشاهی درجه ذلت
 مبتذل گشت و ملوک فرس و یونان و رومان مسلط بر ایشان گشته رایت
 استقلالشان سرنگون شد و نادانگی و نکبت و خودپرستی و وسای دینه
 و اجبارشان مجسم گشته بصورت بنحضر ملک بابل معوث شده بجلی
 بنیان اسرائیلیان را بر انداخت بعد از قتل عام و غارت و بهدم یهود
 و قلع اشجار آنچه از بقیه السیوف باقی ماند اسیر کرده بابل برد بعد از انفاد
 سنه اولاد اسیری مرخص شده مراجعت به بیت المقدس نمودند
 خرقیا و عزیز علیهما السلام مجدداً تاسیس اساس کتاب مقدس نمودند
 یونانیو تاملت اسرائیلیه رفته نموده صبح نوزانی اعصار اولیه لایح گشت
 بعد از مدتی قلیل باز اختلافات عظیمه در اطوار و افکارشان واقع بهم علما

یهود متوجه مغراض فتنانیه گشت و اصلاحات جاریه زبان غریبه بروش و
 احوال فاسده بتدیل شد کار بجائی انجامید که عساکر طوکت و جمهوریت و
 مراد او گرازا ممالک اسرائیلیان را فتح نمودند بالاخره طیطوس قهرمان که سردار
 رومان بود بلاد متوطنه یهود را با خاک یکسان نمود و پشمی که جمیع رجال را
 قتل و نساء و اولاد را اسیر و بیوت را بهرم و اشجاره اقطع و کتب احرق
 و اموال را غنیمت و بیت المقدس را چون تل خاکستر نمود و بعد از این
 مصیبت کبری ساره حکومت اسرائیلیان در مغرب سیستی متواری شد
 و تا سجال بر این ممالک این ملت مضحک گشته در اطراف عالم پراکنده اند و حضرت
 علیهم السلام (و این مصیبت عظیمیست مختصر طیطوس در قرآن مجید
 وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و
 لتعلن علوا کبیرا فاذا اجاء عدو لیهما بقنا علیکم عبادنا الی با
 شدید فجاءوا خللا لدیاد و کان وعدا مفعولا تا آنکه میفرماید
 فاذا اجاء وعدا لآخره لیس و جوهم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه
 اول مره و یتبروا اما علوا متبررا باری مقصود اینکه ملاحظه شود که بیا
 حقیقه چگونه سبب تمدن و عزت و سعادت و علو منزلت و معارف
 و رفی طوائف ذلیلله اسیره حقیره جاہله میشود و چون بدست علماء
 جاہل متعصب افتد از سوء استعمال چنین نورانیت عظمی نطفیت و همی

تبدیل شود) و چون دفعه ثانیه علامت و آثار گشت و ذلت و غنی تمهید
 طایفه اسرائیلیان نمودار شد نفحات طیبه قدسیه روح الله بر شواطمی
 هزاران و خطبه جلیل ساطع گشت و ابر رحمت بر خاست و بران دیار طایفه
 روحانیت کبری مبدول داشت و از رستخات و طهحات بحر عظیم تریه
 قدس بر یاحین معرقه الله معطر گردید و جوامع الحان جلیل انجیل مسامع اهل
 صوامع ملکوت درآمد و نفوس مسیحا فی نفوس عینه سر از قبر غفلت و جهالت
 برداشته بحیات ابدیه فائز گشتند در مدت سه سال آن نیر اوج کمال
 در دشت صحرائی اورشلیم و فلسطین حرکت نموده کل اصبح بدایت دلالت
 میفرمود و با خلاق روحانیه و صفات مرضیه تربیت می نمودند
 و اگر ملت اسرائیلیه بان جمال نورانی اقبال نموده که خدمت را طاعت
 می بستند بر وایح جان بخش روح الله بروحی تازه و فتوحی به اندازه نموده
 می گشتند و لکن چه فایده که کل اعراض نمودند و بر اذیت آن معدن
 علم لدنی و جبهط وحی الهی برخو استند الا معدودی قلیل که متوجه الی الله
 از شئون ظلمانیه امکان مقدس شده قصد معارج لامکان نمودند خلاصه
 جمیع بلیات شده بران مشرق الطاف الهیه وارد به شتمیکه افتاد
 و استقرار در قریه ممکن نبود با وجود این علم بدایت کبری مرتفع و اساس
 تمدن اخلاق انسانیته که اصول مدنیست جامع است موسس گشت در

و فضل خیم آیه سی و هفتم از انجیل متی نصیحتی میفرماید که ترجمه اش این است در
بدی و شرور و اذیت متقابلۀ بالمثل ننمایید اگر نفسی به طرف امین روی تو
طپانچه زند طرف ایسر را بر گردان (و همچنین در آیه چهل و سیم میفرماید
شنیده اید که گفته شده است قریب خود را دوست دارد و دشمنش
بعد اوست بیازار و اما من چنین میگویم دشمنان را دوست دارید و
ذکر خیر کنید به کویان خود را و مبغضان را احسان نمایید و نفوسیکه
شمار اذیت و طردینمایند ایشان را دعا نمایند تا بمنزله فرزند پروردگار
آسمانی باشید چه که اقباب او بر کنه کار و نیکو کار هر دو مشرق و ابر حمت
او بر تمکار و ابرار هر دو مظهر زیر اکر دوستان خود را دوست دارید
چه اجر و مزی از برای شماست آیا ما مورین اخذ اعشار غلال چنین تعلیمات
و تعلیمات آن مطلع حکمت آئینه ازین قبیل بسیار فی الحقیقه نفوسی که باین
صفات مقدسه منصف گردند جوهر وجود و مطالع تمدن حقیقی هستند
خلاصه آنحضرت شریعت مقدسه را بر روحانیت صرفه و اخلاق حسنه
تأسیس و نفوس مؤمنه را روش و مسلک خاصی که جوهر حیات عالم است
نصیب فرمودند (چنانچه آن مظاهر بدی و لودر ظاهر با عظم نفقت و
عقوبت ظالمین مینماید و لاکن فی الحقیقه از ظلمات خذلان یهود
نجات یافته در صبح ابداع بانوار عزت سرمدیه مشرق و لایح گشته

آن ملت جسمیه بود معدوم و منحل شدند و لاکن این نفوس معدوم و چون نفل
 شجره مبارکه عیسویه شتافتند و تحقیق هیئت عمومیه عالم را تبدیل نمودند
 در آن زمان جمیع ابالی اقالیم عالم در غمتی در جبهه تعصب و انزالی حسیست
 جابلیه و شرک بودند اینت الهیته بودند مدعی اعتقاد و حدایت جز
 سرزمه قلیله بودند و آنان نیز یکی محمد زول و منکوب و این نفوس مبارکه
 بزویج امری قیام نمودند که مغایر و مضاد و ابر جمیع هیئت بشریه
 بود و کل ملوک چهار قطعه از قطعات جسمه عالم بر صحنه لالت عیسویه
 با تم غم برخواستند مع ذلک عاقبت اکثری بجان و دل در ترویج و
 الهی شتافتند و کل ملل اروپ و بسیاری از طوایف آسیا و افریک
 و بعضی متکینین جزایر بحر محیط و زطل کلمه توحید جمع شدند (حال حظه
 نمایند آید در وجود از هر جبهه اساسی اعظم از دیانت خلق شده و یا خود
 امری محیط بر آفرینش چون ادیان الهی متصور گردد و یا امری وسیله محبت
 و الفت و اتحاد و یگانگی نام چون ایمان بفرزیه علامم و یا خود اساس
 تربیت عموم و جمیع اخلاق جزو شرایع سماویه مشهور گشته صفاتیکه حکما
 در غمتی در جبهه فلسفه بان فایر و خصا لیکه در اعظم درایج کمال بدان منصف
 بودند مومنین با بند در بدایت تصدیق و ایمان بنظر آن شیم مرضیه
 انسانیه میگردیدند) (لاخطه کنند نفوسیکه سلبیل هدایت را از یاد

الطاف روح اندوخته اند و در ظل انجیل مستطیل گشته بچه درجه از اخلاق
و اصل گشته اند که جالینوس حکیم مشهور با وجود آنکه از ملت مسیحیه بود مع ذلک
در ستایش مؤمنین بآئند که در شرح جوامع کتاب افلاطون در سیاست
درین تصنیف نموده مرقوم است که بعینه ترجمه آن این است

جمهور ما سباق اقوال بر بانیه را ادراک نتوانند و ازین جهت محتاج کلمات
رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در دایره شد (و دلیل بر ثبوت
این مطلب آنکه البوم مشاهد میکنیم فویر که مسمی بضالاند و ثواب و عقاب
آخرت معتقد و مؤمن و از این طایفه افعال حسنه صدر و ینماید مثل افعال
نفسیکه فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ماعیان ما مشاهد ینماییم که از موت
مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتیاقشان بعد از انصاف بمقتضی
حقیقی محسوسه انتی کلام جالینوس و مقام فیلسوف در آن زمان بعقیده
جالینوس مفاهمی بود که عظم از آن در ابداع تصویر نمی نمود ملاحظه نمایند که قوه
نورانیه روحانیه او یان الهیه جمهور متدینین را بدرجه از کمالات فایز
میفرماید که مثل جالینوس حکیم با وجود آنکه از افراد آن ملت بود چنین شهادت
میدهد و از آثار این اخلاق حسنه اهل انجیل در آن زمانه و اعصار نشئت
بجرات و اعمال صالحات نمودند و بیمارستان با و دار الشفا با و مواضع
خبرات تئیس شد چنانچه اول شخصیکه در محالکت و زمان محلات عمومی

بجهت معاوضه مساکن و محرومین بر پستار بنیان نهاد ملک قسطنطنیه است
 و این پادشاه عظیم اول ملکی است از ملوک رومان که برضرت امر حضرت
 روح الله قیام فرمود و کمال محبت در ترویج اساس انجیل جان فدائی نمود
 و سلطنت رومان را که در تحقیقه عبارت از صرف اعتساف بود در
 نقطه عدل و اعتدال مستقر و مرکز گردانید و اسم مبارکش در فخر تواریخ چون
 ستاره سحری در ی و درخشده است و صیت بزرگواریش در جهان
 مدینت و شان و در زبان جمیع فرق مسیحانی (خلاصه از برکت
 تربیت نفوس مقدسه که بر ترویج تعلیمات انجیلیه قیام نمودند چه اساس
 متین اخلاق حسنه در جهان و در آن زمان تأسیس شد چه بسیار مکاتب و
 مدارس و بیمارستانها و محلات و کتبها بجهت تربیت اولاد ایام و فقرا
 تأسیس شد و چه بسیار نفوس که منافع داینه خود را ترک نموده اتباعاً
 لمرضات الله اوقات عمر را صرف تعلیم و تربیت عموم نمودند و لاکن
 زمانی که طلوع صبح نورانی جمال احمدی قریب شد زمام امور جمهور سحیین در
 دست قیسین جا بله افتاد بکلی آن نسایم رحمانه از حسب غنایت منقطع
 شد و احکام انجیل جلیل که اساس مدینت عالم بود از سر و استعمال و حرکت
 نفوس که نظایر اراسته و باطن کاسته بودند ساقط الینجه گشت
 چنانچه جمیع مورخین مشهور از ابالی اروپ در بیان کیفیت احوال و اطوار

و سیاست و تمدن و معارف و جمیع شئون قرون قدیمه و قرون وسطی و قرون
 جدیده ذکر نموده اند که قرون عشره و سطره که عبارت از بدلیت قرن بیادس
 میلاد الی نهایت قرن خامس عشر است محال است اروپا در همین درجه
 خوش و عدم بدینست از جمیع شئون بود و باعث اصلی آن آنکه باین که
 با اصطلاح ابالی اروپا و سوسی روحانی دینی بودند از عزت ابدیه
 اتباع او امر مقدسه و تعلیمات سماویه بخیل غافل گشته با ارکان حکومت
 دنیوی انسان که در کمال ظلم و طغیان بودند اتفاق نموده و از عزت پا
 یدار چشم پوشیده در منافع موقته فائده و اغراض نفسانیه یکدیگر کمال
 سعی و کوشش را مجری میداشتند تا آنکه بالاخره امر بجائی رسید
 که عموم ابالی در دست این دو فریق اسیر صرف ماندند و این احوال
 و اطوار سبب بهم اس اساس دیانت و انسانیت و بدینست و
 سعادت ابالیه اروپا گشت و چون رواج طیبه نفحات و حیات
 روح الله در آفاق امکان افکار ناشایسته و بیانات غیر لائقه رواسا
 زائل گشت و ظلمت جهل و نادانی و اخلاق غیر مرضیه عالم را احاطه نمود
 فجرا امید مید و موسم ربیع الهی رسید بر رحمت بر خاست و نسایم
 جان بخش از غیب غنایت و زین شمس حقیقت از افق حجاز و یثرب
 در نقطه محمدیه شراق فرمود و بر آفاق حکمات انواع عزت سرمدیه مبد

داشت اراضی قلیات تبدیل گشت و اشرف الارض نور برهما تقیر شد
 جهان جانی تازه و جسم میت امکان بروحی بی اندازه بازگشت بنیان مسلم
 و جبل منهدم شد و ایوان بلند علم و عدل بلند و متعالی گشت بگردنیت بخروشه
 و انوار معارف بدرخشید اقوام و طوائف متوحشه اقلیم حجاز قبل از اشتغال
 سراج و باج نبوت کبری در زجاجه بطحی جالبترین قبایل و متوحشترین طوائف
 بودند و سیرند موته و عواید موخسته و خون خواری و اختلاف و معادات
 آن اقوام در کل کتب و صحایف تاریخیه مذکور حتی طوائف متمده عالم در آن
 زمان قبایل اعراب یثرب و بطحار از نوع بشر بشمارند (لاکن بعد از طلوع
 نیرافاق در آن خطه و دیار از تربیت آن معدن محال و مهبط وحی و الحلال
 و فوضات شریعت مقدسه الهیه در مدت قبل در ظل کلمه وحدانیت
 جمع شده این جمهور شخاص متوحشه در جمیع مراتب انسانیه و کمالات
 بشریه چنان رفته نمودند که کل ملل عالم در آن عصر مهیوت و متحیر گشتند
 طوائف و قبایل و ملل عالم که دائمی اعراب را سخریه و شهرزاد می نمودند
 و جنس تفصیل می نمودند بکمال اشتیاق بموطن و ممالک غرب آمده بحقیل
 فضائل انسانیه و اقتباس علوم سیاسیه و انساب معارف و مدنیت
 و تعلم فنون و صنایع می نمودند آثار تربیت ربی حقیقی را در امور محسوسه
 ملاحظه کنند که اشخاصی که از کثرت وحش و نادانی در زمان جاهلیه و حیران

هفت ساله خود را زنده زیر خاک نمودند و چنین امری را که از انسان گذشته
 طبیعت حیوان نیز از آن منفر و مستبری از شدت جهالت منتی و جهالت
 و غیرت میزدند (این چنین شخاص نادان از فوضات تربیت ظالمانه
 آن بزرگوار بدرجه رسیدند که ممالک مصر و سران و شام و کلدان و عراق
 و ایران را فتح نموده جمیع ممالک امور چهار عظیم عالم را منفر و اداره نمودند خلاصه
 طایفه عرب در جمیع فنون و علوم و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق
 و صنایع و بدایع سرور کل ملل و اقوام گشتند و فی الحقیقه بلوغ چنین طایفه
 منوخته حقیقه در مدت قلیله به منتی درجه کمالات بشریه عظیم برسان
 تحقیق و بنوت سرور کائنات است) در اعصار اولیه اسلام جمیع
 طوایف اروپا کتساب فضایل و معارف مدغیت را از اسلام و
 ساکنین ممالک اندلس میبودند و اگر در کتب تواریخیه از جمیع وقت
 مبرهن و واضح گردد که اگر تمدن اروپا مقتبس از اسلام است چنانچه
 جمیع کتب حکما و دانشمندان و علماء و فضلاء اسلامی را قلیلاً قلیلاً
 در اروپا جمع و بحال وقت در جمیع و محافل علوم مطالعه و مذاکره
 نموده امور مفیده را اجرا نمودند و الا آن کتب فضلاء اسلام که در
 ممالک اسلام نابود است در کتابخانه های ممالک اروپا نسخید
 اش موجود و قوانین و اصولی که در کل ممالک اروپا جاریست اکثر

بلکه کلیه مسائلش مقتبس از کتب فقهیه و فتاوی علمای اسلامیست (و اگر خواست
 از تفویل نمود مسائل مقتبسه فردا فردا اسمت تحریر مییافت بمبد و تمدن اروپا
 در قرن سابع هجری واقع و تفصیل آن قضیه آنکه در او اخر قرن غاس هجری پاپا
 رئیس ملت مسیحیه از اینکه مقامات مقدسه نصاری چون بیت المقدس
 و بیت اللحم و ناصره در تحت حکومت اسلامیته افتاده ناله و فریاد آغاز
 نمود و جمهور ملوک و ابالی اروپا را تئویق و تحریص نموده با اعتقاد خود بخبر
 دینی و بهاد دلالیت کرد و بعضی فریاد چنین و شنش بلند شد که کل ممالک
 اروپا قیام نمودند و ملوک صلیبثیون با عساکر شپا از خلیج قسطنطنیه گذشته
 توجه بقطعه آسیا نمودند) و در آن زمان خلفای علویه بر دیار مصریه و بعضی
 ممالک غرب حکمرانی مینمودند و در اکثر اوقات ملوک تورستان یعنی
 سلجوقیه بر تیه اشام نیز در تحت اطاعت و انقیادشان بودند باری ملوک
 اروپا با سپاه شپا بر بر تیه اشام و مصر نمودند و مدت دولیت و
 سه سال مشتمل باین ملوک بر تیه اشام و ملوک اروپا محاربه واقع و دائماً
 از اروپا مدد میرسید هر قلعه از قلاع سوریه را بکرات و مرات ملوک
 فرنگ فتح نمودند و پادشاهان اسلام از دست فرنگ بجات دادند
 تا اینکه صلاح الدین ملک منصور ایوب در سنه شص و نود و سه هجری
 بکل ملوک و عساکر اروپا را از ممالک و سواحل بر تیه اشام و مصر اخراج

نموده مایوس و منکوب بمالک اروپا رجعت نمودند (و درین مجازات
 که بحرب صلیبیون مشهور گردید باز نفوس تلف شد خلاصه از ابتدای
 تاریخ چهارصد و نود و هجری تا ستم شصت و نود و ستم هجری متصلاً از
 اروپا ملوک و سرداران و سران این ایالت و مصر تردد می نمودند و چون
 عاقبت جمیع مراجعت نمودند در مدت دو بیست سال و کسری پنجاه از
 سیاست و مدنیّت و معارف و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم
 متخلفه مالک اسلامیّه مشاهد کردند بعد از رجوع در اروپا پست نمیشد
 بعد از تمدن اروپا از آن زمان است) ای اهل ایران تکامل و ترقی
 تا کی شوق و طمع کل افاق بودید حال چگونه از غفلت باز مانده در زاویه
 خفیه اید متأسفانه معارف و بعد از تمدن جهانیان بودید اکنون چگونه
 و محمود و پرورده گشته اید سبب نوزائنت افاق بوده اید حال چگونه
 در ظلمات غفلت و کسالت باز مانده اید چشم بصیرت را باز و احتیاج
 حالیه خود را در آن نمایند کمه مت و غیرت بر بندید و در تدارک
 و مایط معارف و مدنیّت بکوشید آیا سزاوارست که طوایف
 و قبایل اجانب فضایل و معارف را از آثار اسلاف و اجداد
 شما اقتباس نمایند و شما که اولاد و ارشد محروم بمانید آیا این پسندیده
 است که همسایگان و مجاوران لیلاً و نهاراً در تشبّث و سائل ترقی و عزت و

و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از نقشب جا بلبله بمضاودت و منازعه
و هو می و هوس خود مشغول گردید و آیا این مدوح و محمود است که این ذکاء
فطری و استعداد طبیعی و فطانت خلقت را در کسالت و بطالت صرف
و ضایع نمایند باز از مقصد دور افتادیم (باری جمیع هو شمنان و ^{مطلعتین})
بر خفایق احوال تاریخی از منته ساله از ابالی اروپ که بمصدق و انصاف
متصف اند مقروءه فرزند که اساس جمیع شئون تمدنیه شان مقتبس از اسلام
چنانچه مؤلف محقق مشهور درمی یابد از ابالی فرانسه که در نزد جمیع مؤلفین
و دانیان اروپ اطلاع و مهارت و دانائیش متکلم است در کتاب
مسمی بترغی اعم در ادبیات که از تالیفات مشهوره اوست درین باب
بعنی کتاب ملل اروپ قوانین به طبیعت و قواعد ترقی و سعادت
از اسلام شرح مبسوطی بیان نموده و چون بسیار مفصل است (لکن از حجه
و وجوهش در این رساله سبب تطویل بلکه خروج از حد است و اگر بعضی
در آنچه گفته شد قانع نه راجعت بآن کتاب نماید مختصر این است که
جمیع تمدن اروپ از قوانین و نظام و اصول و معارف و حکم و علوم
و عادات و رسوم مستحسنه و ادبیات و صنایع و انتظام و ترتیب
و روش و اخلاق حتی بسیاری از الفاظ مستعمله در لسان فرانسه را این
عربست بیان نموده و فردا فردا به تفصیل ذکر کرده و ثابت و مبرهن

داشته که هر یک را در چه زمان از اسلام اقتباس نمودند (و همچنین تفصیل در
 عرب در بلاد غرب که امروز مملکت اسپانیاست و در مدت قلیله
 مدینت کامل را در آن ممالک بچه نخواستن نموده اند و سیاست مدن و
 معارفشان در چه درجه کمال بود و تأسیس مدارس و مکاتب علوم و فنون
 و حکمت و صنایعشان بجهت مسامت و انتظام بود و سروری و بزرگوایشان
 در جهان مدینت بچه درجه رسید و از ممالک اروپا چه بسیار اطفال
 بزرگان که بعد از فرطیه و غرناطه و شبلیه و طولید و آندة تعلم معارف و
 فنون و الکتاب مدینت می نمودند حتی ذکر نموده که یکی از بابی اروپا که
 موسوم بکربت بود بمملکت عرب آمده و در مدرسه کور و وفا که از ممالک
 عرب بود داخل شده بحضیل معارف و علوم نموده در مراجعت با اروپا
 بقتی شرت یافت که عاقبت بر سر ریاست دبئیة کاتولیک
 استقرار یافته پاپ گشت مقصود از این بیانات آنکه معلوم و واضح
 گردد (که ادیان الهی موسس حقیقی کمالات معنویة و ظاهریة انسان
 و مشرق اقتباس مدینت و معارف نافعه عمومیة بشریة است و اگر نظر
 انصاف ملاحظه شود جمیع قوانین سیاسیة در مدلول این چند کلمه مبارکه
 داخل قوله تعا و یا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون
 فی الخیرات و اولئک مر الصالحین) و همچنین میفرماید (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ

و همچنین میفرماید و لیکن منکر اند و دعوت الی الخیر و یا مرون بالمعروف
 و ینهون عن المنکر و اولئک مر الصالحین

بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَيَتَنَاهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ وَيُعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ
 تَذَكَّرُونَ وَدَرَسَدَنْ اِطْلَاقِ مِيفَرَايِدِ حَذَا الْعَفْوِ وَامْرًا بِالْعُرْفِ وَ
 اِعْرَاضِ عَنِ الْجَاهِلِينَ وَبِهَجْنِ مِيفَرَايِدِ الْكَاطِبِينَ الْغِيظِ وَالْعَامِينَ
 عَنِ النَّاسِ وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَبِهَجْنِ مِيفَرَايِدِ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ يُوَلَّوْا
 وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالْبَنِينَ وَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوُو
 الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ فِي الْوَقَا
 تِ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ
 الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ
 صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقِينَ وَبِهَجْنِ مِيفَرَايِدِ وَيُؤْتُونَ عَلَى
 أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَتْ بِهِمْ مُصَاصَةٌ مَلَاخِطُهُ فَرَايِدُكُمْ وَرَأَيْنَ جِنْدَايَه
 مَبَارَكَةً شَتَّى دَرِاجِ حَقَائِقِ مَذْنِبَتِ وَجَوَامِعِ لَوَامِعِ شِيمِ مُتَحَنِّنَةِ انْسَابِ
 نَذِيرِ فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كَهْرِيَّاتِ تَمَنِّيَه عَالَمِ نِيرَانِ الطَّافِ
 انْبِيَاءِ الْهَى حَاصِلِ كَشْتِهَ آيَا جِهَ امْرِئِ فَعْنِ دَرِجِ وَجُودِ مَوْجُودِ شَدِهَ كِهَ دَرِجِ
 مَقْدَسِهَ الْبَيْتِهَ وَاضْمَاوِيَا تَلَوِي سَيَا نَذِيرِ وَكَلْنِ جِهَ فَا نَذِيرِ چُونِ سِلَاحِ وَالْآ
 حَرَبِيَهَ دَرِجِ جَبَانِ بَاشِدِ جَانِ وَبَالِ مَحْفُوظِ نَمَانِ بَلَكِهَ بِالْعَكْسِ سَبَبِ
 قُوْتِ وَاقْدَارِ سَارِقِ كَرْدِ وَبِهَجْنِ زَنَامِ امُورِ چُونِ بَدِستِ عِلْمَايِ

غیر کامل افتد نورانیت دیانت را چون حجاب عظیم حائل گرداند تا اساس دست
 علوم است یعنی شخص متدین باید که از اغراض شخصیته خود گذشته بآیی وجه گمان
 در خیریت جمهور بگوشد و ممکن نیست که نفوس از منافع ذاتیه خود چشم پوشند
 و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الا بتدین حقیقی چه که در طبیعت انسانیه
 محبت ذاتیه خود و محرم ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب
 جمیل از فواید موقته جهانیه خود بگذرد (ولاکن شخص موقن بالله و مؤمن بالله است)
 او چون موعود و متقن ثوابات کلیه اخروییه است و جمیع نعم دنیویه در منافع
 و سعادت درجات اخروییه کان لم یکن انگاشته گرداند و لذت راحت و مسکن
 خود را ابتغاء لوجه الله ترک نموده در نفع عموم دل و جان را رایگان مینهد
 دارد و من الناس من بشری نفسه ابتغاء لمرضات الله و بعض
 نفوس خپان گمان کنند که ناموس طبعی انسان مانع از تکالیف اعمال عتیقه و
 ضابط کمالات معویه و صورییه است یعنی شخصی که منتصف بجز طبعی و غیرت
 فطریه و محبت ذاتیه است بدون ملاحظه عقوبات شدید و مرتبه اعمال
 شریه و ثوابات عظیمه افعال حمزیه برسی از اضرای عباد و عریض بر اعمال حمزیه
 است) اولاً آنکه در توارخ عمومیه وقت نمایم واضح و مبهرین شود که
 ناموس طبعی از فیوضات تعالیم انبیای الهی است و همچنین ملاحظه نمایم که از
 اطفال در صغرتن آثار تقدی و سبحان و ظاهر و اگر از تربیت مرتبه محروم ماند

انافاناشیم غیر رخصیه اش برآید باین معلوم شد که ظهور ناموس طبعی جز از نیاج تعلیم
 است و ثانیاً آنکه بر فرض تصور اینکه خرد طبعی ناموس نظری مانع شروء دل بر
 خبر است این معلوم و واضح است که همچو نفوس چون اگیر عظیم است چه
 که این ادعا بقول تمام نشود بلکه عمل لازم حال چه امری در وجود جمهور را بر
 بنیات حسنه و اعمال صالحه بلجاء و مضطر نماید (و از این گذشته آن
 شخصیکه مصدر ناموس طبعی است اگر منظر خشیه الله کرد البته در نوا یا
 خبریانش ثابت تر و واضح تر گردد خلاصه فواید کلیه از فیوضات ادیان الهیه
 حاصل زیاده نیستین حقیقی را بر صدق طوبیت و حسن نیت و عفت و عصمت
 کبری و رافت و رحمت عظمی و وفای عهد و میثاق و حریت حقوق و انفا
 و عدالت در جمیع شئون و مراتب و سخاوت و شجاعت و سعی اقام
 در رفع جهل و بندگان الهی باری بجمیع شتم مرضیه انسانیه که شمع روشن جهان
 مدنیست است دلالت نماید و اگر لفظی فی الحقیقه پس صفات ممدوحه متصف
 نه البته بنی ازیم عذاب ذرات که مجاری کلمات تعلیمیه کتب مقدسه الهیه
 متموج است زبیده و نفخه از رواج قدسیه بارض الهیه استنشام نموده چه
 که هیچ امری در وجود بقول تمام نشود هر معا میرا روش و علامتی و بر شانی را
 نشانه و اشارتی (مجمل مقصود از این بیانات آنکه واضح و تدلل شود که
 ادیان الهیه و شرایع مقدسه ربانیه و تعالیم سماویه عظیم اساس سعادت

بشری است و از برای کل اهل عالم نجات و فلاح حقیقی بدون این زبان قدرتی
 عظیم ممکن نیست و لکن بشری آنکه در دست حکیم دانای عاقل باشد و الا اکثر جمیع
 ادویه بر دست آنکه خداوند عالمیان بجهت نفعی الام و استعظام ادبیان خلق
 فرموده بدست طبیعت عاقل و قدرتی و عاقبت تیسر کرد و بلکه باطن
 سبب ابلاک نفوس نجارگان و اذیت قلوب در ماندگان کرد و مثلاً
 منع حکمت الهیه و مظهر نبوت کلیه در زنجیر و تحریر کتاب معارف
 و اقتباس فنون و فوائد سعی فی قضی بلا و چین امر میفرماید و لکن طبعیان غیر
 حاذق منع و ستیزه نمایند و کسند لال میکنند مرتب شده بقوم فیهو بنیام
 و حال آنکه وجه تشابه مذکور را ادراک ننموده و مینداند که شرایع مقدسه
 الهیه جمیع است را بر نمیدارند احوال اصلاحات متابعه و اقتباس فنون و
 معارف از احم سازه تشویق و دلالت مینماید و هر نفسیکه غیر از این گوید
 از سبیل علم محروم و در بادیه جهل از پی سراب اغراض نفسانیه سرگردان
 و حیران حال بدیده انصاف ملاحظه نمایند این اصلاحات جدیده
 بالقوه و بالفعل کدام یک مخالف اوامر الهیه واقع گشته اگر امر بتبیین
 محال شورت است اینکه در رضایه مبارکه است که میفرماید امرهم
 شوری بنیام و همچنین خطاباً بمطلع علم و منع کمال با وجود آن فضایل کلیه
 معنویه و صوریه میفرماید و شاورهم فی الامر در این صورت چگونه امر

مشورت مغایر قوانین شرعیست مقدسه است و بدلائل عقلیه نیز فضیلت
 مشورت ثابت و مبرهن و محترّب و یا خود قصاصاً قتل نفس نفوس را
 منوط بحقیقات دقیقه و تصدیق مجالس عده داده و ثبوت شرعی و عقلی
 فرمان پادشاهی نمودن مغایر شرایع الهیه است (اچکه در زمان حکومت
 سابقه مجری بود موافق احکام قرآن مبین بود چنانچه متواتر مسموع
 گشت که حاکم کلپایگان در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی بیرون
 سوال و جواب داشتند از جهتی سیزده نفر بچارگان که خدایان قرار
 کلپایگان را که از سلاله طاهره بودند من دون جرم در یک ساعت
 در نهایت مظلومیت کردن بریده ابالی ملک ایران در زمانی متجا
 از صد کروور بودند بسبب بعضی حرویات داخله و اکثر بجهت عدم قوانین
 سیاستیه و مطلق العنان و الاراده بودن ولایت و حکام تلف شد
 کم کم برور ایام خمس ابالی باقی مانده چه که حکام باراده خود بر نفس مجرمی
 خواستند بآتش قهر و شکنجه بکدامتند و یا خود قاتل ثبوت شرعی شخاص
 عده را بجهت اغراض ذابیه نخواستند هیچ نفسی را قدرت اعتراض نبود
 چه حاکم بمصرف کیفیت باشد بود آیا میتوان گفت این امور موافق
 عدل و انصاف و مطابق احکام شرعیست الله است و یا خود تشویق
 و تحریص بر تعلم فنون مفیده و الکتاب معارف عمومیه و اطلاع بر

برحقایق حکم طبیعیه نافع و توسیع دائره صنایع و تربید مواد تجاوت
 و تکثیر وسایط ثروت ملت منافی اصول دینست الهیه است و یا خود
 آنکه ترتیب نظام بدن و تنظیم احوال و احوال و قرا و تعمیر طرق و سبل و تمهید
 راه کالسکه آشنی و تسهیل وسایط نقلیه و حرکت و ترفیه عموم البالی مضاد و
 عبودیت درگاه حضرت احدیت است و یا خود اشغال معادن مملکت که
 که اعظم وسایط ثروت دولت و ملت است و ایجاد معامل و کارخان
 که منبع آسایش و راحت و باعث غنا و توانگری عموم ملت است و تحریک
 و تحریر صنایع جدید و تشویق رفاه و طمینه مغایر و امر و توار
 رت بالبریه است (قسم بذات پاک ذوالجلال که متحیرم چگونه پرد
 بر ابصار افتاده که امور بدین بدیهی دراک نمیشود و چون اینگونه بر
 و ادله محکم بیان شود شبهه نیست که از جهت صد هزار اغراض باطنیه در
 جواب خواهند گفت که در یوم محشر بنیاد الله از معارف و مدنیت
 کامله انسان سوال نمیکند بلکه اعمال صالحه را جویند و الا آنکه سلمنا سوال
 از معارف و مدنیت نمیکند آیا در یوم محشر اگر در دیوان الهی مواخذ
 نمی نمایند که ای رؤسا و بزرگان این ملت را چرا سبب شدیدی که از
 اوج عزت قدیمه تنزل نمودند و از مرکزیت جهان مدنیت بازماند
 با وجود اینکه مقتدر بودید که بواسطی مثبت که سبب عزت مملکت

بزرگوار

ملت شود این را نموده که سهل است بلکه ملت را از فرمانداریه نیز باز
 داشتید (اما این قوم در سماء سعادت چون انجم را همیشه بنورند حکومت
 باعث شدید که در این ظلمت و بهاء افتادند و با خود مقدر بر ایجاد
 سراج غنت در این ملت بودید چو کجانب کو شید و یا آنکه چون سراج نورانی
 توفیقات الهی روشن شد بر جبهت اورا از اریاح مخالف حفظ نمود
 از چه جهت بکمال قوت بر اطفای آن قیام نمودید و کل انسان الزما
 طاره غنقه و نخرج له يوم القيامة کتابا یلقاه منشورا و ثانیاً آنکه چه
 اعمال صالحه در وجود عظیم از نفع عموم است آیا موبستی در عالم عظیم این
 متصور که انسان سبب تربیت و ترقی و عزت و سعادت بندگان
 الهی شود لا و انتد اکبر ثوابت این است که نفوس مبارکه دست بخارگان
 را گرفته از جهالت و ذلت و مسکنت نجات دهند و به نیت خالصه
 تذکره محبت را بر خدمت جمهور اباله بر بندند و خیر دنیوی خویشان را
 فراموش نموده بجهت نفع عموم بکوشند و یوثرون علی انفسهم ولو کانت
 بهم خصاصة حیث الناس من ینفع الناس و یشر الناس من یضر
 الناس سبحان الله چه امور و احوال عجبیه واقع که هیچ نفسی عین
 استماع قول اذقت و فراست ننماید که مقصود قائل ازین قول چه و در
 لغاب احوال چه غرض نضانی پنهان نموده مثلاً ملاحظه میفرمایید که شخصی

بجهت منافع خیریه خود مانع سعادت جمهوری از ناس میشود و بجهت گردش بسیار
 خود مزارع و کشتزار جم غفیر را نشنه و خراب میکند و بجهت مطاعت
 خود ائمه ناس را بر مقتضای حاجت که مخترب بنیان مدنیست است
 میکند حال این شخص با وجود آنکه علی را مرتکب که مردود در گاه کبریا و نهج
 کل انبیاء و اولیای الهی است اگر به بنید نفسی بعد از طعام دست خود را به
 صابون که موجودش عبد الله بونی و از اسلام است بشوید چون این
 پیچاره دست خود را بدامن و محاسن خود ننماید نه شخص فریاد برآرد که
 بنیان شریعت برهم خورد و آداب ممالک کفریه متداول گشت با
 سوء اعمال خود را نظر نماید لکن سبب لطافت و پاکیزگی را اجل و فسق
 (شمارد) ای اهل ایران چشم را بکشاید و کوش را بآکنید و از تقلید
 نفوس متوهمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان
 مقدس گشته به حقیقت امور پی برید و در اتحاد و تثبیت و وسائل
 حیات و سعادت و بزرگواری و عزت خود بین ملل و طوایف
 عالم بکوشید نسایم بر بیع حقیقی میوزد چون اشجار بوستان شکوفه و
 از بارزین گردید و ابر بهاری در فیضان چون روضه غلد سر سبز
 و خرم شوید ستاره صبحگاه درخشید در مسلک ستغیم در آید بحر عت
 در موج بر شاطی اقبال و اقدام بشناید معین حیات طیبه در جوش

در باد تشنگی پرمرده نیاید بهمت را بلند کنید و مقاصد را از جنبد
 کسالت تاکی و غفلت بچند از تن پروری جز نوبیدی و این نیاید
 و از تعصب عالمی و استماع اقوال بچند از تن پروری و بجز نوبیدی و از تن
 نیست توفیقات الیه مؤید شما و نمایند است برآینه موفق از چه بجان
 نخواستید و بتن بکشید) و از جمله امور که محتاج اصلاحات نامه کامله
 است طریق تعلم علوم و ترتیب تحصیل معارف و فنون است چه که
 از عدم ترتیب بسیار پریشان و متفرق گشته و فنون موزعه که در این
 بر طولیش نه بغایت مطول شده به قسمیکه باید متعلین مدت مدیده
 از زبان و اعمار خود را صرف اموری نمایند که تصور صرفت و بهیچ وجه
 تحقیقی ندارد چه که معنی در اقوال و افکار است که اگر بیده بصیرت ملاحظه
 شود واضح و بیوت گردد که این نکات بعد از وقوع نیز چیزی نیست
 بلکه صرف او بام و تالیع تصورات بیفایده و توانالی ملاحظات بهیوده است
 و شبهه نیست که اشتغال با نیکونه او بام و تدقیق و بحث زاید در این
 گونه اقوال سبب تضییع اوقات و اتلاف اعمار است بلکه انسان را
 از تحصیل معارف و فنونیکه از لوازم ما بحتاج الیه هست بشریه است
 ممنوع و محروم بنماید انسان باید در هر فی قبل از تحصیل ملاحظه نماید
 که فواید این فن چه چیز است و چه ثمره و نایبگی از اد حاصل اگر از علوم

مفیده یعنی جمعیت را فوائد کلی از او حاصل البته بجان در تحصیلش بکوشد و
 الا اگر عبارات از مباحث بنفایده صرف و لغزورات متابعه متوالیه
 بوده و جز آنکه سبب نزاع و جدال شود ثمرة از او حاصل نخواهد بود چه جهت
 انسان حیات خود را در منازعات و مجادلات بنفایده آن صرف
 نماید و چون این مطلب بسیار محتاج به تفصیل و محاکمه محکمه است تا آنکه
 ثابت و مبرهن گردد که بعضی علوم امروز ایتامی در آن نه تنها محیث
 را داشتند و همچنین واضح و تدلل شود که هیئت ملت بهیچ وجه محتاج
 به تحصیل بعضی فنون زائده نبوده لهذا در جلد ثانی این کتاب شاء الله
 به تفصیل ذکر میشود و امیدوارم که از مطالعه این جلد اول تا ثمرات کلیه
 در اطوار هیئت عمومی حاصل گردد چه که نیت خالصه مند بر تالیف
 آن دلالت نمود اگر چه در عالم نفوسی که اعتبار بین افکار صادق و
 اقوال کاذبه دهند چون کبریت احمدند و لاکن امید داری این عبد
 بالطف بنهایت رتبه حدیث است) بر سر اصل مطلب رویم
 و اما هر یک که برانند در اجراء اصلاحات لازم باید صبر و شانی نموده
 شیئا قشیا بحری داشت آیا مقصودشان ازین بیانات چه اگر
 مرادشان از تائیدی که از مقتضیات و لوازم حکمت حکومت است
 این فکر بسیار مقبول و بموقع چه که البته مدام امور به تنجالی انجام پذیرد

بلکه عجله سبب فتور میگردد و مثل عالم سیاسی مثل انسان است که اول نطفه
 پس تدریج در مراتب علقه و مصغه و عظام و اکساده و لحم و انشاء خلق آخر بمرتبه
 احسن الخالقین و اصل گردد همچنانکه این از لوازم خلقت و نبی بر حکمت کلیده
 بهنجین عالم سیاسی دفعه و اعمده از خفیف فتور باوج کمال و سداد می رسد بلکه
 نفوس کامله یللا و نهارا بوسائل مایه الترقی تثبث نموده تا دولت و ملت
 یومافیونا بلکه اثافا ترقی و نمود بر جمیع مراتب نماید سه چیز چون در عالم
 کون بغایت الهیه موجود شد این عالم خاک بحیات تازه و لطافت
 و زینت به اندازه فائز گردد اول ایراج لواجم بهاری و ثانی فیضان و
 گرم ابریشانی ثالث حرارت آفتاب نورانی چون این سه از فضل به
 پایان الهی حسان شد باذن الله اشجار و اعصان پرآمده کم کم سرسبز
 و خرم گشته با نواع شکوفه و از بار و اشجار مزین گردند و همچنین نبات خالصه
 و معدلت پادشاهی و دانش و مهارت کامله سیاسی اولیای امور و هیئت
 و غیرت ابالی چون جمع شود روز بروز آثار ترقی و اصلاحات کامله و عزت
 و سعادت دولت و ملت جلوه گر گردد (و لکن اگر مقصود از ترقی
 این باشد که در هر عصری امری جزئی از لوازم اصلاحات جاری گردد
 این عین رخاوت و کسالت است و بر این عنوان هیچ چه ثمره حاصل
 نکرد و جز تکرار اقوال بی فایده اگر عجله منفر است رخاوت و بطالت

صد هزار درجه مضرتش بیشتر است بلکه توسط حال محدود چنانچه فرموده اند علیکم
 بالحنه بین استین که حد افراط و حد تفریط باشد لا تجعل یدک مغلوله
 الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فایق بین ذلک سبیلا الزم امور و
 اقدام تشبثات لازمه توسیع دایره معارف است و از هیچ ملتی کجاح
 و فلاح بدون ترقی این امر اهم اقوم متصور نه چنانچه عظیم نزل و تزلزل
 ملل جل و نادان است و الان اکثر ابالی از امور عادیة اطلاع ندارند تا
 چه رسد بوقوف حقایق امور کلیه و دقائق لوازم عصریه (لهم لازم است
 که رسائل دکتب مفیده تصنیف شود و آنچه الیوم بایحتاج الیه ملت
 و موقوف علیه سعادت و ترقی بشریه است در آن برابرین فاطحه یا
 شود و آن رسائل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود
 تا افلا خواص افراد ملت قدری چشم و گوششان باز شده در آنچه سبب
 عزت مقدسه ایشان است بگویند نشر افکار عالیة قوه محرکه در شریان
 امکان بلکه جان جهانیاں است افکار چون بحر بی پایان و آثار و اطوار
 وجود چون بقیئات و حدود و امواج تا بحر بحر کت نیاید امواج بر بخیزد
 و لسانی حکمت بر شاطی وجود نیفتانند ای برادر تو همه اندیشه مابقی تو
 استخوان و ریشه) باید افکار عمومی را متوجه آنچه الیوم لایق و سزاوار
 نمود و این ممکن نه الا به بیان کافی و اقامه دلیل واضح مبرهن و آنی چه که

چهارگان ابالی از عالم و خود بخیرند و شبهه نیست که سعادت خود را طالب
 و اهل و لاکن حجابات جمل عائل و حاکم کشته ملاحظه فرمایند که قلت معارف
 بچه مشابه باعث ذلت و حقارت ملت میشود البوم عظم طوایف و ملل
 عالم از جهت کثرت نفوس ملت چین است که ششصد کرو و کسری نفوس
 ابالی است و ازین جهت باید که دولتش سیرافرازترین ذوالملتش مشهور
 ترین ملل عالم باشد و حال بالعکس بکجه عدم معارف تمدن ادبی و مادی
 ضعیف و بی پاترین ملل و دول ضعیفه است (چنانچه مدت قبله
 قبل از این عساکر قلیلی از انگلیس با او محاربه نموده بقتل چین شکست خورد
 که پامی نخستش را که مسمی سلیمین است فتح نمودند حال اگر دولت و ملت چین
 در درجات عالیه معارف عصریه متصاعد و نفوذ تمدن متفلسف بودند
 اگر کل دول عالم بر او هجوم میبردند البته عاجز کشته خائبا خائرا مراجعت مینمودند
 و از این حکایت عجبتر آنکه حکومت ژوپان در اصل تابع و در تحت
 حمایت حکومت چین بود چند سال است که چشم باز کرده تثبیت به
 و سائل رقی و مدتهاست عصریه و ترویج معارف و صنایع عمومی نموده
 بقدر افتد و استطاعت جهد و کوشش کرده تا آنکه افکار عمومی
 متوجه اصلاح کشته عالج الحاکم حکومتش بمقامی رسیده که با وجود آنکه نفوس
 آن مملکت تقریباً سدس بلکه عشر ابالی حکومت چین است

در این ایام با دولت چین مغایلی نموده بالاخره حکومت چین مجبور بمصالحه
 گشت دقت نمایند که چگونه معارف و تمدن سبب عزت و سعادت
 و حریت و آزادی حکومت ملت میشود و همچنین لازم است که در جمیع
 بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متحد و گشوده و اهالی را از هر
 جهت تشویق و تخریص بر تعلیم فرارست و کتابت اطفال شوند حتی عند اللزوم
 با جبار گردانند و اقوا و اعصاب ملت بحرکت نیاید کل تشبثات بی فایده
 است چه که ملت بنابه جسم و غیرت و همت مانند جان جسم جان حرکت
 کند حال این قوه عظمی در طبیعت ابالی ایران در رفتی درجه موجود محرکش توسیع
 دایره معارف است) و اما خبریکه برانند این اصول بدینیه و اساس رتبه
 مراتب عالیله سعادت بشریه در عوالم ملکیه و قوانین و اصلاحات کامله
 و انتفاع و آئینیت مائمه را اقتباس از ملل سائره لازم و موافق نه بلکه
 لایق و سزاوار چنان است که حکومت و ملت ایران تفکر و تعمق نموده خود
 ایجاد امور مابه الترقی نمایند البته اگر عقول مستقیمه و مهارت کلیه فرا
 ملت و همت و غیرت اشخاص شاخصه در دربار دولت و جهد بلع
 اصحاب درایت و کفایت که مطلع بر قوانین عظیم عالم سیاسی
 هستند جمع شود و بکمال جهد و اقدام در جزئیات و کلیات امورند تر
 و تفکر نموده بندهای صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات کلیه یابد

ولاکن در اکثر امور مجبور بر تنبلی است چنانچه قرونهای عدیده که در روزگار نفوس
 عمر خود را صرف نموده و تجربه کرده تا اینکه آن امور اصلاحیه تجربه وجود آمده
 حال اگر چشم از آن پوشیده شود تا آنکه در خود مملکت بخود بیکر اسباب
 فراهم آید که ترقی مأمول حاصل گردد (اولاً آنکه اعصار کثیره بگذرد و مطلقاً
 میسر نشود مثلاً ملاحظه نمایند که در ممالک سائر مدتی مدیده کوشیده
 تا آنکه قوت تجارت را کشف و معلوم و بواسطه آن چه بسیار امور و اشغال
 مشکله را که مافوق طاقت انسان بود مهمل و آسان بودند حال استعمال این
 قوه را ترک نموده سعی و کوشش شود تا آنکه قوه مشابه این قوه کشف
 و ایجاد شود قرون کثیره لازم است پس متبر است که در استعمال این
 قوه فوری نشود و لاکن دائماً متفکر در آن باشند که بلکه قوه عظیم از آن
 بدست آید) و همچنین قیاس نمایند سایر فنون و معارف و صنایع
 و قضایات بشدت القواید عالم سیاسی را که در قرونهای عدیده مکرراً
 تجربه شده و بجهت غنت و عظمت دولت و آسایش و ترقی ملت
 منافع و فواید و محسنات کلیه اش ثابت و مبرهن گشته حال آنرا بدو
 سبب و داعی ترک نموده بوضع دیگر در صد اصلاحات کوشیده شود
 تا آن اصلاحات از خیر قوه بوجود آید و فواید منافعتش ثابت و مبرهن گردد
 سالها بگذرد و عمر باسیر آید و ما هنوز اندر خم یکت کوی ایم شرف و یدنیت

اخلاف بر اسلاف در این است که اموریکه در زمان سابق بجهت بجز برسد
 و فوائد عظیمه اش ثابت گشته اخلاف از اسلاف اقتباس نمایند و
 تاسی بایشان کنند) و از آن گذشته قضایای دیگر خود کشف کرده آن
 بضمیمه آن امور مفیده نمایند پس معلوم شد که معلومات و تجربیات
 اسلاف معلوم و موجود نزد اخلاف است و لاکن کشفیات خاصه اخلا
 ف بحول اسلاف و لاکن بشرط آنکه اخلاف ز اهل کمالات باشند و الا چه
 بسیار اخلاف که قطره از بحر بیابان معارف اسلاف نصیب نبرده
 قدری ملاحظه نمایند که فرض کنیم نفوس بقدرت الهیه در زمین خلق شدند
 آن نفوس بجهت عزت و سعادت و آسایش و راحت خود البته محتاج
 بامور کثیره هستند حال آن امور را اگر از سایر مخلوقات موجوده اقتباس
 نمایند آهون است یا خود در هر قرنی بدون اقتباس ایجاد امری از امور
 لازمه تعیش بشر نمایند و اگر گفته شود که قوانین و اصول اساسی در
 درجات عالیه مدعیت کامله که در محالک سائره جاریست آن موافق
 حال مقتضیات مالوفه اهل ایران نیست) ازین جهت لازم است
 که در خود ایران مدبران مملکت جبیلین نموده ایجاد اصلاحاتی نمایند
 که موافق حال این بلاد باشد اول بیان کنند که مضرت از چه جهت است
 باعمار محالک و تعمیر مسالک و توسل بوسائل تقویت ضعفاء و احیاء

هفراء و ترغیب اسباب زرقی جمهور و کثیر مواد ثروت عموم و توسیع در
 معارف و تنظیم حکومت و آزادی حقوق و امنیت جان و مال و عرض
 و ناموس منغایر حال اهل ایرانست و آنچه غیر از امثال این امور است
 منضرش در هر مملکت واضح و هویداست اختصاص بمکانی و در مکان
 باری جمیع این اوامات از عدم عقل و دانش و قلت تفکر و ملاحظه
 باید بلکه اکثر معارضین و مسامحین بحقیقه اغراض شخصیه خود را در لغایب
 اقوال بفایده مستمر نموده در ظاهر بعضی کلمات که هیچ تعلق با آنچه منضم
 است ندارد عقول بیچارگان اهل رامشوش نمایند (ای اهل ایران
 قلب که و دیعه برانیده است اورا از الایش خود پرستی پاک و تمهید
 نموده با کلیل نوایامی خالصه فرین نمایند تا عزت مقدسه و عظمت سر
 مدیه این ملت بابره چون صبح صادق از مشرق اقبال طالع و لایح گردد
 این چند روز ایام حیات و نبویه که چون طل زائل است عنقریب بسیر
 جهد نمایند تا مشمول الطاف و عنایت رب احدیت گردید و
 اثر خیر می و ذکر خوشی از خود در قلوب و اسن اخلاف بگذارید و
 اجعل لسان صدق فی الاخرین ایخوشا حال نفسی که خیر ذاتی
 خود را فراموش نموده چون خاصان در کاه حق کوی بهمت را در میدان
 منفعت جمهور افکنند تا بغایات الهیه و تائیدات صمدانیه مؤید

بران کرد که این ملت عظیمه را با وج عزت قدیمه رساند و این تسلیم
 پرموده را بحیات طیبه تازه و زنده نماید و چون بهار
 روحانی اشجار نفوس انسانی را بخلیه اوراق
 و از بار و اثمار سعادت مقدسه سر
 سبز و خرم نماید تم
 المجلد الاول من
 هذا الكتاب

بنام خداوند یکتا

ستایش مبینده پاینده را نمر است که بشیمی از دریای نجشش خود
 آسمان بهی را بلند نمود و بستر بای دانهائی بنیاست و مردما را ببادگاه
 بلند پیش و دانش راه داد و این شبنم که نخستین گفتار کردگار است کابی
 باب زندگانی نامیده میشود چه که مردگان بیابان مادانی را آب دانهائی
 زنده نماید و هنگامی بردستانی نخستین و این روشنی که از افتاب دانش
 هویدا گشت چون نباید جنبش نخستین نمود و در آشکار شد و این نمودار
 از نجشش دانهائی گنجا بوده اوست داننده و نجشده و اوست پال و پاکیز

از هر گفته و شنیده بیانی و دانائی گفتار و کردار دست از دامن شناسا
او کو ماه هستی و آنچه از او هوید این گفتار را گواه بس دانسته شدن
بخشش کرد کار گفتار است و پابنده و پذیرنده او خرد و او بست
دانائی نخستین در دستان جهان و او ست نمودار یزدان آنچه هوید
از پر تو بیانی او ست و هر چه اشکار نمودار دانائی او همه نامها نام او
و آغاز و انجام کار با او نامه شمار زندان باین زندانی روزگار رسیده
خوشی آورد و بر دوستی افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود سپاس
دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود دیدیم و گفتیم و
شنیدیم امید جهان است که آن دیدار را فراموشی از پی در نیاید و
کردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه گشته شد گواه دوستی
بروید و در آن سخن روزگار بس و خرم و پابنده بهماند اینکه از ناحای
آسمان پیش رفته بود رکت جهان در دست پزشک داناست
در درامی بنید و بدانائی درمان میکند هر روز را از نیست و هر سر را
اوازی در دوا روز را در مانی و فردا را در مان دیگر امروز را نگران
باشید و سخن از امروز بر ایند زیده میشود کیتی را در دمای بیکران
فر گرفته و او را بر بستر نا کامی انداخته مردمانیکه از باده خود بینی سر
مست شده اند پزشک دانا را از او باز داشته اند این است که خود

و همه مردمان را گرفتار نموده اند نه در میدانند نه درمان شناسند
 راست را گرفتار نگاشته اند و دوست را دشمن نموده اند بشنود
 آواز این زندانی را بایستید و بگویند شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند
 بگوای مردگان دست بخشش بزدان آب زندگانی میدهد بشتاب
 و بنوشید هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز
 زندگانی نیابد در باره زبان نوشته بودید تازی و پارسی هر دو نیکو
 چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن بگفتار گوینده است و این
 از بر دو میآید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران اسکار
 و هویداست هر چه این زبان راستایش نماید سزاوار است ای
 دوست چون گفتار نخستین در روز پسین بمیان آید گروهی از مردمان
 آسمانی آواز شناسند و بان گردیدند و گروهی چون کردار بخیر
 با گفتاری نیک ندیدند از پر تو آفتاب دانانی دور ماندند بگوای سپهر
 خاک بزدان پاک میفرماید آنچه در این روز پیروز شمارا از آلاش
 پاک نماید و با سایش رساند همان راه راست و راه من است
 پاکی از آلاش پاکی از چیزهایست که زیان آرد و از بزرگی مردمان
 بکاهد و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگر چه نیک
 باشد و آسایش بهنگامی دست دهد که آدمی خود را نیک خواه همه

روی زمین نماید آنکه او آگاه این گفتار را آگاه که اگر همه مردمان زمین
 بگفته شناسائی بپیمردند هرگز از دریای بخشش یزدانی به بهره نمی ماندند
 آسمان راستی را روشن تر از این ستاره نبوده و نیست نخستین گفتار
 و آنکه ای پسران خاکی از تاریکی بگانی بروشنی خورشید
 بگانی روی نمایند این است آن چیزیکه مردمان جهان را بیشتر از
 همه چیز با کار آید ای دوست درخت گفتار را خوشتر از
 این برکنه و دریای آگاهی را دلکش تر ازین کوهر نبوده و نخواهد بود
 ای پسران دانش چشم سررا پلک بان نازکی از دیدن
 جهان و آنچه در اوست به بهره نماید دیگر برده آزا اگر چشم دل
 فرو آید چه خواهد نمود بگو ای مردمان تاریکی از ورشکست روشنائی
 جان را بپوشاند چنانکه بر روشنائی آفتاب را اگر کسی بکوش
 بهوش این گفتار بشنود پر از آذوی بر آرد و باسانی در آسمان دانا
 پرواز نماید چون جهان را تاریکی فرا گرفت در بای بخشش بکوش آید
 و روشنائی هویداکشت تا کردار بادیده شود و این همان روشنی
 نیست که در فامهای آسمان بمان مرده داده شده اگر
 کرد کار بخوابد دلهای مردمان روزگار را گفتار نیک پاکت و
 پاکیزه کند و خورشید بگانی بر جانها تاباند و جهان را تازه نماید ای

کے تحت مین ہین (مثلاً عجبہ و محبوبش وغیرہ) ہسوت
مین ہر ایک اپنی مقدار کے موافق امن و آزادی کا
ستحق ہوا اسکا لحاظ رکھنا ضرور ہے ورنہ کلمی خاص
ذات کی وسطی اور زیادتی اور ون کے لیے ظلم ہوگی

غلام

غلام

تیسری اصل

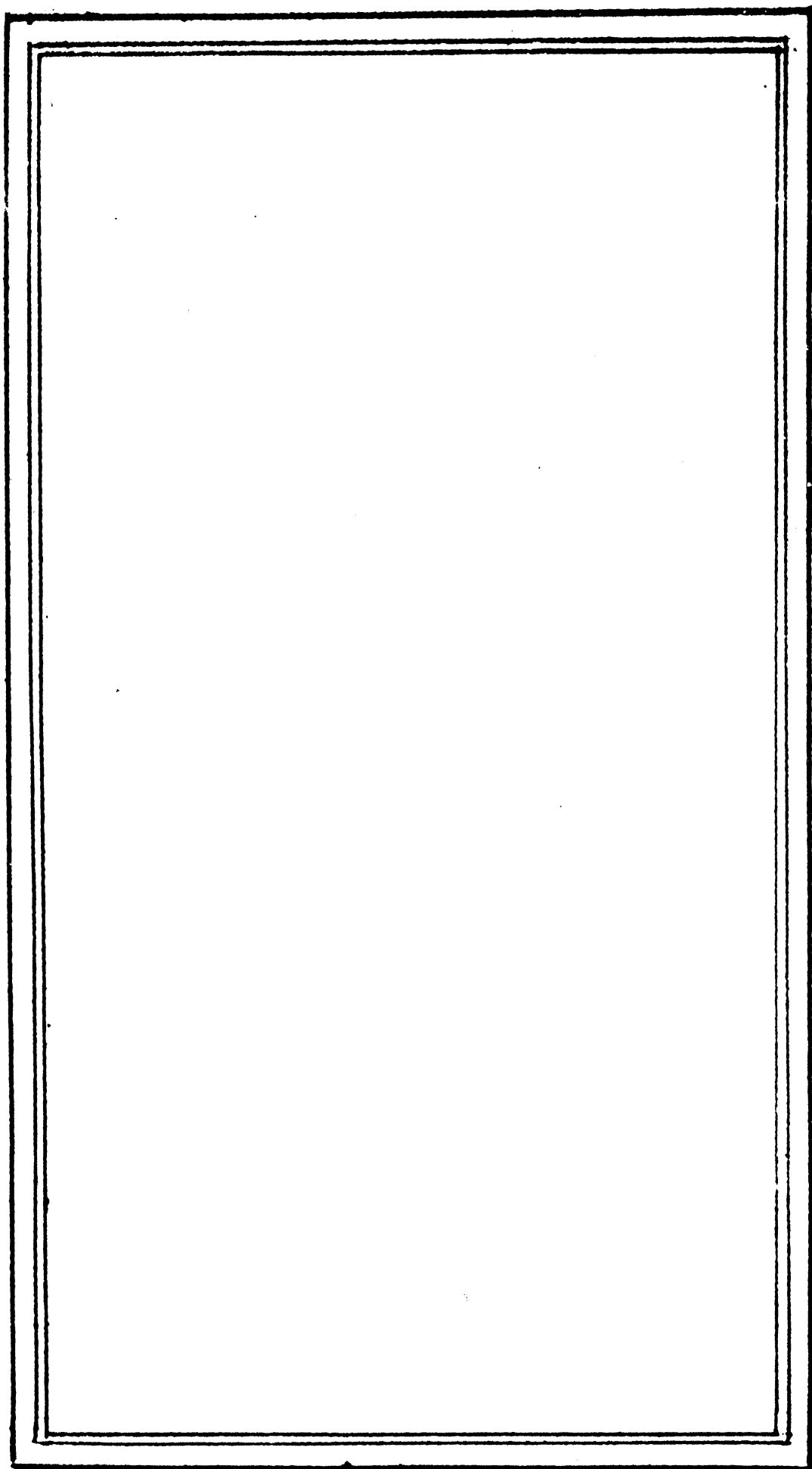
انسانوں کی ذاتی قابلیت کے بیا مین

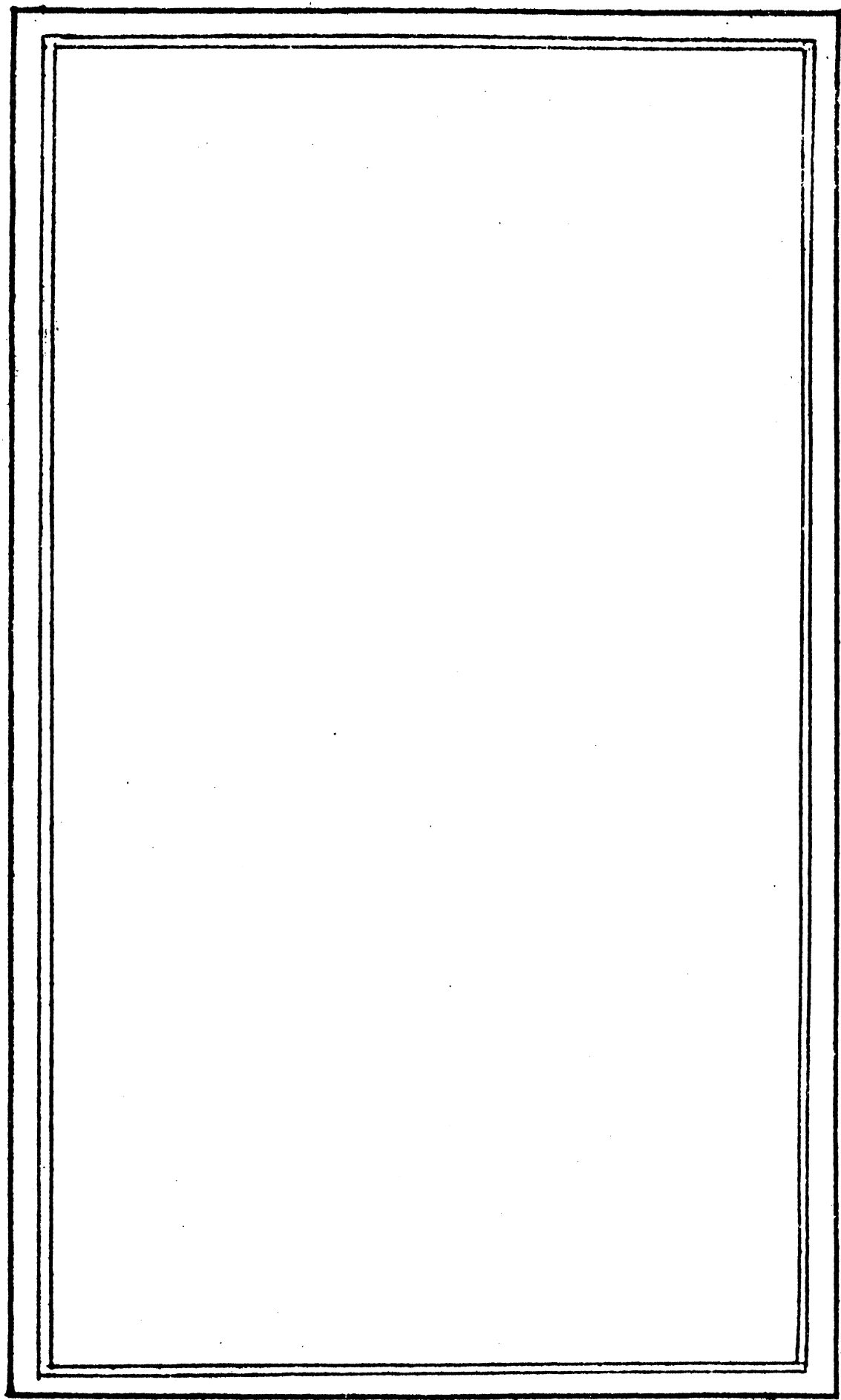
ہر ایک شخص کے افعال و احوال پر نظر کر کے اُسکے
موافق اُنکا مرتبہ و غیرہ مستر کرین کیونکہ انسانے
افراد کے مدارج تین قسم پر منقسم ہین ایک وہ کہ لطیف
نیک ہون اور اُنکی نیکی اور ون تک پہنچے
یہ لوگ جہل و سر زانہ ہین ان کو حکمرانے مین

ذخیل و شریک کرین تاکہ بخوبی خیر پونہ چائین
 دوسرے وہ کہ نہ بطبع نیک ہوں اور نہ بدیہہ لوگ
 مامون و محفوظ ہیں انکو آزاد رکھیں تاکہ حسب قابلیت
 اپنے کمال پر فائز ہو جائیں تیسرے وہ کہ بطبع شریر
 ہوں اور انکے شرارت اور ون تک پہنچے
 یہہ لوگ شریر و رذالہ ہیں انسے رذالت چھوڑا
 یا انسے ملک پاک کرین تاکہ انکے شر سے اور محفوظ
 رہیں مگر جرم کی مقدار و مراتب کی لحاظ سے سزا
 معین فرمائیں یعنی پہلے مرتبہ جرم کی ارتکاب
 قید و بید کی سزا تنبیہ و تہدید کے واسطے اور دوسرے
 مرتبہ جرم کے ارتکاب پر جلا وطنی و عفو تراشی

مخفی ناماد

که لباس خاتم پوشید و جام انجام نوشید کتاب سطاب
اسرار الغیبیة لا سباب المدیة بسی و مقابله و ایتام زبده اهل
عرفان سرور اهل صفاد جوهر اصحاب وفا انکه چون او ندیده
چشم جهان در محبت بملک بندستان المود من
الملك المنان عالیشان خرد نشان میرزا محمد صاحب سیرا
الملقب بملک الکتاب فی بند المعمورة لبمبئی فی محله
امرکاری مکان نمبر ۱۲۸ الکھتم دفعتہ یوم ۱۸ بیع الاول
۱۲۹۹ حرره میرزا محمد علی کمال





حکیم نے صلاح دے کہ اُنکے خیالات متفرق کر دو
 تاکہ اُن کا معاملہ اسپین ہو جائے تم اُنہیے محفوظ ہو
 اسی بنا پر سکندر نے ہر ایک کو جدا جدا ملک کے
 حکومت عطا کی اُس روز سے اردشیر بابکان کے
 عہد تک عجمیوں کو باہمی تنازع سے فرخت نہو
 پانی ملتا ہم سلطنت کی امورات میں جنگ کا پیش آنا
 ضروریات سے ہے اگر لڑے تو بادشاہوں کی
 معاونت اور ملک کی مشارکت سی لڑے مگر جب ہے
 بذات خود جنگ کا شریک نہو کیونکہ اگر فتح ہوگی تو
 کسر شان کا بدلہ ناممکن ہے اور جو شکست ہوئی تو
 شرکت کی حالت میں تدارک کرنا مشکل ہوگا جیسا کہ

بِعَوْنِ اللَّهِ الْمُسْتَعَا

سَالِمِ حَكَمَتِ عَمَلِ

موسومہ
۱۲۹۲
ارمعنان

مؤلفہ

حکیم محمد اکرام الدین خان صاحب

دہلوی

بہ تمام کستہ رین آفاق میرزا عبد الرزاق

در مطبع انصار دہلی طبع شد

نقل تقریظ جناب مستطاب مستغنی الاقبا صاحب عالم بالینا
 میر محمد سلیمان شاہ ہاگورگانی ادا ام اللہ قبالہم از دالہ اللہ علیہم
 اس مجموعہ میں حکمت عملی کی تینوں قسموں یعنی تہذیب اخلاق
 تدبیر منزل سیاست مدن کا بیان ہے شایستہ سلوب
 سنجیدہ ترتیب عمدہ عنوان ہے اکثر حصہ میں متقدمین کے
 تصنیفات کا انتخاب ہے مباحث مفیدہ کا لب لباب ہے
 مسائل غامضہ سی اغماض کیا ہے اطناب محل و ایجاز مجمل
 احصا کیا ہے بعض باتیں ایسے بہ نظر سے
 گذرین جو اصل فن کے مصنفات میں نہیں دیکھیں
 اس کتاب کی مضمون کے ستائش اس فن شریف کے
 تعریف ہی اور وہ زائد الوصف و مستغنی التوصیف ہے

اسی طرح اُسکے کارآمد ہونے کا ذکر اس علم کے
 طرف ہتھیاج کا بیان ہے اور وہ اہل دانش پر
 روز روشن کی طرح عیاں ہے رہی زبان مان
 نواص و فصحا کی تحریر ہے اہل علم و فضل کی تقریر
 عامیاناہ مقال نہیں ادنیٰ طبقہ کے بول چال نہیں فقط

محمد سلیمان شاہ

گورگانی



نقل تقریظ

منشی محمد ذکار اللہ صاحب پروفیسر مسویر کالج الہ آباد
 اس ارمغان میں اُن باتوں کا بیان ہے جو انسان کو
 رذائل سے پاک اور فضائل سی آراستہ کرتے ہیں۔
 علم اخلاق کے اعلیٰ درجہ کے کتابوں سے جو مضامین
 بوقت سمجھے جاتے ہیں وہ اس کتاب سی باسانے ذہن
 میں آتے ہیں۔ ترتیب مضامین خوش اسلوبی کے ساتھ
 ہے۔ طرز بیان عام فہم و خاص پسند ہے۔ خلاصہ یہ ہے
 کہ مشرقی خیالات جو تہذیب اخلاق کے باب میں ہیں
 اوسکا یہ انتخاب اور لب لباب کے بعض مضامین میں
 مغربے خیالات کے ہے۔ روشنی اپنے جہلک اس طرح

دکھا رہے ہے کہ وہ کتاب کے حوصلے اور لطفت کو اور
 عیان کرتے ہے۔ ملک اور جان اور مال کے حفا
 اور سپاہ کے باب میں وہ باتیں لکھے ہیں جن پر کل
 مغربے ممالک کا عمل ہے۔ مجھے یقین ہے کہ اہل علم جنکو
 مشترک خیالات سے مذاق ہے وہ اس کتاب کے
 داد دینگے اور مصنف کو ہمیشہ بہلائے سے یاد رکھیں گے

ذکار اللہ پر وفیہ میور

کلج الہ آباد

نخطہ

تیسویں ماہ مئی ۱۸۸۱ء عیسوی *

وَمَا يَكْبُرُ إِلَّا الْاُولُو الْاَلْبَابِ

اور نہیں پندیر ہوتے مگر صاحبانِ عقل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خط

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ
عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝

اما بعد اکرام الدین دہلوی خلف حکیم عنیار الدین احمد
مرحوم ارباب فضل و کمال کی خدمت میں ملتیں ہے کہ حکمت آگاہ

عدالت پناہ شجاع طبع عقیف زمان حافظ ناموس حق حائے

طريق الصدق جسر الدنيا والدين معين للمسلمين

وہ کہتا ہے کہ میں نے اپنے لیے ایک اور چیز چاہی ہے۔

امیر الامر صدر محترم وزیر عظمیٰ نائب سلطنت نظام
نواب شجاع الدولہ مختار الملک میر تراب علی خان سہ سالہ اخیان
جی۔ سی۔ ایس۔ آئی۔ ادا مہد اقبال ہم
جو ہر شناسی قدر دانی کا آوازہ جو کہ شہرہ آفاق پایا ہو
اپنی شرف کی اظہار میں حکومت کا محتاج دیکھا بنا بران یہ
سن بارہ سو بانوین ہجری میں تالیف کر کے نواب صاحب کی نذر گزرا
اسی کا طوسی اسکا تاخی نام از معائنہ رکھا المنتہ سد کہ حضرت
صدارت پناہ لے ارمغان حقیر قبول منظور فرمایا اسکے
صلہ میں مولف کو خلعت فاخرہ سی اعزاز بخشا اگر باقتضا
بشریت سہین کو بی غلطی ہو گئے ہو تو بقتلم مکرمست
احسان صلح فرمائیں اِنَّ اللّٰهَ لَا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ

حسن کریم صاحب
ضلع کرناٹک
نواب شجاع الدولہ

مقدمہ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ
 انسان کے احوال کے صلاح کے واسطے اسکے اراد
 حرکات اور اختیاری افعال کے مصلحتوں کا مکمل حق
 جاننا حکمت عملی ہے اسکے تین قسمین ہیں ایک کہ شخص
 مستند ہی اسکو تہذیب و خلاق کہتے ہیں دوسری وہ کہ
 مسکن کے جماعت سے متعلق ہے اسکو تدبیر منزل کہتی ہیں
 تیسرے وہ کہ تمام اقوام پر مستوجب ہے اسکو ستیا ملک کہتے ہیں
 انکے ترتیب کی واسطے تین طریقہ پر قواعد مبنی ہیں ایک
 کہ اگر تہذیب و خلاق تدبیر مسکن سیاست میں کی گئی
 نبی فی خدا کی حکم کے بموجب اعدائے کفر میں تو وہ شرعیت

۲
 سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ
 انسان کے احوال کے صلاح کے واسطے اسکے اراد
 حرکات اور اختیاری افعال کے مصلحتوں کا مکمل حق
 جاننا حکمت عملی ہے اسکے تین قسمین ہیں ایک کہ شخص
 مستند ہی اسکو تہذیب و خلاق کہتے ہیں دوسری وہ کہ
 مسکن کے جماعت سے متعلق ہے اسکو تدبیر منزل کہتی ہیں
 تیسرے وہ کہ تمام اقوام پر مستوجب ہے اسکو ستیا ملک کہتے ہیں
 انکے ترتیب کی واسطے تین طریقہ پر قواعد مبنی ہیں ایک
 کہ اگر تہذیب و خلاق تدبیر مسکن سیاست میں کی گئی
 نبی فی خدا کی حکم کے بموجب اعدائے کفر میں تو وہ شرعیت

دوسرے یہ کہ اگر حکیم نے حکمت کے طریقہ کے مطابق
 قواعد وضع کیے ہیں تو وہ عقلے قانون ہے
 تیسرے یہ کہ اگر رواج سے صرف عادت اور حلین کے
 موافق قواعد جاری ہوئی ہیں تو وہ رسم انہین
 اقسام کی روشی ہمہی اس رسالہ کی تین مقالہ ترتیب
 پہلے مقالہ موسومہ کتاب المعاشرت میں اخلاقی تہذیب
 دوسرے مقالہ موسومہ کتاب البیتوت میں خانگے تدبیر
 تیسرے مقالہ موسومہ کتاب الیاست میں ملکی سیاست لکھے
 خاتمہ میں محبت کی فضائل درج کئی مجموعہ کا نام ارمنغان
 رکھا جو کہ اس مختصر میں جملی مسائل اکثر تحریر ہوئی ہیں اس واسطے
 انکی مبادی نظریات میں ہیں بشرط ضرورت وہاں مطالعہ کریں

فہرست مضامین کتاب

پہلا مقالہ موسسہ کتاب المعاشرت اخلاق کے تہذیب کے مضامین مشتمل فصل پر

۱۔ فصل نفس ناطقہ کی تکمیل کے بیان میں

۲۔ فصل نفس ناطقہ کے تکمیل کے غرض کے بیان میں

۳۔ فصل تہذیب اخلاق کے بیان میں

۴۔ فصل فضائل اربعہ کے بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ نفوس اخلاقی کے اغراض کی شرح میں

۵۔ فصل فضائل اربعہ کی تحتانی انواع کے بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ نفسانی ملکات کی احسن کی شرح میں

۶۔ فصل ذائل شہتگانہ کے بیان میں

۷۔ فصل فضائل کے مشابہات کی بیان میں

۸۔ فصل نفسانی صحت کے محافظت کے بیانیہ مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ مضرات کی موجبات کی شرح میں

۹۔ فصل نفسی امراض اور انکی معالجہ کے بیانیہ مشتمل تین فائدہ پر

فائدہ جہل مرکب کے شرح میں

فائدہ خوف کی شرح میں

فائدہ حزن کی شرح میں

دوسرا مقالہ موسوعۃ کتاب البیتوت بنزل کے بیانیہ مشتمل مضامین پر

۱۔ فصل تدبیر منزل اور اسکی ضرورت کی بیان میں

۲۔ فصل مال کی حفاظت کے بیان میں

۳۔ فصل شرح کی انتظام کے بیان میں مشتمل ایک فائدہ

فائدہ کفایت و مقدار کی شرح میں

۴۔ فصل سکونت کے مکان کے بیان میں

۵۔ فصل آمدنی کے طریقوں کے بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ پیشوں کے اقسام کی شرح میں مشتمل ایک انتباہ

انتباہ روزی کے الکتاب کی تاکید میں

۶۔ فصل ازدواج کے ضرورت کی بیامین مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ بیٹا اور بی بی کی حقوق کی شرح میں مشتمل ایک انتباہ

انتباہ طلاق و خلع کے وجہ میں

۷۔ فصل اولاد کی پرورش کے بیامین مشتمل انضباط اوقات تربیت و تعلیم پر

انضباط اوقات بچوں کی ورزش کے بسویر میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ تعطیلے ایام کے مشاغل کی شرح میں

تربیت بچوں کی شایستگی کی تدبیر میں مشتمل پانچ دہائے

دائِبِ حرکت و سکون

دائِبِ کلامِ مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ کم گوئی کی فضیلت میں

دائِبِ طعامِ مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ اشتہا و غذا کے تشریح میں

دائِبِ لباس

دائِبِ سلاطین

تعلیم بچوں کے علوم کی تحصیل کے بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ بچوں کو مال کی اکتساب کے تاکید میں مشتمل ایک انتباہ

انتباہ اولاد کی عاقبت کی ضرورت میں

۸ فصل والدین کی حقوق کی بیاغیر مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ استاد کے حقوق کی ترجیح میں

۹۔ فصل خدام کے تدبیر کے بیان میں

تیسرا مقالہ موسومہ کتاب استیلائے سیاح کی بیان میں مشتمل فضیلت پر

۱۔ فصل تمدن کی ضرورت کے بیان میں

۲۔ فصل مدائن کی ماہیت کی بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ خیرات مشترک کی شرح میں

۳۔ فصل محنت کی تقسیم و تالیف کی بیانیہ مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ کلون اور انجن کی منفعت میں

۴۔ فصل سلطنت کی ضرورت کے بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ رئیس کے لیاقت کی شرح میں

۵۔ فصل سلطنت کی ماہیت و اقسام کے بیان میں

۶۔ فصل رعیت کی نگرانی کے بیان میں

۷۔ فصل سیاحی کی ماہیت کی بیان میں شتمل حارِ صل پر

صل قانون کی ماہیت میں

صل اسمن و آزادی کے توضیح میں

صل انسانی قابلیت کی تشریح میں

صل حقیقت کی حفاظت میں

۸۔ فصل جنگ کے کلیات کی بیان میں شتمل ایک فائدہ پر

فائدہ لڑائی کے اسباب کی شرح میں

۹۔ فصل دینی عسکر کی ضرورت کی بنیاد میں شتمل ایک فائدہ پر

فائدہ قواعد جنگ و وسائل معاش کے تعلیم کے شتر کی خوبی میں

خاتمہ محبت کی فضائل کی بیان میں۔

پہلا نمبر سوم کتاب المعاشرت لفظی کے تفسیر کے بیان میں +

پہلی فصل

نفس ناطقہ کی تکمیل کے بیان میں

تمام محسوسات آپس میں جبری حیثیت سے مساوی ہیں کوئی
ایک دوسری پر فضیلت نہیں کہتا کیونکہ جسم کی تعریف
سب پر صادق ہے اور جسم کی جسمی صورت تمام پر برابر
لاحق مگر ان میں شرف و فضیلت کا سبب خاص انکی نوعی
قوی کا کمال ہوتا ہے چنانچہ حالت تانبے اور سونے کے
جماد میں کپاس اور کھجور کی نبات میں چیل اور باز کی
حیوان میں وحشی اور حکیم کی انسان میں مستند الیہ ہے جو کہ
انسان قوت لفظی سے مخصوص اور غصہ و شہوی قوی میں

۲۱
اجزاء

۲۲
اجزاء

۲۳
اجزاء

حیوان ہی مشارک ثابت ہوا اس صورت میں انسان کے
 نفس کا کمال قوت ناطقہ کی تکمیل ہے حتیٰ کہ اشتراکی قوی اسکا
 ایسا اتباع کریں کہ انہیں مخالفت باقی نہ رہے وہ تینوں
 موافقت کی سبب سے ایک معلوم ہوں ورنہ مطیع قومی کے
 خود سری سی ایسی کشمکش واقع ہوگی کہ انسان دقت میں پڑے گا

دوسری فصل

نفس ناطقہ کی تکمیل کے غرض کے بیان میں

ہر ایک کام کی کرنے سے کوئے غرض مطلب نظر ہوتا ہے ورنہ
 وہ فعل عبث ہی ہے صورت میں انسان کی نفسانی تکمیل کے لیے
 کوئی غرض ہونی چاہی اور اسکی غرض نفس قوی کا اعتدال
 حاصل کرنا ہی واضح ہوا اعتدال عدل سی اور عدل عدالت سی مشتق

ہی عدالت کا لفظ مساوات پر دلالت کرتا ہی مساوات کا
 دریافت کرنا بغیر وحدت کی نسبت کے محال نہ وحدت شرف کا باعث
 بلکہ موجودات کی ثبات و قوام کا موجب اور کثرت خست کا
 سبب بلکہ مخلوقات کی فساد و بطلان کا باعث ہی جیسا
 کہ وحدت شرف و کمال کی اعلیٰ مرتبہ سی مخصوص و ممتاز ہے
 ویسا ہی جو کوئی وحدت سی نزدیک یا دور ہی اس کا وجود
 بھی اشرف ہی اسی سبب نسبتوں میں کوئی کا کمتر نسبت
 مساوات سی نہیں چنانچہ علم موسیقی میں یہ بات معین ہے
 اور فضیلتوں میں کوئے شریف تر فضیلت عدالت سے
 نہیں جیسا کہ علم اخلاق میں یہ امر مقرر ہے کیونکہ حقیقی ^{سط}
 عدالت ہی مساوی عدالت کی نسبت اطراف عدالت کا

محاصل و نتیجہ اعتدال کہ وحدت کا پرتوہ ہے جو قلت و نقصان
اور کثرت و فساد سی انسان کی قویٰ کو پاک کر کے انسانی کمال
(یعنی فضائل اربعہ) اور نفسانی حیات (یعنی علم عرفان) تک
پہنچا دیتا ہی اعتدال خیر مطلق ہے اور اس کا علم انسان کے
نسبت خیر اضافی اسپر فائز ہونا انسان کی سعادت ہے

تیسرے فصل

تہذیب اخلاق کی بیان میں

تہذیب بستی کو اور خلق ملکہ کو کہتے ہیں ملکہ ایک نفسانی
کیفیت ہے جسکی سبب آسان و بی تا مل نفس سے افعال صادر ہوتے
ہیں لاکن جو نفسانی کیفیت سریع الزوال ہی و حال
اور جو بطی الزوال ہی وہ ملکہ کہلاتی ہے ملکہ کے دو جو کا

تہذیب و اخلاق

تہذیب و اخلاق

سبب دو چیزیں ہیں ایک طبیعت دوسری عادت طبیعت
 مزاجی کیفیت سی اور عادت کسبی کیفیت سی مراد ہی مراد
 کیفیت کا حقیقی زوال ناممکن مگر عادت کی کثرت سی مبدل
 بہ عادت بلکہ کالعدم اور عادت کی کیفیت کا حصول عادت
 کی تکمیل سی مزاجی کیفیت کی مانند ہو جاتا ہی سی قاعدہ
 مزاجی کیفیات کی صلاح کی جاتی ہے نفسانی کیفیات کے
 صلاح ہی تہذیب اخلاق ہی اور اخلاق کی ذاتی وعارضی
 ہونی کی حقیقت یہ ہی کہ نفس انسانی کی ماہیت بسیط ہونی کے
 سبب انسان کی کل افراد میں اصد پائی جاتی ہی اس بنا پر تمام
 افراد کی نفسی ملکات ایک ہونی چاہئیں حالانکہ اسکے خلاف
 معائنہ و مشاہدہ ہے پس نفس حقیقت میں ملکات سی معرا

جیسے عوارضات اُسکو پیش آتے ہیں ویسے ہی ملکات
 نفس میں منطبق ہوتے ہیں جو اخلاق بسبب داخل یعنی
 مزاج کے اعتدال کی بنا پر عارض ہوتے ہیں وہ مزاج
 اور جو باعث خارج (یعنی ارادہ یا اتفاقات کی جو
 سے) لاحق ہوتے ہیں وہ کبھی کہلاتے ہیں۔

چوتھی فصل

فنائل اربعہ کی بیان میں

انسان میں تین متبائن قومی پائی جاتے ہیں جنکے اعتبار
 سے افعال و آثار باشتراک ارادہ و مختلف پیدا ہوتے ہیں
 ایک قوت ناطقہ سبکو نفس انسانی کہتے ہیں جو فکر و تہذیب کا
 مبداء اور حقائق ہشیار کے ادراک کا شائق ہے

دوسرے قوت دفع جسکو نفس سبعی کہتی ہیں جو غضب و
 دلیری کا مصدر اور بزرگی و افتخار کا طالب ہی تیسرے
 قوت جذب جسکو نفس بھی کہتی ہیں جو شہوت کا منبع اور لذائذ کا
 خواہگار ہی ان قوی کے اعتدال سی فضائل حاصل ہوتے
 ہیں قوت لطف کے اعتدال سی حکمت کی فضیلت تو
 غضب کے اعتدال سی شجاعت کی فضیلت قوت شہوت
 کے اعتدال سی عفت کی فضیلت تینوں فضیلتوں کے
 اعتدالی اشتراک سی عدالت کی فضیلت حاصل ہوتی ہے
 ہر ایک قوت کو اسکے حد و اندازہ پر اسکے موقع میں
 نگاہ رکھنا انکا اعتدال ہے یعنی غضب و شہوتی قوت
 جو اصل میں نفس ناطقہ کے خادم ہیں اسکی مطیع کیجائیں

عقل و
 قوت دفع

عقل و
 قوت جذب

اور نفس ناطقہ کو ہشیار کے حقائق سے ماہر فرمائیں
 حکمائے قوت کے مثال میں یہ لکھا ہے کہ ایک
 آدمی قوی حیوان پر سوار شکاری درندہ ہمراہ لے کر
 شکار کو گیا اگر حیوانات اُس کے مطیع ہیں تو انسان
 فائز المرام ہوگا ورنہ حیوانات کے خود سری انواع انواع
 تکالیف کا باعث بلکہ ہلاکت مقاصد محرومی کا سبب ہوگے

۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

دوسرا عنوان

انسان کے نفس میں دو قوتیں پائے جاتے ہیں ایک
 ادراک بالذات دوسرے تحریک بالآلات
 ان دونوں قوتوں کے دو شاخیں ہیں قوت
 ادراک کی قوت نظری و قوت عملی اور قوت

تحریک کی قوت دفع و قوت جذب اس اعتبار
 سے چار قوتیں ہوئیں جب ان میں سے ہر ایک کا
 تصرف اپنی مقامات میں اعتدال کے طور پر جیسا کہ
 چاہیے اور جس قدر کہ لائق ہے بلا اثر اسطر و تنفر^۱
 ہوگا تب ایک ایک فضیلت پیدا ہو جائے گی پس
 فضائل بھی چار ہوئے ایک قوت نظری کی تہذیب
 سے وہ حکمت ہی دوسرے قوت عملی کے تہذیب
 سے وہ عدالت ہی تیسرے قوت دفع کی تہذیب سے
 وہ شجاعت ہے چوتھے قوت جذب کی تہذیب سی
 وہ عفت ہی علم اخلاق میں یہ چار فضائل ہیں
 ان سے انسان کے نفس کی تکمیل ہوتے ہے۔

۲۰

۲۰

فائدہ

حکمت و عدالت کی غرض سے نفس ناطقہ اور نفس بہیمی کی تنبیہ
تاویب کی ضرورت سے نفس سبعی اور بقای نوع و حفظ بدن
کی حاجت سے نفس بہیمی انسان کو عطا ہوئے ہیں۔

پانچویں فصل

فسمائل اربعہ کی تحتانی انواع کی بیانیں

اسمائل اربعہ کی ہر ایک جنس کے تحت میں انواع کثرت سے
ہیں لاکن اس مقام میں ہر ایک جنس کے صرف معروف
انواع لکھے جائینگے ورنہ ہو حکمت کی تحت میں پانچ
متعارف انواع ہیں منجملہ اُن کے ایک صفائی ذہن یہ وہ
ملکہ ہے جس سے نفس ابی تشویش لازم سے ملزوم کی

طرف پہنچتا ہے دوسرے ذکا یہ وہ ملک ہے جس سے
 نفس جلد و آسان نتیجہ نکالتا ہے تیسرے سہولتِ تعلم
 یہ وہ ملک ہے جس سے نفس جاں اندیشوں کی بغیر مطلقاً
 کی طرف کامل توجہ کرتا ہے چوتھے حسنِ تعقل یہ وہ ملک ہے
 جس سے نفس بحث و تحقیق میں اُسکا کاروانِ اذازہ ملحوظ
 رکھتا ہے پانچویں تحفظ یہ وہ ملک ہے جس سے نفس
 صورتِ مطیع کی حفاظت کرتا ہے عدالت کی تحت میں
 سات مشہر انواع میں منجملہ اُنکے ایک صداقت یہ وہ
 ملک ہے جس سے نفس دوستوں کو راحت پہنچاتا ہی دوسرے وفا
 یہ وہ ملک ہے جس سے نفس انحراف کی بغیر مواسات کا
 التزام کرتا ہے تیسرے مکافات یہ وہ ملک ہی جس سے

نفس انصاف سی کیفر کر دیتا ہے چوتھے حسن قضایہ وہ ملک
 ہے جس سی نفس احسان و ندرت کے بغیر حقوق ادا کرتا،
 پانچویں تسلیم یہ وہ ملک ہے جس سے نفس ناگوار و لاعلاج
 امور پر بد مزگی کے بغیر رضی رہتا ہے چھٹے توکل یہ وہ
 ملک ہے جس سی نفس بی قبضہ امور میں خدا پر بھروسہ
 کرتا ہے ساتویں عبادت یہ وہ ملک ہے جس سی نفس خدا
 اور اس کے مقربان بارگاہ کے بدل تعظیم کرتا ہے شجاعت
 کے تحت میں آہٹ معروف انواع ہیں منجملہ اونکے ایک
 حلم یہ وہ ملک ہے جس سی نفس اپنی خلاف پر بموقع فرو
 نہیں ہوتا دوسرے کبر یہ وہ ملک ہے جس سی نفس فضائل کے
 اتحصال میں ملائم و ناملائم کا اندیشہ نہیں کرتا تیسرے

بلند مہتی یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس ذکر جمیل کے طلب میں
 لذات فانیہ کی طرف ملتفت نہیں ہوتا چوتھے ثبات یہ وہ
 ملکہ ہے جس سے نفس حسرات کی الکتاب میں تکلیف پہ
 تحمل کرتا ہے پانچویں شہامت یہ وہ ملکہ ہے جس سے
 نفس نیک کاموں کا حریص ہوتا ہے چھٹے تواضع یہ وہ
 ملکہ ہے جس سے نفس اپنی سے کم مرتبہ پر ترجیح نہیں کرتا
 ساتویں حمیت یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس احترام و سلام
 کے حفاظت کرتا ہے آٹھویں رقت یہ وہ ملکہ ہے جس سے
 نفس اضطراب و تشویش کے بغیر اور رون کے درد سے
 موثر ہوتا ہے حفت کے تحت میں نو مشہور انواع
 بین نحمدہ انکے ایک جیا یہ وہ ملکہ ہے

جس سے نفس متبیح امور کے ارتکاب سے خوف کرتا ہے
 دو گھر حسن و بدیہہ و ملکہ ہے جس سے نفس تحصیل کمال کے
 رغبت کی واسطے پسندیدہ حیلے کرتا ہے تیسری مسامت
 یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس تنازعات میں نیک راہی
 دیتا ہی چوتھے قناعت یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس اشیا
 موجودہ سے راضی رہتا ہے پانچویں صبر یہ وہ ملکہ ہے
 جس سے نفس ذرایل کی اجتناب میں اپنی احتیاج
 یا اشتغال کا ضبط کرتا ہے چھٹے وقار یہ وہ ملکہ ہے
 جس سے نفس مقاصد کی طلب میں بیجا جلدی نہیں کرتا
 ساتویں روع یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس بلا فتور نیک
 افعال اپنی پر لازم کرتا ہی آٹھویں حریت یہ وہ ملکہ ہے

 ۲۱
 باب ۱۰

 ۲۲
 باب ۱۱

جس سے نفس نیک وجہ سے مال حاصل کرتا ہے نوین سخا
یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس آسانی سے بذل کرتا ہے
لاکن سخا ایک ایسی نوع ہی جسکی تحت مین بہت انواع
انہیں سے بعض کی تفصیل یہاں لکھی جاتی ہے منجملہ انکی ایک
مروت یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس اور ون پر احسان کرتا ہے
دوسرے کرم یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس سبکو نفع پہنچاتا ہے
تیسرے مواسات یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس مستحقین کو نعمت
مین شریک کرتا ہے چوتھے عفو یہ وہ ملکہ ہے جس سے
نفس باوجود انتقام کی قدرت کی معاف کر دیتا ہے

فائدہ

جو کہ بعض ملکات کا ذکر بیان مابقی میں آگیا ہی اسوا^{سط}

مختصر حقیقت نفسانی ملکات کے انقسام کے ہی تحریر
 کیجاتی ہی واضح ہو نفسانی ملکات تین قسم پر منقسم ہیں
 ایک وہ کہ جو سب حالتوں میں ستودہ ہوتی ہیں (مثلاً حیا وغیرہ)
 انکو ملکات ممدوحہ کہتی ہیں دوسری وہ کہ جو بعض حالتوں
 میں ستودہ اور بعض میں ناستودہ ہوتی ہیں (مثلاً کبر^{۱۰}
 وغیرہ) انکو ملکات مشترکہ کہتی ہیں تیسری وہ کہ جو تمام حالتوں
 میں ناستودہ ہوتی ہیں (مثلاً عجب^{۱۱} وغیرہ) انکو ملکات مذمومہ^{۱۲}
 کہتے ہیں باقی انکی توضیح و تعین اسے صائب محمول ہے
 کیونکہ اس سے زیادہ اس مختصر میں گنجائش نہیں۔

چھٹی فصل

ذائل ہشتگانہ کی بیانیہ

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

جو کہ فضائل چار جنس میں محصور ہیں اس واسطے ردائل
 جو انکی ضد ہیں وہ بھی بادی النظر چار جنس میں متحد
 ہو سکتے ہیں حکمت کی ضد جہل عدالت کی ضد جو
 شجاعت کی ضد جبن عفت کی ضد حرص مگر ہر ایک
 فضیلت کے واسطے حد و اندازہ ہے اُس سی گھٹنا
 اور بڑھنا یا اُسکے قید و شرط کا فرو گذاشت کرنا
 سے ردیلت کر دیتا ہے اس صورت میں فضیلت
 ایک وسط ہی اور اطراف (یعنی کمی و بیشی) ردیلت
 پس ہر فضیلت کی تحت میں دو ردیلتیں ہوں
 تو سب آٹھ ردیلتیں ہیں حکمت کی مقابلہ میں سفہ
 و بلبہ اور عدالت کی ظلم و انظلام اور نجی و عسکی کے

تہور و جین اور عفت کی شہرہ و محمود شہوت مند
 زیادہ کی طرف ہی یعنی بے موقع حد سے زیادہ منکر
 کرنا بلکہ کمی کی طرف ہے یعنی بے استقامی سے منکر کا
 معطل کرنا ظلم زیادتی کے طرف ہی یعنی عتیق سے
 تجاوز کرنا انظلام کمی کی طرف ہی یعنی ذلت و جبر
 سے مظلوم ہونا تہور زیادتی کی طرف ہے یعنی مضرت
 تہلکہ میں پڑنا جین کمے کے طرف ہے یعنی حد
 سے زیادہ ڈرنا شرہ زیادتی کے طرف ہی
 یعنی حد سے زیادہ لذات کی حرص کرنا خمود شہوت
 کمے کے طرف ہے یعنی ضرورے لذات کا ترک کرنا

ساتوین فصل

فضائل کے مشابہات کی بیان میں

فضائل اربعہ پر انسان کا فائز ہونا اُس کے سعادت ہے
 مگر جبکہ فضائل اپنی اصلے مقاصد سی منحرف و مغائر
 ہوتے ہیں تو وہ ہے مشابہات ہو جاتی ہیں چنانچہ
 حکمت کی غایت نفس کی تکمیل و یقین کے مضبوط
 ہے اگر اس کے جگہ امتیاز و اختصاص کے خیال سے
 محض اقوال کا ناقل اور صرف مسائل کا قائل ہو
 تو وہ ہے فضیلت سی مشابہات میں دخل ہو جاتے
 ہے جاہلون کا یہہ شیوہ ہے عدالت کی غایت
 نفسانی احوال و انسانی اعمال کا اعتدال حاصل
 کرنا ہے اگر اس کے جگہ تمتع و تحکم کے غرض سے

۲۰
 ۲۱
 ۲۲

۲۰
 ۲۱
 ۲۲

مطلق اعمال کی تقلید اور محض افعال کی نقل ہو تو وہ ہی فضیلت سی مشابہات میں داخل ہو جاتی ہے ریاکاروں کا یہ شیوہ ہے شجاعت کی غایت حق کے اشاعت یا رد اہل کی اجتناب میں شائد کا اختیار کرنا ہے اگر اُس کے جگہ غلبہ و انتفاع کے طمع سے صرف تہلکہ کا اقدام اور محض مصائب کا ارتکاب ہو تو وہ ہی فضیلت سی مشابہات میں داخل ہو جاتی ہے ظالموں کا یہ شیوہ ہی عدت کے غایت نفسانی شہوات کی اشتعال میں اُس کے حد و اندازہ کا نگاہ رکھنا ہے اگر اُس کے جگہ کرمیت و شہرت کی لئے مطلق شہوات کا ابطال اور محض

مکاروں

میں

میں

میں

میں

لذات کا فقدان ہو تو وہ ہے فضیلت کے مشابہات
 مین داخل ہو جاتے ہے زیاں کا رون کا یہ شے
 ہے سخاوت کے غایت ضرورت و مروت مین
 حاجت کی موافق آسانی سی مال کا خرچ کرنا ہے اگر
 اُسکے جگہ عزت و اظہار کے واسطے صرف و خرچی او
 محض اسراف ہو تو وہ ہی فضیلت سی مشابہات
 مین داخل ہو جاتے ہے احمقون کا یہ طریقہ ہے

اٹھوین فصل

نفسانی صحت کی حفاظت کے بیان

صحت کا مفہوم مزاج کا اعتدال اور علت کا معلوم مزاج
 کے اعتدال کا انحراف ہی اس بنا پر علت کا وجود

صحت سی پایا گیا چنانچہ کسے مادر زاد مجنوط احواس کو
 علیل نہیں جانتے بلکہ ناقص الخلقیت مانتے ہیں اس کے
 دلیل اس کے لا علاج کیونکہ علاج کا یہ سلسلہ قاعدہ
 ہے کہ ناقص علاج کے ذریعہ سے کامل نہیں
 ہو سکتا مگر علیل کا علاج کے سبب صحیح ہونا
 ممکن جبکہ یہ ثابت ہو گیا کہ علت سے صحت کو
 تقدّم ہے تو اول صحت کے حفاظت چاہیے اس کی
 پہلے شرط یہ ہے کہ مضرات کی اسباب سے
 مجتنّب ہو یعنی بد صحبت مثلاً جاہلون کا ہلون جمہو
 ر کی ہمنشین سے بچے کیونکہ الصحبة مؤثرۃ
 دوسرے شرط یہ ہے کہ حسنات کی موجبات پر

نہیں

نہیں

نہیں

۲۰

ہجرت

ماہل ہو یعنی نیک صحبت مثلاً عالمون عالمون قلمون قلمون
 حکیمون وغیرہ کے ہم نشین حاصل کرے کیونکہ صحبت
 اثر کرنے والے ہے تیسرے شرط یہ ہے کہ اوقات کا
 انضباط فرمائے کیونکہ انتظام کے بغیر کس شے کا
 انصرام نہیں ہو سکتا چوتھے شرط یہ ہے کہ سچے
 دوست کی دانست سنی اپنے عیب کی اور سچے
 دشمن کی سمجھ سنی اپنی صواب کی تحقیق عمل میں لائے
 کیونکہ عیب و صواب کی تحقیق انہیں مقامات سے
 خوب ملتی ہے پانچویں شرط یہ ہے کہ نفسانی محاسبہ
 روزانہ کرتا رہے کیونکہ حساب کی بغیر فراغ کا دل
 نہیں ہو سکتے چھٹے شرط یہ ہے کہ نفسانی شہوت

کے اشتغال کے اسباب سی احتیاط رکھے کیونکہ
 برا نگیختگی کے وقت طبعی مقدار اُن کے تسکین کو کافی
 ہو جائے ورنہ خدمت خیس نفس نفیس کو پیش
 آئے گے یہ ہے رکاکت ہے کہ اشرف اذل
 کے خدمت کرے کس واسطے شریف کا فعل بنظر
 اول اپنے ذات میں نیک ہونے کے سبب سے
 اور بنظر ثانی غیر کو نفع پہنچانے کے باعث سی
 ہوتا ہے اور زویل کا عمل بنظر اول خدمت کرنیکے
 باعث سی اور بنظر ثانی آپ نفع اوٹھانیکے سبب سے پایا جاتا ہے
 فائدہ

مضرات کی موجبات کی چار نوع ہیں ایک شہوت زلت

۴۱
 برائے

۴۲
 بنظر

اُسکے تابع ہی دوسری شرارت جو اُسکے تابع ہی تیرے
خطا خزن اُسکی تابع ہے چوتھی شقا حسرت اُسکے تابع ہے

نورین فضل

نفسانی امراض اور اُنکی معالجہ کی بین

نفسانی کل امراض اُسکی قوی کے انحراف سی پیدا ہوتے
ہیں اور انحراف کی اسباب ہر ایک نفسانی قوت
کے تین ہیں ایک افراط جو اُس قوت کا اپنی مقدار
سے زیادہ ہو جانا ہے دوسرے تفریط جو اُس قوت کا
اپنی مقدار سی کم ہو جانا ہے تیسرے ردأت جو اُس
قوت کا اپنے کیفیت سی خراب ہو جانا ہے پس
معالجہ کی غرض سے اس فصل میں چند شہو

نفسانی امراضن درج کیے گئے ہیں تاکہ اسی قیاس پر
باقی امراضن کا بہ علاج کیا جائے۔

امراضن

حیرت اشیا کی تحقیق میں مختلف دلائل کے پیدا
ہونی ہی ذہن کی بموقع یا بجد پریشانی ہے اس مرضن کا
قوت تیز کی زیادتی اور جہل کی وجہ سے اسکا عجز ہے
جہل بسط اشیا کی تحقیق میں بعلمی سے ذہن کے
بے موقع یا بجد سادگے ہے اس مرضن کا سبب قوت
تیز کی کمی اور جہل کے وجہ سے اسکا قصور ہے۔
جہل مرکب اشیا کی تحقیق میں خود نپداری سے نادانی
دانائی کا بموقع یا بجد یقین ہے اس مرضن کا سبب قوت

تمیز کے خرابی اور جہل کی وجہ سے اُس کا نقصان ہے۔

فائدہ

جو کہ قوت تمیز کا فعل نظری و عملی طریقہ سے ہوتا ہے
نظری طریقہ کا فعل حکمت ہی اور عملی طریقہ کا فعل
عدالت پس دات کے سبب سے قوت کے
دونوں طریقہ ٹہل ہو جاتے ہیں نظری
کے بطلان سے جہل اور عملی کے بطلان سے
خود پسندی عارض ہوتے ہیں۔

غضب طبیعت کی خلاف پرتفاخر (مثلاً عجب وغیرہ)
سے نفس کے بید یا بجا شورش ہے اس مرض کا سبب
وضع کی زیادتی اور جہل کی وجہ سے اُس کا عجز ہے

جبیں اپنی حفاظت میں بزدلی (مثلاً بی ثباتی و عینہ) سے نفس کا بموقع یا بجد سکون ہے اس مرض کا سبب قوت دفع کی کمی اور جہل کے وجہ سے اس کا تصور ہے خوف حوادث کی اندیشہ میں اپنی لاچارگی (مثلاً موت و عینہ) سے نفس کا بموقع یا بجد گہرا ناہی اس مرض کا سبب قوت دفع کی خرابی اور جہل کی وجہ سے اس کا نقصان ہے

فائدہ

واضح ہو نفس کا اپنے تحریک پر مقتدر و مختار ہونا حیات کی غایت ہی ہے اس طرح نفس کا اپنی تحریک کے عجز کے تکلیفات سے نجات پانا موت کے مصلحت ہی اس صورت میں حیات و موت

قوت دفع

اختیار و لا

دو نون اپنے اپنے محل و موقع پر نہایت مناسب
 و ضروری ہیں چنانچہ اگر موت ہوتی تو لا علاج
 و بیکار درد و غم سے کہے نجات نہ ملتے ہیں
 بنا پر موت سے خوف نازیبہا ہے کیونکہ
 موت اپنے موقع پر ان رسوائے و عذاب
 (مثلاً رذالت انظلام و درد بے درمان عیشہ)
 سے رہائے بخشے ہے جن کے مفتابہ میں مرگ
 زندگے پر فائق ہوتے ہے الحاصل امر
 کے مداوا اور معائب کے مدافع میں موت
 سے ہرگز نہ ڈرے لاکن بے ضرورت
 تہلکہ کا اقدام ہے ناروا ہے کیونکہ

بے وجہ لغات سے روگرداںے حمت ہے

کثرت شہوت لذات کے طلب میں طمع بجا

سے نفس کی بموقع یا بجد خواہش ہے اس مرض کا سبب

قوت جذب کی زیادتی اور جہل کی وجہ سے اس کا عجز ہے

بطالت ضروریات کے رفع میں خام خیالی

نفس کا بموقع یا بجد اجتناب ہی اس مرض کا سبب

قوت جذب کی کمی اور جہل کی وجہ سے اس کا قصور ہے

خرن مطلوب کی یاد میں اس کی فقدان سے نفس کے

بموقع یا بجد خواہش ہے اس مرض کا سبب قوت جذب

کے خرابی اور جہل کے وجہ سے اس کا نقصان ہے

فائدہ

دنیا کی اشیا رگزشتہ و گزشتہ ہیں ان سے دبستگ
 نچا بیٹے باکے ضرور تا ختم تیار کرے غفل کا عطر دان
 انکی مثال ہے کہ نوبت بہ نوبت ایک سے دوسرے
 تک پہنچتا ہے مگر اکثر حزن کا مرصن توجہ کے بغیر
 بے جا تارہتا ہے الاحسد کے اند وہ سی خدا محفوظ
 رکھے کسو واسطے اسکا صاحب جہان کے نعمات
 اپنا حصہ کج فہمی سے سمجھتا ہے اور ون کو اُن سے
 بھرہ ور دیکھ کر رقیب باز جلتا ہے یہ کیونکر
 ہو سکتا ہے کہ ایک شخص کو تمام نعمات میسر آئیں
 اور سب محروم رہیں بالفرص اگر حاصل ہی ہو
 تو اُسکا اُن سے متمتع ہونا کب ممکن ہے۔

بہشتیہ

۴۷

حد حرص بجا و غضب فاسد سے
مرکب ہی اس کا سبب قوت جذب کے
ردات اور قوت متمیز کے تفریط ہے۔

معالجہ

نفسانی قوت کے انحراف کی تعدیل سے
امراض کا معالجہ کرین یعنی قوت کی انحراف
کے اسباب منقطع کیئے جائیں اور کہی نفسانے
امراض جسمانی عرض کے باعث ہی
بہ پیش آتے ہیں ان کا علاج یہ ہے
سبب کا انقطاع ہے یعنی جسمانی
امراض کا علاج کرنا۔ فقط

بہ

دوا

۱۔ مقلد امور کو کمال لبیتو میں نہ کرتے یہ کہ جان میں +

پہلی فصل

تدبیر سنرل اور اُسکی ضرورت کے بیان میں

واضح ہو تمام حیوانات لباس و آلات سی قدرتی آستہ
و پیراستہ پیدا ہوتے ہیں اُنکے غذا اصل طبیعت میں
ساختم و پرداختہ اُنکے موطن میں ہر وقت مہیا
پائی جاتے ہے چنانچہ اُنکے توجہ اُسکے محضر طلب میں
منحصر رہتی ہے تاکہ نفسانی حوائج سے تسکین ہوو
اُسکے خلاف انسان لباس و آلات سی معرّا ہویتا،
اُسکے تمام حاجات تدبیر و دستکاری کے بغیر
(مثلاً بولنے کا ٹھنہ بننے کو نہ ہنے پکانے وغیرہ کے)

رفع نہیں ہو سکتے ان جملہ مراتب کی دستی اوقات کے
 صرف آلات کی استعمال و مددگاروں کی مدد کے
 بدون ناممکن اس وجہ سے تمام حوائج روزمرہ کا
 روزانہ انصرام محال لا محالہ مادہ معیشت کے ذخیرہ
 کرنے کے احتیاج پڑے طرح سے کہ خارجی سبب
 اُسکو جلدی سے شراب نکرین یہی ضرورت
 منزل ہے اور تدبیر منزل خاص اُس یلہنی
 و ترقیب نسبت کی محافظت تحصیل ہے جو مرد
 و عورت والدین و اولاد خادم و مخدوم مال و
 مالدار میں باہم ہوتے ہیں اس شرط سے کہ ہر ایک
 شخص کی حال کی تدبیر پیروی کی جائے

۲۱
 گنجان

ایسے طریقہ پر کہ جسمین تالیف و محبت کی صورت پیدا
 ہو جائی کیونکہ گہر کے آدمیوں کے لئے جدا جدا اعتدال
 و افعال میں جنکے سبب اُنہیں افتراق و ہستیاً
 کیا جاتا ہے اور اُن سبکے شرارت و معاونت سے وہ
 مجموعی ہئیت جیسر گہر کے معنی کا اطلاق ہو سکے مہیا
 ہوتے ہے اس واسطے گہر کا مدبر گہر کے آدمیوں کے
 احوال پر مطلع رہنا چاہیے تاکہ اُس جماعت کو اُس
 کمال پر جو گہر کے انتظام کا موجب ہو فائز کر دے

دوسرے فصل

مال کی حفاظت کی بیانیہ

جاننا چاہیے جن اشیاء کا انسان طبعی محتاج ہے

۴۰

۴۰

انکا بدلہ روپیہ سی ہوتا ہے اس واسطے عقلاً روپیہ کے
 حفاظت انسان کو لا بد ہوئی اس کے حفاظت چوروں
 سے ممکن ہی لیکن خرچ سی ناممکن کیونکہ خرچ کی ضرورت
 سی وہ مطلوب ہی اس صورت میں روپیہ کی حفاظت ^{انتظام}
 خرچ و مکان محفوظ و آمدنی کافی پر منحصر ہو سکتی ہے

تیسری فصل

خرچ کے انتظام کے بیان میں

واضح ہو ہر ایک شخص کو خرچ کے بند و بست کی ضرورت
 ہے کیونکہ جب تک خرچ کا انتظام نہ ہو گا تب تک
 کسی قدر آمدنی ہو کافی نہ ہو گے اس وجہ سے لازم ہے کہ
 انسان اپنے آمدنی کے چار حصے کرے دو حصے معینہ

حاجات میں بخوشی اوٹھائی تیسرا حصہ اتفاقی قضیہ
 کے انصرام کے واسطے رکھے چوتھا حصہ اُس وقت کی لیے
 کہ جس میں کسی سبب سے آمدنی باقی نہ رہے مقرر فرمائی
 لاکھ اندوختے کو بیکار پنچوڑے بلکہ اُس سے ہمیشہ
 ارزانی کے وقت ذخیرہ بہم پہنچائے اور بگڑی
 ہوئے ہر شے خوش سہلوبی سے کام میں لائے

فائدہ

کل اخراجات میں کفایت کا خیال کرنا چاہیے اس
 شرط سے کہ اصل شے خراب بُد سہلوب نہ ہو جائے
 اور تمام حاجات میں ضرورے حاجت و وجہ
 مقدار کا محاسن نظر رکھنا چاہیے اس شرط سے کہ

تنگی و قلت ہونے پائے مگر ستمالی شہیار کی خریدنے
یا بنوانے میں اُنکی خوبے و مضبوطی کے لیے اور
خرچون کے نسبت صرف کثیر و سعی بلیغ کرنی چاہیے
کے واسطے ایسے مصارف کی مالیت و نشان دیر کا قلم
رہتا ہی اور دوسروں کا ہی اس سے متمتع ہونا ممکن

چوتھی فصل

سکونت کی مکان کے بیان

بود و باش اور اپنے کاموں کے کرنے کے واسطے
مکان ہر ایک کو مطلوب ہے تاہم اس ضرورت سے
اشرافوں کی آبادی میں دلچسپ پختہ حاجت کی
موافق بلا شرکت غیر مکان لیوے اور ہر وقت

وہر حالت میں اُسکے نگاہبائے وپاسبانی کرے
 کیونکہ سب سے مقدم مال کے حفاظت ہے
 لاکن تمام اشیاء فضل سے فصل تک کے خرچ
 کے ذخیرہ کے طور پر اپنے مکان میں ہمیشہ
 ہیا رکھے تاکہ محتاج و قلت کی وقت درقت نہ ہو

پانچویں فصل

آمدنی کی طریقوں کے بیان میں

جاننا چاہیے خرچ کے جارے رکھنے کے واسطے
 آمدنی کا ہونا شرط ہے کیونکہ اُسکے لیے آمدنے
 بغیر جمع کافی نہیں ہو سکتے اس وجہ سے ہر ایک کو
 آمدنے کے حاصل کرنے کے ضرورت ہی ہیں

واضح ہو تمام آمدنیاں چار طریقہ پر منحصر ہیں ایک
 قدرے ذریعہ دوسرے خرچ بار آور تیسرے
 محنت چوتھے سرمایہ قدرتی ذریعہ سی مراد بن
 اور ڈانگ وغیرہ کے آمد نے ہے جو تردد کے بغیر
 آورے خرچ بار آور سے مراد سود اور رہٹے وغیرہ
 کے آمد نے ہے جو روپیہ کے وجہ سے حاصل ہووے
 محنت سی مراد مزدورے اور نوکرے وغیرہ کے
 آمدنی ہے جو مشقت کرنے سے میسر ہووے سرمایہ
 سے مراد تجارت اور ٹھیکہ وغیرہ کے آمد نے ہے
 جو مال کے صرف سے وصول ہووی لیکن سٹیہ
 دو قسم ہے ایک سرمایہ قائم عینے جکا نفع حاصل

شے کے بے انتقال کیے دستیاب ہوتا ہے مثلاً کرایہ
وغیرہ دوسرے سرمایہ دار جبکہ نفع جنس مبیعہ کے
بیع سے ہاتھ آتا ہے مثلاً مال کا منافع وغیرہ
فائدہ

تمام پیشے چار قسم پر منقسم ہیں پہلے قسم میں شریف پیشی
ہیں جو نفسانی ریاضت سے متعلق ہیں مثلاً وزارت
نظامت طبابت وغیرہ دوسری قسم میں متوسط
پیشے ہیں جو جسمانی مشقت سے متعلق ہیں مثلاً
تجارت مساحت کتابت سپاہگری وغیرہ تیسری قسم
میں مکروہ پیشی ہیں جو عقل کے خفت سے متعلق ہیں
مثلاً حمالی دباغی مو تراشی وغیرہ چوتھی قسم میں ممنوعہ

پیشی ہیں جو بیرونی و بی عزتی سی متعلق ہیں مثلاً
 سوخوری نقالی قرم ساقی دیوسی و غیہ اور یہ
 چارون قسمیں پھر چار اعتبار سے منسوب ہیں پہلے
 اعتبار میں ضروری پیشی ہیں جنکے بغیر ہر اوقات
 ناممکن ہی مثلاً زراعت وغیرہ دوسرے اعتبار میں
 غیر ضروری پیشے ہیں جنکے بدون بسر و ممکن ہے
 مثلاً زنگری وغیرہ تیسری اعتبار میں مفرد پیشی ہیں
 جو اپنی ذات میں دوسرے پیشے کے محتاج نہیں مثلاً
 آہنگری وغیرہ چوتھے اعتبار میں مرکب پیشی ہیں جو
 دوسرے کے محتاج ہیں مثلاً آئینہ سازی وغیرہ

انتباہ

مرد کو روزی کی فراخ سے زیادہ کوئے زینت
 نہیں حتی المقدور اُسکے لیئے تدبیر پیروی کرے
 اگر کامیابی ظہور میں نہ آئے تو لتنگ نہو بلکہ
 و صلاح کے ساتھ غسل کے تکرار عمل میں لائی

چہٹی فصل

ازدواج کی ضرورت کی بیان میں

جان مال کی حفاظت و بقائے نسل کی ضرورت کے
 لیئے انسان کو چند در چند امور کا انصرام کرنا لازم ہوتا
 انکا تنہا انجام دینا محال لامحالہ شریک مددگار کی حاجت
 ہوتی ہی چنانچہ قدرت کاملہ و حکمت بالغہ نے اسی رُوح
 رُوح بنایا ایک کو دوسری کا محتاج کیا تاکہ مصلحت و ضرورت

مرد کی
 عورت کی
 ضرورت

۲۰
شادی

کے تقاضے سے ہر فرد زوج اختیار کرے اور وہ دونوں
شریکِ حال و معاون ہوں اس واسطے ہر زن و مرد کو عقلاً و
نقلاً کدخدائی لا بُد ہی اور تجربہ و ممنوع لاکن ازدواج میں
مصرف و مخرو و ترند خود بخوبی ہر زشت و افراد سی بچے
ہم سنی ہم مزاجی ہم چلنی ہم پانگی وغیرہ ملحوظ رکھے ورنہ
ناموافقیت و سوی مزاجی کہ ام التکلیفات ہی پیش آئیگی

فائدہ

۲۱
ان تین چیزوں کے

خانگی امور میں میان بی بی باہم نائب و نسیب کے نسبت
رکھتی ہیں اس نسبت کا مساوی ملحوظ و قائم رکھنا
طرفین کو چاہیے یعنی اپنے بے بے کے کفالت و عزت
و مروت کرنی مرد کو لازم ہے اور اپنے میان کے

ہمیشہ و محبت رکھنے عورت پر واجب۔

انتباہ

نا اتفاقی کے صورت میں رسوائی و خرابی کے
اندیشہ سے تحمل و صلاح کے واسطے طرفین کو حتی المقدار
توجہ و سعی کرنے چاہیے لیکن لاعلاجی و بی احتیاطی
کے حالت میں تلخ حیات و تنصیع اوقات ہرگز
روانز کہیں بلکہ فتنہ آق و آستہ از کرین و
جان کی تلف و حرمت کی خلل کا موقع پیش آئیگا

ساتویں فصل

اولاد کے پرورش اور اسکی تعلیم بچپن
جو کم از کم واج کے بعد اولاد کا وجود اکثر یہی واسطہ

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

اولاد کی پرورش کا بیان ہی تدبیر منزل میں لکھنا
 واجب ہوا واضح ہوا اولاد کے پرورش والدین پر
 فرض ہی اس کے تین حق ہوتے ہیں ایک یہ کہ مولود
 کے تدبیر طب کے قاعدہ پر کرین دوسرے
 یہ کہ اولاد کا نام نیک کہیں تیسرے یہ کہ
 اس کے تعلیم و تربیت شایستہ طریقہ سے
 انجام دین اس کے واسطے اوقات کا انضباط شرط ہے

انضباط اوقات

ایک گھنٹہ رات سی بچوں کو اوٹھائیں بول و براز ہے
 فرغت کی بعد نہلاؤں خدا کے عبادت کرائیں
 آفتاب کی طلوع ہونے سے پہلے ہوا خورے کو

جنگل میں پیادہ پالیجاؤن آفتاب نکلے سواری
 واپس لائین تاکہ چہل قدمی ریاضت بدنے
 ہوا خوری سی فراغت ایک ہی وقت اور ایک ہے
 حرکت میں ہو جائے گہر پنچ پر ہشتہ کہانے کو دین بعد
 پڑھنے کو ہیچین دوپہر کا کھانا مکتب میں کھلائین
 سہ پہر کو چٹے کے بعد ضروریات (یعنی پیشاب
 پنجانے موہنہ ماتہ و ہونے) سے فارغ کر کے
 وہ کھیل جو لہو و لعب سی بری اور حکمت کی قاعدہ
 پر مبنی ہوں اُن ہم سنون سے جو طبعی مہذب و جاتے
 نیک ہوں کہیلنے دین شام کو پڑھا ہوا یاد کرتا
 آگے کا مطالعہ دکھائین کھانا کھلائین اسکے

بعد سولائین لیکن بُری صحبتوں بد خصلتوں خراب
 کہیلوں بیکاری سے بچوں کو بہت بچائیں حتیٰ کہ
 ان کا علم ہے بچوں کو نہ ہونے پائے کیونکہ **اَلْاِنْسَانُ**
حَرِيصٌ عَلٰی قَامِنِعٍ اس واسطے حد و قوف و بلوغ
 عقل تک خرابیوں اور بُرائیوں سے وہ محض
 رکھے جائیں شعور کے وقت کل ذلیتوں و
 بد خصلتوں کے نتیجے انہیں سمجھا دیئے جائیں کہ
 وہ اُس سے خود خائف و محتنب ہوں۔

فائدہ

تعطیل کے ایام و فرصت کے زمانہ میں تعلیم کے وقت
 لڑکوں کو سپاہگری کے فنون مثلاً نشانہ اندازی

مذکورہ جملے پانچواں کتاب انسانیت و امور

پانچواں

و شناوری وغیرہ سکھائیں انکی تحصیل و تکمیل کے بعد
 اُن ایام میں بحری و بری سفر شکار کے نام سے محنت کی
 عادت کی واسطے اور دیار و مہصار کی سیاحتی سیر کی
 سے تحقیق و حکمت کی لپی کرائیں لڑکیوں کو اُنکے مناسب
 ان اوقات میں کام بتائیں اس حال بچوں کی اس وقت کا
 ایک دم ضایع نہونے دین تاکہ وہ بیکاری سے ڈلی نہ
 و طبعے نافر اور اعلیٰ مراتب کی شائق و عادی ہوں

ترتیب

جو کہ انسان تنہا اپنی لوازم کے انجام دہی میں عاجز و فقیر
 ہے لہذا مدنی لطیف ہے تاکہ وہ اُن نعمات و کرامات
 خیرات و حسنات کو جنہیں خود اکتساب نہیں کر سکتا

آپکے معاونت و مشارکت سے حاصل کر کے اصل خوشی
 اور حقیقی لذت اوٹھائے مگر اُسکے اشخاص انواع حیثیات سے
 مختلف المراتب (یعنی حاکم و محکوم امیر و غریب عالم و
 جاہل شریف و رذیل بزرگ و خور دیگانہ و بیگانہ دوست
 و دشمن) ہوتے ہیں اس صورت میں اگر اُنکے حفظ مراتب
 میں قصور ہوتا ہے تو بجائے معاون و متمتع کے مڑو
 و خاسر ہوتا ہے بنا برآں اس جگہ ایسے داعی کا عمل درست
 ذاتی مصلحت کی واسطے کافی ہو تحریر کیجاتی ہیں کیونکہ
 اور و نئے طرز معاشرت اپنی ہی ادب و تہذیب کا نتیجہ
 ہے جسے کہ اگر کوئی شخص کسی کے نار و اکسر شان کرے تو
 اصل کی فضیلت میں کچھ و سرق نہیں آتا بلکہ کاسر

۲۰
 ۲۱
 ۲۲

نالایق ٹھہرتا ہے چنانچہ جو وضع اپنی موضوع لہی جلا
ہوتی ہی تو اسی ناموضوع کہتے ہیں لاکن حکام کی دوا
چونکہ زیادہ تر مشمراور بیش تر باخط ہے اسلئے ایک
خاص داب اُنکے حاضر باشی کا ہی لکھا جائیگا

داب حرکت سکون

رفقا میں متانت سادگی خاموشی میانہ روی چاہئے
اسی طرح بیٹھنے میں جگہ اور طرح کا محاذ ضروری
تاکہ اپنا اور اوروں کا حفظ مراتب ہی مگر صدر کی جگہ
سرداری و فضیلت کے بغیر ہرگز سزاوار نہیں ^{وقت} ^{مقتضی}
و بجلی سے اپنے منصب کی خلاف جگہ بیٹھ جائی تو
علم و اطلاع پر اپنے مناسب آ بیٹھے جو کسے وجہ سے

اسکے مناسب جگہ گنجائش ہو تو کشادہ خاطر پہر آئی لیکر
 آدمیوں میں کسی بکروہ حرکت (مثلاً قہقہہ مارنے ڈکا
 لینے کہنکارنے ناک سنکنے دانت کریدنے وغیرہ) کا
 ارتکاب نہ کری اسی وجہ سے تنہائی میں سونا لازم ہے کیونکہ
 سونیکے حالت میں اکثر ایسے افعال صادر ہوتے ہیں
 جنکا انکشاف نہ امت و خفت کا موجب ہوتا،

داب کلام

سوچنے سمجھنے بغیر نہ بولے فحش و بد گوئی و کذب ہرزہ گوئی
 طعن و تغلی و متسخر و قطع کلام سے بچے مختصر و دلچسپ و مفید
 و معقول بات کہی اگر مخاطب ایک ہو تو اسکی سماعت کے لائق
 اور جو مجمع ہو تو انکے سینے کے موافق آواز سے کلام کرے

لیکن سامعین کی طبع کے ناگواری کا لحاظ و مطلب کے
 ادائی کا خیال کہی جتنے کہ بات کا جواب بی پوچھے بند
 اگر کوئے استفسار ایسے جماعت سے کیا جائے جس میں
 خود بہے ہو تو اور ون کا منظر و جماعت کا متفق ہے
 اور جو مصلحت و ضرورت کے وجہ سے اختلاف ہے
 پیش آئے تو اور ون کے کلام پر معترض نہ ہو بلکہ
 اپنے مدعا کے اثبات کے واسطے اس کے موافق مثال و نظیر
 گزرائے ہمیشہ سابقین و لاحقین کو غائب و حاضر
 کلمۃ النجس (یعنی دعا و ثنا) سے یاد کرے

فائدہ

دیوانوں مستون لڑکون نامہذبون سی مخاطب ہونا

منع ہے احسن عن کلام کرنے میں بہت آفات
ہیں اور کم گوئے میں نہایت مصلحت و حکمت

داب طعام

بزرگون و سرداروں کی دسترخوان پر خود کسے امر میں
سبقت نہ کری متوسط حالت سی طرح کہانی کہ کسی کو کراہ
نہ آئی اپنی حاجت و خواہش پر اور ونکی حاجت و خواہش کو
فائق یا برابر جانی کسی شے کا آٹھال بنے لار و لاکد کا عال

فائدہ

اشتہاد و متم ہے ایک کاذب جو لذات کی غرض سے نفس کے
طمع فاسد ہی دوسری صادق جو بدنامی تحلیل کے ضرور
سے جسمانی عضا کی طلب ہی اشتہا صادق میں اس کے

نہایت غلط

موافق سریع لہضم صالح الیکموس کثیر الغذا کہانا کہانی
بلکہ غذائیں اور اُنکے اوقات و مقدار طبع کے قاعدہ اور
وقت کے مصلحت پر تقسیم کرے تاکہ اُسکا ثقل کاہلی کا سبب
اور محنت کی حرج کا باعث نہ ہو مثلاً ناشتہ غذائے
دوانی (یعنی چائے آشجو یا پودہ وغیرہ) سی کیا جائے
مگر تبدیل غذا یا تھلیل مقدار سے ہضم کے صلاح
ملک و موسم و سن کی رعایت کی سائے غل میں لائے

حکایت

عجم کے کسے بادشاہ نے ایک طبیب جاذق جناب لست
ماہ حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی خدمت بابر
مین ہدیہ کے طریق بھیجا تھا مدت تک طبیب حاضر رہا

مگر علاج کا اتفاق نہوا آخر شطیبی نے رخصت طلب
 کے اپنے رخصت فرمایا طیبی نے بادشاہ کے حضور
 میں حاضر ہو کر عرض کیا واماں بیماری نہیں ہوتے
 میرا رہنا بیکار تھا اس واسطے رخصت ہو آیا بادشاہ
 نے بیمارے ہونے کا سبب پوچھا طیبی نے
 جواب دیا عرب کمال شہتہا میں کہاتی ہیں تھوڑے
 بہو کے رہتے ہیں ہمیشہ ریاضت کیا کرتے ہیں۔

داب لباس

عقلًا نقلًا رتھا بدن کا ستر لازم ہے اور برہنگے
 ناپسندیدہ و معیوب چنانچہ جبکہ رتھ مذکور شکایت
 اشخاص میں اُس قدر اُنہیں ہر ایک عضو محل و موقع

کے لباس جُدا جُدا ہیں لیکن اُنہیں مصلحت و
 ضرورت کا خیال کرنا لا بُد ہے مثلاً شبِ خوابی کے
 لباس میں راحت و آسائش ہو اور سیڑیوں پر
 کے لباس میں متانت و سادگی جبکہ کے لباس میں
 حفاظت و مضبوطی چپتے دربار کے لباس میں شوکت
 اور اپنے پیشے کے مناسبت ملحوظ رکھنے چاہیے

دب سلاطین

حکمائے حکام کے ذوات کو الگ کے مانند مفید و مخوف
 بیان کیا ہے اُنکے تقریب سے اجتناب لکھا ہے اور رکھا ہے کہ
 اگر بضرورت شدید مرتکب بھی ہو تو کمال دیانت و
 عیانت ادب و تہذیب خیر خواہی و خوشے و غاواہی

و جان نشاری سے اُنکے مہمات انجام دیکر ممنونے
و مشکوری قناعت و رضا عمل میں لائی کیلئے ہر ایک
شایستہ شخص اُس منصب بزرگ کا شایان مستحق و
متوقع و متلاشی ہوتا ہے جس پر مجوز کے تجویز سے اہل کا
مقرر ہوا ہے لہذا ہر دم بلا عذر اُنکے فرمان بردار پر
بجان و مال مستعد رہے علاوہ ازیں یہ نوع آمر و
مکلف بالخیر آریہ کریمہ ^اطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَا
اُولِ الْاَمْرِ مِنْكُمْ کے موضوع لہ حقیقہ محترم و افعی مطاع ہے
مگر حق سے اختلاف اور خیر سے انحراف کی شکل میں
تا بامکان اُنکے متابعت سی پہلو ہتی کرے بکایہ لفظ
اجیل انہیں ہے اُس سی باز رکھے لاکن اصرار و اجبار کے

حالت میں ناچار و متعذر ہے افسوس اُنکے ستر
 معائب اظہار محاسن برحت رسائی عظمت دانے
 میں مبالغہ کشید بجا نالے حتے کہ اُنکے معاملہ میں
 ترجیح و تقدس اُنسے منسوب اور خطا و تقصیر اپنے
 طرف معطوف کرے کیونکہ مرجع کے مقابلہ میں
 تساوی اور حاکم کے معاملہ میں تنصیف ناجائز
 و مستنہج ہے گذشتہ ازین خطا پر عتداف
 و انفعال عتاب سی مخلصے کا وسیلہ اور تقصیر
 اقرار و خجالت تشدد سے نجات کا ذریعہ ہے

تعلیم

بچوں کو اُنکے زبان میں پہلے علم حکمت پڑھائیں

بعدہ کو لے کر فنی فن جسکے جانب طبع میلان و
مناسبت پائین معہ ایک اور مروج زبان کے
سکھائیں تاکہ تحصیل کے آسانی و معاشکے فرغت ہو سکے

فائدہ

تحصیل کے فرغت کی بعد بچوں سے بے ضرورت
بہرے مصلحتاً انکے مکتبہ کے ذریعہ سے روپیہ حاصل
کرائیں کہ معاش کے اکتساب کا ملکہ اور اس
فنی میں کامل مہارت ہو جائے بلکہ انکی شاد
انہیں کے ذمہ مسترد فرمائیں یعنی اپنے
شاوے اپنے روپیہ کے صرف سے وہ آپ
کریں تاکہ شعور و بلوغ کے زمانہ سے ایک

مکتبہ

فسانے تقاضا ڈالتے لیاقت و صفات و وقت
کے واسطے ہمیشہ و ہر دم اُن پر معین رہتے

نہشباہ

اولاد کے نالایقہ و بد فطرتے و لاعلاجی کے
حالت میں اُنہیں عاق کر دے ورنہ اُنکی بد اعمالی
کے پاداش میں خود بہ شریک ہو جائے گا

آٹھویں فصل

والدین کے حقوق کی بنیاد

جو کہ والدین کا ابقا اولاد کے شعور و قیام کی تک
اکثر یہ رہتا ہے اس واسطے والدین کے حقوق کا بیان
بھی اُجھڑا ہوا واضح ہو مولود کے اولے سبب والدین

انکی پرورش مولود کی بقا و بحال کا موجب اس صورت میں
 خدا و رسول اور بادشاہ عادل کی بعد والدین کا
 رتبہ و حق سب سے زیادہ و فائق ہے اس لحاظ سے
 انکی نصیحت و نصیحت بجالانی اور خدمت و اطاعت و تعظیم
 کرنے چاہیے چنانچہ اسکے مصداق یہ آیه کریمہ ہے
 اَنْ لَا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا

فائدہ

باپ کی تعظیم و حقوق سی ستاد کی حقوق و نصیحت بہت
 زیادہ ہیں چنانچہ اسکا مصداق سلطان سکند کا یہ قول ہے
 لان ابی کان سبباً لحیوة الفانیة
 لان معلنے کان سبباً لحیوة الباقیة

میں نے اپنے والدین کی تعظیم و حقوق سے
 انکی تعظیم و حقوق سے زیادہ و فائق ہے
 اس لحاظ سے انکی نصیحت و نصیحت بجالانی
 اور خدمت و اطاعت و تعظیم کرنے چاہیے
 چنانچہ اسکے مصداق یہ آیه کریمہ ہے
 اَنْ لَا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا

نورین فضل

خدام کی تدبیر کے بیان میں

جو انسان اپنے بیقلے و زادانے سے کوئے حروف
 آپکے اعانت کی واسطے نہیں کر سکتے وہ اہل متیان
 کے خدمت گزاری کے مستحق و سزاوار ہیں تاکہ
 ممتاز اعانت ہر صرمن (یعنی اُنکے لیے کسبِ معاش)
 کریں اور وہ اُنکے خدمت بالذات (یعنی
 محند و مومن کے امورات خانہ دارے)
 انجام دین اس صورت میں اپنے امورات
 کے انجام دینے کے لیاقت خدام میں اول دیکھ لینا
 چاہیے کیونکہ وہ اپنے کم ہنر و غرض کے

سبب سے مجبور و معذور ہیں پہر اُنکے ضروریات کا
 تمامہ کفیل ہونا لازم ہے حتیٰ کہ وہ تنگ و
 حیران نہ رہیں بلکہ رعایت چشم پوشی سے
 فہمائش و غمخیزہ اپنے اپنے موقع سے اُنکے ساتھ
 ملحوظ رکھے تاکہ اُن میں دل سوزے خیر خواہی
 رفاقت محبت پیدا ہو جائے اگر اسپر یہ خطا
 برخلاف عمدہ کریں تو اس صورت میں تمام سیاستوں سے
 جدا کرنا اچھا ہے کہ واسطے خدامِ عضا کے مانند ہیں
 اور لا علاج و مؤلم عضو کے کوئی تدبیر قطع سے بہتر نہیں
 مگر یہ علاج کل اصلاح کے تدبیر انتظار کے بعد
 کیا جائے کہ واسطے کہ قدیم خادم کے صفیہ

تسلیم کیا ہو سو یہ کتاب سیاست ملکہ ریاست کے بنیادین

پہلی فصل

تمدن کی ضرورت کے بیان میں

ہر ایک موجود کے واسطے ایک طرح کا کمال ہے
 بعض موجودات کا کمال پیدائش سے انکی وجود کے
 ساتھ لاحق ہوتا ہے وہ اجرام علوی ہیں اور
 بعض موجودات کا کمال انکے وجود کے بعد رخن
 ہوتا ہے وہ اجسام سفلی ہیں جس موجود کا کمال اس کے
 وجود کے بعد عارض ہوتا ہے اُسکو نقصان سے
 کمال کی طرف طبعی حرکت ہے اس حرکت میں آپسی
 اعانت مطلوب ہوتی ہے اعانت کی تین طریقہ ہیں

بِالْمَادَّةِ بِالْأَلَةِ بِالنَّحْدَتِ بِالْمَادَّةِ وَهِيَ كَمَا
 اعانت کی بعد معین کا جز ہو جائے مثلاً غذا کے
 امداد اجسام نامیہ میں۔ بالآلہ وہ ہے کہ کوئی شے
 امداد کا وسیلہ و واسطہ ہو وے۔ مثلاً پانی کی
 امداد قوت غازیہ میں۔ بانحدت وہ ہے کہ ایک
 فعل دوسرے کے کمال کا موجب پایا جائے مثلاً
 آفتاب کی امداد موالید ثلاثہ میں لیکن بانحدت
 دو قسم ہے ایک وہ کہ جسکے فعل کی غایت خدمت ہو
 مثلاً غلام کی خدمت اپنی صاحب کے لئے یہ خدمت
 بالذات ہے۔ دوسرے وہ کہ جسکے فعل کی غایت
 کوئی اور امر ہو مثلاً چرواہے کی خدمت اپنی مویشی

۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کی واسطے یہ خدمت بالعرض ہے جو کہ ان اقسام کے
 اعانت تمام اجسام سفلی میں باہم علوم ہوتی ہے بلکہ
 اوسکے بغیر ان کا بقا و کمال محال اس بنا پر انسان ہے
 بذات واحد بدون آپس کے امداد کے اپنی ضروری تھا
 (یعنی غذا لباس مکان وغیرہ) ہرگز انصاف نہیں کہہ سکتا
 اگر بالفرض ان ضروریات سے صرف ایک غدا کا ہے
 تنہا اہتمام کرے تو پہلے آلات کی مادہ کی فراہمی یعنی
 آہن چوب وغیرہ کی (اونکے معدن و منبع سے اسکے ذمہ
 عاید ہوگی پہرا نکانا بعد و قلبہ انی کے آلات کی تیار
 لازم آئی گے اسکے بعد زراعت اور اسکے جملہ مراتب
 ابتدا سے انتہا تک تنہا پوری کرنی پڑینگے تو کیونکر

فصل یک ایک آدمی یہ تمام امور انجام دی سکے گا
اس واسطے وہ بالطبع مدنی ہے تاکہ آپس کے اعانت کے
وسیلہ سے اپنی ضروریات رفع کرے یہ ہے
فضیلت ہے چنانچہ حکما نے لکھا ہے
فضیلت الفلاحین هو التعاون بالاعمال فضیلت
التجار هو التعاون بالاموال فضیلت المملوک هو
التعاون بالارای السیاست فضیلت الالہین
هو التعاون بالحکم الحقیقۃ ثم جمیعاً یتعاونون
علی عمارۃ المدن بالخیرات والفضائل

دوسری فصل

مدائن کی ماہیت کے بیانیہ نمین

[illegible]

اپنے اجزاء سے علامہ ہر مرکب کے واسطے ایک طرہ کی
خاصیت حکم صورت الگ الگ ہے جسکی رو سے
ان میں فرق و امتیاز ہوتا ہے اسی قاعدہ پر انسان
اجتماع کے لیے ہی اُس کے اشخاص سے جدا ایک طرہ
کی خاصیت حکم صورت ہوتی ہے جیسا کہ انسان کے
ارادی افعال دو قسم ہیں ایک خیر دوسرے شر
ویسا ہی اجتماعات بھی دو قسم ہیں پہلی قسم
نیکی کے سببے دوسری قسم بدی کے باعث ہے
قسم اول کو مدینہ فاضلہ کہتے ہیں قسم ثانی کو مد
غیر فاضلہ یہ مدینہ اپنے حسب حالت (یعنی مختلف
طور و انواع اور قسموں پر) جدا جدا ناموں سے نام د

ہو سکتا ہے لیکن بدینہ فاضلہ ایک ہی قسم ہے کیونکہ
رستی و نیکی کا ایک ہی طریق ہے بدینہ فاضلہ
اُن لوگوں کے اجتماع کو کہتے ہیں کہ جو نیکیوں کے
حاصل کرنے اور بدیوں کے دور کرنے میں مصروف
ہوتے ہیں ان کا اعتقاد خلقت کے مبداء و منہا
و اثنائی حالت میں رستی کے سبب سے باہم
مطابق اور اُن کے افعال انسانی بقا و نفسانی
کمال کی غرض سے تہذیب و سیاست پر مبنی
ہوتے ہیں اسوجہ سے اختلاف و تغیر حالات میں
بھی اس جماعت کے فعلوں کی علت غائی ایک ہے
اور فکر و خیال آپس میں موافق اگرچہ یہ افراد مختلف

اوقات یا متفرق مقامات میں جدا جدا ہوں مگر
 حقیقت میں متفق و متحد پائے جاتے ہیں انکی مثال
 لباس طعام کے اقسام ہیں کہ باوجود مختلف المات
 ہونے کے انکی غایت و منفعت میں اختلاف نہیں ہوتا
 مدینہ فاضلہ ان پانچ جماعتوں سے مشتمل ہوتا ہے
 ایک حکما کی جماعت جو تہذیب و ثنائت کے سب سے
 فضل و اکمل ہوتی ہے انکا کام موجودات کے
 حقیقت کا جانتا ہے مدبر مدینہ انکو کہتے ہیں دوسرے
 علما کی جماعت جو علمی فضیلت کے باعث سے بزرگ
 ہوتی ہے ان کا کام درس و تدریس ہے و حفظ مدینہ
 انکو کہتے ہیں تیسرے شجاعون کی جماعت جو شجاعت

کی وجہ سے اشراف ہوتی ہے انکا کام ملک کی حفاظت
 اور لڑنا ہے حامی مدینہ انکو کہتے ہیں چوتھے پیشہ درو
 جماعت جو فنون شریفیہ کے ذریعہ سے معزز ہوتی ہے
 انکا کام وکالت مساجت سیاق وغیرہ ہے مقتدر
 مدینہ ان کو کہتے ہیں پانچویں اہل حرفہ کی جماعت جو
 مال کے وسیلہ سے ممتاز ہوتی ہے انکا کام تجارت
 و صنعت وغیرہ ہے مالیان مدینہ ان کو کہتے ہیں او
 جو لوگ کہ آلات کے طور سے ان جماعتوں کے کام
 میں آتے ہیں وہ جداگانہ ذکر کے قابل نہیں۔

فائدہ

مدینہ فاضلہ میں خیرات مشترک یعنی صلاح و فلاح کے سبباً

(مثلاً نہر-تالاب-بند-پل-نل-تاڑ-ریل-سڑک
 ڈاکخانہ-مسافر خانہ-شفاخانہ-محتاج خانہ-عجائب خانہ
 کتب خانہ-رصد خانہ-کالج-چہاپہ خانہ-ترسیہ خانہ
 سٹلج خانہ-حصار-حربی مدارس-ہتھامٹی مجالس
 تجارتی قانون-ملکی گوڈام-دخانی کارخانہ وغیرہ)
 موجود کیئے جاتے ہیں تاکہ امن ورفاہ کے سبب سے
 ہر ایک اپنے کسب کمال کا موقع پاوے۔

تیسری فصل

محنت کی تقسیم و تالیف و تکمیل کے بیانیہ

اپنی محنت کی آپ تالیف و تکمیل کریں تاکہ اُس سے خود
 متمتع ہوں اور ملکوں کی صرف کارروائی ہووے

۱۰
 یہ سب کام
 جو مذکور
 ہیں ان کے
 لئے ایک
 خاص
 ادارہ
 بنانا
 چاہیے
 جس کا
 نام
 "سول
 سروس"
 رکھا جائے

ورنہ بہت حق (یعنی غیر ملکا کے آدمی) اُسکے نفع میں
 شامل و داخل ہو جائیں گے چنانچہ عمدہ قسم کا اناج
 نیل تھینا سوراوپہ میں اوسط نرخ پر ہندوستان سے
 انگلستان جاتا ہے مان سے وہ ہی صاف ہو کر
 تھینا تین سوراوپہ میں اوسط نرخ پر پہنچتا ہے
 اس صورت میں اس کے دوسرے کا شریک انگلستان
 ہو گیا اور بارگشتگی کا خرچہ نادانی کا جرمانہ مسترد
 دیا جاسکتا ہے بلکہ غیر ملکا کے آدمی زیادہ نفع
 اٹھائیں گے کیونکہ علم انتظامِ مدن میں یہ مسئلہ بہت
 کیا گیا ہے کہ پیداوار میں مصلحت محدود اور مصنوعیات
 میں نامحدود ہوتا ہے رہی محنت کی تقسیم و تالیف کے

فوائد ڈاکخانہ کے احوال کے ملاحظہ سے کما حقہ ظاہر
 ہو جاتے ہیں کہ کیسا سخت و دشوار کام کیا ہے
 آسانی و خوبی سے انجام پایا ہے اس بنا پر اپنی
 ضروریات اور اسکے متعلقہ کاروبار کے الگ الگ
 اجزاء ایک ایک جماعت پر اسپین تقسیم کریں کہ سوا
 ایک آدمی سے ایک کام کا بل ہو سکتا ہے پھر ان کی
 مصلحت و ضرورت اور دوری و تعداد کی مناسبت کے
 لحاظ سے ان کے مساکن و امکنہ مقرر فرمائیں تاکہ اشیا کی
 تکمیل اور محنت کی تقسیم و تالیف ملک میں بخوبی ہو جائے
 فائدہ

کا خانوین جہاں مشقت جگہ حتی المقدور کلین اور انجن وغیرہ کا

۹۰
 قیام ہو

۹۰
 ڈاکخانہ

مین لائین کیونکہ انکے ذریعہ سی خرچ کم اور کام زیادہ ہوتا ہے

چوتھی فصل

سلطنت کی ضرورت کے بیان میں

ملک کے امن و آزادی کے لیے سلطنت وضع کی گئی ہے،
کیونکہ انسان کے ارادے اور خواہشیں متباہن ہیں جبکی وجہ سے
ان میں اختلاف ہوتا ہے اور ہر ایک اپنے مقصد کے لیے
جداگانہ توجہ و سعی کرتا ہے مثلاً ایک شخص کا ارادہ لذات کی
تحصیل ہے اور دوسرے کی خواہش نعمات کی فراہمی اگر ان دونوں کو
بلامزاحمت انکے طور پر چھوڑ دیا جائیگا تو امداد کی جگہ عیناً
کرنیکے لذات کا محصل اپنے مقصد کے واسطے اور نعمات کا
جلب اپنے مطلب کے لیے قاتل دشمن لا یعقل مدعی ہونگے

اس واسطے ایک عاقل و عادل محافظ مطلوب ہوا تاکہ
ہر ایک کو اُسکے مرتبہ پر قائم کر کے اُسکے حق پر فائز
کرنے اسی ضرورت سے سلطنت کی حاجت ہے۔

فائدہ

مدائن کے تمام اقسام میں اس قوت کی زیادتی و کمائی
جو اُنکے بنا کی غرض ہوتی ہے ریاست سیاست مقرر ہے
جو کہ اجتماع کے بنا کی غرض بحیرہ انسانی کمال و نفسانی
اعتدال کے واقعی اور نہیں ہو سکتی اس واسطے
حقیقت میں انہیں فضائل کی زیادتی و کمائی
سیاست ریاست کا حصہ ہے۔

پانچویں فصل

سلطنت کی ماہیت و اقسام کے بیان میں
 سلطنت کا لفظ ان نظم و نسق ملکی کے اختیارات پر دلالت
 کرتا ہے جن کی رو سے رعایا کے جان و مال کی حفاظت
 کی جائے اور ان میں حقوق و محصولات قرار دی جائیں
 اگرچہ اسکی پابندی تمام ممالک کے باشندوں نے بجا
 برضا تسلیم کی ہو۔ واضح ہو سلطنت دو قسم کی
 سلطنت ظالمہ جس میں شاہی اختیارات نامحدود ہیں حکومت
 کے اس طرز میں امن و آزادی عدل و رفاہ کی ہرگز پابندی
 نہیں بلکہ بادشاہ کی مرضی و خواہش اور غیظ و غضب کا
 جگہ اتباع ہے اسی سبب سے رعیت نہایت ناتوان و خائف
 بلکہ غلامی و قید کی حالت میں رہتی ہے بادشاہ کے خلاف

مرضی کوئی قول قبول نہیں کر سکتے اس واسطے سلطنت کے
 معاون نہیں ہوتے حتیٰ کہ منافقانہ بسر کرتی ہے اسلئے
 سلطنت ہمیشہ خطرناک حالت میں پڑتی ہے دوسرے سلطنت
 عادلہ حسین شاہی اختیارات محدود دین حکومت کی اس
 طرز میں امن و آزادی عدل و رفاہ کی سرسبز پابندی ہے
 بلکہ بادشاہ کی مرضی خواہش اور غیظ و غضب کا مطلقاً
 دخل نہیں اسی سبب رعیت نہایت توانا و مطمئن بلکہ خود
 مختاری و آزادی کی حالت میں بسر کرتی ہے بادشاہ
 بخوف اپنے مصالح و مضار کی بابت جھگڑ سکتی ہے اسلئے
 سلطنت کی حامی ہوتی ہے حتیٰ کہ دوستانہ برتی ہے
 اسلئے سلطنت کی حالت ہمیشہ مستحکم رہتی ہے یہ سلطنت

دو قسم پر منقسم ہے ایک وہ کہ ملک کی حکومت کسی ایسے
 اصل و طریقہ کے بموجب ایک فرمان روا کے اختیاً
 میں ہوئے جسکی فرمان برداری رعایا پر تا تبدیلی
 طرز حکومت واجب و لازم رہے حکمرانی کے آئین و صبح
 کرنے میں ارکان دولت دخل پائین حکومت کی
 اس طرح سے حکمران کو خود مختاری مملکت میں نہیں ہوتی
 حتیٰ کہ اُس کے اختیارات و ذات مقررہ طریقہ کے پابند رہتا
 ہیں اگر وہ اسکی پابندی سے انحراف کرے تو فرمانروا کے
 فرمان داری سے رعیت آزاد ہو جاتی ہے پھر اسکو حکومت
 استحقاق و منصب باقی نہیں رہتا یعنی وہ معزول کیا جاتا ہے
 چنانچہ اسلامیہ خلافت اسکو سلطنت نوعی کہتے ہیں دوسرے

وہ کہ ملک کا بند و بست کسی عقلی یا فقہی قانون و
 قاعدہ کے مطابق رعیت کے قبضہ میں ہو و سلطان
 حقوق و محصولات سے وہ آزاد رہے سلطنت کے
 امور اہل ملکہ چندے سے نوبت نوبت اُس کے
 اشخاص انجام دین خاص و عام کی مصلحت کی موافق
 آپس کی رضا و شورہ سے انتظامی ضوابط و صنع
 کریں چنانچہ اگر مملکت اسکا و سلطنت جمہوری کہتی ہیں

چھٹی فصل

رعیت کی نگرانی کے بیان میں

شایستہ رعیت کی اختیار میں سلطنت کی کاروبار
 تفویض ہونی سے بے انتہا فوائد ظاہر ہوتے ہیں

یعنی عموماً رعایا کے دلون اور طبیعتون میں قومی
 حمایت جو شہ مارتی ہے حتی کہ ضرورت کے وقت
 سلطنت کی سبب حامی ہو کر مالی و شخصی امداد دیتے
 ہیں تمام دقتوں و خرابیوں سے سلطنت بچتی ہے
 اسکی کامل محافظ اور پوری فادار فوج رعایا بن جاتے
 ہے اسوجہ سے اس کے بڑے بڑے مخالف اُس ہی ڈرتے
 ہیں چنانچہ اسکا مصداق خلافت راشدہ کا
 احوال اور مہذب رعیت کی اختیار میں سلطنت کے
 امورات سپرد نہونے سے وہ ہی سلطنت کا ایک
 بڑا دشمن ہو جاتی ہے چنانچہ اسکا مصداق سن اٹھارہ سو
 اکہتر عیسوی کا فرانسیسی انقلاب مگر ناشائستہ رعیت کے

یعنی خلافت صحابہ کرام

قوت سلطنت کے مضرت کا قوی سبب ہوا کرتی ہے
 چنانچہ اسکا مصداق ہندوستان کی محمد شاہی
 طوائف الملوکی اسواسطے رعیت کی حالت کی نگرانی
 سلطنت پر لازم ہے یعنی جس قدر اس میں
 شایستگی و تہذیب پائے اُسی قدر حکمرانی کے
 اختیارات میں اُسکو ذخیل و شریک فرمائے

ساتویں فصل

سیاست کی ماہیت کی بیان میں

سیاست دو قسم ہے ایک سیاست ناقصہ جسکی
 غرض خلقت کی حکمرانی اسکا طریقہ ظلم و غلبہ ہے اسکا
 لازمہ سلطنت کا تزلزل اور رعیت کی دشمنی دوسرے

سیاست فاضلہ جس کے غرض خفاقت کی تکمیل اور حکمرانی
 حکمت عدالت ہی اس کا لازمہ سلطنت کا احکام
 اور رعیت کی دوستی سیاست فاضلہ حکمرانی
 کے کلیات کی اصلاح کرنی ہے اُس مجموعی ہیئت کے
 دوستی کے واسطے جو افراد انسانی کے جمع ہو سکتے
 حاصل ہوتی ہے اسکے دو طریقہ ہیں ایک وہ
 مذہبی فرقہ پر مبنی احکام کے بموجب اس کا سر کیا
 جاسکے دوسرے وہ کہ ملکہ ہش مندوں پر وقت کے
 مناسب اس کا تقرر عمل میں آئے تاکہ افراد انسانی کے
 مجموعہ کی تالیف و ترتیب حکمت عدالت پر بنائے
 اور انسانی افراد اس کے ذریعہ سے اپنے کمالات کی تکمیل

طرف متوجہ ہوں یہ سیاست چارہل پر مشتمل ہے

پہلی اصل

ملکی قانون کی ماہیت کے بیان میں

واضح ہو قانون حقوق کی اثبات و ستاویزات کی تحریک

نالشات کی ارجاع جرائم کی سرامقدمات کی انفصال

محصولات کی تقرر کا دستور ہی اسکی تجدید تبدیل ترسیم

و تنسیخ سخت ضرورت کے بغیر جماعت فاضلہ کی اجماع کی بدولت

ممتنع ہی مگر سخت ضرورت میں جماعت فاضلہ کی مشورہ

سی ملکی قوانین کی ترسیم و تنسیخ تجدید و تبدیل کی بجائی بطوریکہ

اسکا مسودہ ایک مدت معتد بہ تاک تشہیر دیا جائے

اس غرض سے کہ جس کسی کو جو کچھ عذرات اسکی بات

جمع کرنا

۱۰

۱۰

۱۰

۱۰

۱۰

۱۰

۱۰

۱۰

ہوں اس معینہ مدت میں پیش کرے کیونکہ قانون
 حقیقت میں رعیت و سلطنت کا باہمی معاہدہ ہے
 نہ تنہا ایک فریق اسکی تجدید و ترمیم کا مختار اور
 اس مقررہ مدت کے گزرنیکے بعد نہ دوسرا فریق
 عذر پیش کرنے کا مجاز اسی طرح پر سخت ضرورت میں
 جماعت فاضلہ کے صلاح سے ملکہ قانون کا مسوہ
 تبدیل و تجدید کے واسطے رعیت سلطنت میں پیش کرینکے
 مستحق ہی اور بشرط نظم و نسق ملکہ میں فتور ہونے
 کے سلطنت اُسکے رواج دینے کے ذمہ دار۔

دوسری اصل

ملک میں امن و آزادی قائم کرینکے بیانیہ

۹۰

تاریخ

۲۰

قاعدہ ۱۲

عموماً تمام انسانی خواہشیں قوت سی فعل میں لائے
 جانے مطلق آزادی ہے مگر یہ آزادی دو قسم ہوتی
 ہے ایک آزادی نا جائزہ جسمیں ملکی قانون کی مخالفت
 کی جاتی ہے اسکا لازمہ جبر و جفا ہے دوسرے آزادی
 جائزہ جسمیں ملکی قانون کی متابعت رہتی ہے اسکا
 لازمہ امن و رفاہ ہے جائز آزادی کی رو سے
 انسانی افراد تین قسم ہیں ایک آزاد مطلق جو اپنے
 ذوات و حقوق کے خود مختار ہیں۔ (مثلاً صحیح
 حر و غیبرہ) دوسرے مطیع جنکے ذوات و حقوق
 کسی اور کے متعلق ہیں (مثلاً محکوم و ملازم وغیرہ)
 تیسرے مجبور مطلق جنکی ذوات و حقوق کسی دوسرے

کے تحت مین مین (مستطابہ و محبوس و غیرہ) ہندوت
 مین ہر ایک ہی خدا کے سوا کسی اور کو نہیں
 سترت ہوا ہے۔ کھانا پینا اور سب کے درمیان
 ذات کی اعلیٰ اور زیادتی اور رون کے لئے ظلم ہوگی

تیسری اصل

انسانوں کی ذاتی قابلیت کے بیان میں

ہر ایک شخص کے افعال و احوال پر نظر کر کے اسے
 موافق ان کا مرتبہ و غیرہ معتد رکھیں کیونکہ انسان
 افراد کے سوا جہتیں و قسم پر منقسم ہیں ایک وہ کہ بطبع
 نیک ہوں اور اعلیٰ نیکی اور رون تک پہنچے
 یہ لوگ جہل و فساد میں ان کو حکم دے مین

ذلیل و شریک کرین تاکہ بخوبی خیر پونہ جائیں
 دوسرے وہ کہ نہ بطبع نیک ہوں اور نہ بدیہہ لوگ
 مامون و محفوظ ہیں انکے آزاد رکھیں تاکہ حسب قابلیت
 اپنے کمال پر فائز ہو جائیں تیسرے وہ کہ بطبع شریک
 ہوں اور انکے شرارت اور ون تک پہنچے
 یہہ لوگ شریر و رذالہ ہیں انسے رذالت چھوڑا
 یا انسے ملک پاک کرین تاکہ انکے شر سے اور محفوظ
 ہیں مگر جرم کی مقدار و مراتب کی لحاظ سے سزا
 معین فرمائیں یعنی پہلے مرتبہ جرم کی ارتکاب
 قید و بید کی سزا تنبیہ و تہدید سے واسطے اور دوسرے
 مرتبہ جرم کے ارتکاب پر عجلہ و طعن سے سزا دینی

کی سزا ملک کی رخاہ کے لئے دین لیکن عفو و چشم پوشی
انکے حق میں ہرگز روا نہیں کیونکہ جرم کی سزا حقیقت
میں آئندہ کا پند و نبت ہے نہ کہ مافات کی تلافی

چوتھی اصل

حقیقت کی حفاظت کی بنیاد

حقیقت کا زوال دو طریقہ پر ہوتا ہے ایک ضامنہ
سے مثلاً بیع قرص بخشش وغیرہ دوسرے جبر سے
مثلاً چوری زبردستی دغا بازی وغیرہ انہیں
سے ہر ایک کی واسطے جدا جدا حکم و شکل معین ہیں
چنانچہ پہلے طریقہ کے لئے انتقال کی صلاحیت اور
دوسرے طریقہ کے واسطے ناجائز حیثیت مشروط

چوتھی اصل

حقیقت کی بنیاد

پس ہر ایک صورت میں ذمی حق کو واجب معاوضہ
 پونہچانا چاہیئے صلاحیت انتقال کی تعریف یہ ہے
 کہ مملوکہ شے مکمل و جائز طور سے تحت مین آئی ہو اور
 حیثیت ناجائزہ کے تعریف یہ ہے کہ مقبوضہ شے
 ممنوع یا ناقص طور سے دخل کے گئے ہو۔

آہوین فصل

جنگ کے کلیات کی بیان میں

دشمنوں سے رہائی کے دو طریقہ ہیں ایک
 ملاطفت مدارا دوسری قتل و قلع و قمع مدارا کا
 مژہ دوستی و مروت ہی اور جنگ کا نتیجہ
 فتح و شکست لیکن منہج کے صورت میں ہے

دقت وزیر بارے سے کہ جنگ کا لازمہ ہے
 مفر نہیں اس واسطے حتیٰ المقدور نہ لڑے
 حکمت عملی سے کام نکالے چنانچہ تاریخ حکما
 میں اسکے موافق سکندر اعظم کا حال لکھا ہے
 کہ سلطان سکندر دارا کے ملک پر جب غلبہ
 ہوا اور جنگ کا سامان اہل عجم کے پاس کثرت
 سے دیکھا اُنکے بیچ کئی مین فتنہ عظیم پایا
 تو خیال کیا کہ میرے یہاں سے جانے کے
 بعد یہ لوگ دارا کے انتقام پر جلد آمادہ
 ہونگے اس شورش میں روم کا ملک بھی
 ماتمہ سے جائیگا ناچار ارسطو سے مشورہ کیا

حکیم نے صلاح دے کہ اُنکے خیالات متفرق کر دو
 تاکہ اُن کا معاملہ اسپین ہو جائے تم اُسے محفوظ رکھو
 اسی بنا پر سکندر نے ہر ایک کو جدا جدا حصے
 حکومت عطا کی اُس روز سے اردشیر بارکان کے
 عہد تک عجیون کو باہمی تنازع سے فرخت نہونے
 پائی مگر تاہم سلطنت کی امورات میں جنگ کا پیش آنا
 ضروریات سے ہے اگر لڑے تو بادشاہوں کی
 معاونت اور ملک کی مشارکت ہی لڑے مگر جیسے
 بذات خود جنگ کا شریک نہ ہو کیونکہ اگر فتح ہوگی تو
 کسر شان کا بدلہ ناممکن ہے اور جو شکست ہوگی تو
 مشارکت کی حالت میں تدارک کرنا مشکل ہو گا جیسا کہ

نیپولین بونا پارٹ ثالث فرانس کی بادشاہ کا
 سن اٹھارہ سو اکتیس کی لڑائی میں گرفتار ہوا جس کا مصدقہ

فائدہ

لڑائی کا سبب تغلب کا رفع یا ملک کی حفاظت مچھن
 خیر کی اشاعت یا انتقام کے سوا کوئی اور امر نہ ہو سکتا ہے
 ایسی صورتوں میں تمام مہذب آدمی معاون و شریک
 ہوتے ہیں اور تن آسانی و پہلو تہی و انہیں کہتے

نورین فصل

ردیفی عسکر کے ضرورت کی بیانیہ

دفع ہو ملک کی چار رکن ہوتے ہیں ایک اہل سیف
 دوسرا اہل قلم تیسرا اہل معاملہ چوتھا اہل صنعت اینہیں

تالیفۃ اعتدال اور ملکی مناسبت ملحوظ رہتی ہے یعنی ملکی
وسعت اور باہمی ضرورت پر انکی تعداد قائم کی جاتی ہے
اس بنا پر حافظ المدینہ کی تعداد وہ ہونی چاہیے جو نامعلوم
لیئے برابر و مناسب ہو وی کیونکہ اعداد کی تعداد اکثر معلوم
ہوتی ہے اور نامعلوم عدد کی لمبی کوئی تعداد مساوی و
کافی نہیں ہو سکتے ناچار محافظون کی تعداد محفوظوں کے
برابر مطلوب ہوتی حالانکہ یہ امر سخت دشوار بلکہ قریب الحاصل
ہے لامحالہ تمام ملک کی صحیح و سالم لڑکوں کو ایک مقرر مہینے
تک جنگی قواعد سیکھنے کی لمبی مجبور کرین اور بعد ان فراغ
اختیار دین لاکن اسکا شمار عسکری دفترین مرقوم کہیں
کے واسطے عند الضرورت ملک کی حفاظت ملکوں سے

اور ملت کی حمایت ملتییون سی قرار و متعی ممکن ہے۔ اگر
 اس صورت میں معینہ تعلیم و تربیت اطفال کی ماطنت
 ذمہ داری تاکہ قواعد جنگ کی تعلیم و مسائل معاش کے
 اکتساب کی پہلج اور ملک کی خلاکت کا موجب نہ ہو۔

فائدہ

صورت مذکورہ میں حربی مدارس کے جگہ تعلیم خانوں
 کے ساتھ دبستان قائم کر کے ان کے تمام
 اغراض اور کل مقاصد حاصل کرین یعنی سیر
 ہوا خوری کے اوقات میں لعب و بازی کی طور پر
 جنگی قواعد سکھائیں تاکہ ایک ہی مدت اور ایام
 طفولیت ہی میں دونوں مہم سی انفرغ ہو جائے

۱۱۲

۲۰
جینا

خاتمہ

محبت کی فضیلت و ماہیت کے بیان میں

لہٰذا محمدؐ کہ مقصد حسب المراد سرانجام پایا یعنی منشا
تحریر نہ اتمام ہوا اب ختم کتاب براہ صواب محبت کے
ذکر پر تحسن نظر آیا تا کہ اس سالہ کے ہر ایک مقالہ کو
شامل و حاوی ہو وے کیونکہ محبت بحیثیت
موجود العین لازمی اور بحیثیت مطلوب الغیر متعدی
فضیلت ہی پس واضح ہو انسان اپنی بقا و تکمیل
میں اعانت باہمی کا بالطبع محتاج و مائل ہی اسی وجہ
سے اُسکے تالیف و ترتیب کے لئے ایک جوہر
(یعنی محبت و اتحاد) اُسکے اصل آفرینش میں

۴۰
دائریہ۴۰
تالیف

ودیعت رکھا گیا ہے تاکہ اپنے کمال پر جو اُس کے
 غرض و غایت ہے وہ فائز ہو جائے مگر شہوات و
 ملکات نفسانی کی تعدد و کثرت کی سبب سے انسانی
 افراد کے امزج متبائن ہوتے ہیں اسی سبب اس ودیعت کا
 فقدان و وجدان افراط و تفریط اس کے شخخاص میں پائے
 جاتی ہے اس واسطے بجائے اس اتحاد فطری کی ایک
 اتحاد صناعی (یعنی عدالت و انصاف) کے اُسے
 حاجت پیش آتی ہے تاکہ اُس کے تمام افراد اعانت کے
 حیثیت سے بمنزلہ ایک شخص کے عصا کی ہو جائیں
 اور وہ مجموعہ کمال مطلوب حاصل کرے لاکن جیسا اتحاد
 خلق کے واسطے وحدت و سلامتی لازم ہے ایسا ہے

۲۰
میں

۲۰
پایان

کثرت و فساد کے لیے اتحاد صنائع کے ضرورت
 بنا بران جب قدر اُن میں محبت کے تفریط یا فقدان
 ہوگا اُس قدر نظام عالم کے قیام کے لیے عدالت کے
 حاجت پڑے گے یہیں سے اتحاد خلق کے فضیلت
 اتحاد صنائع پر ثابت ہوتے ہے ایک جماعت
 قدما و علما نے محبت کی عظمت میں بہت مبالغہ
 کیا ہے حتیٰ کہ انسان اسم ہائے قرار دیا ہے
 اُس کے وجہ تسمیہ یون بیان کے ہے کہ انسان کا
 اشتقاق اُنس کی لفظ سے ہے اُنس کے معنی
 دوستی کے ہیں جو کہ انسان بالطبع مانوس ہے
 لہذا اُس کا نام انسان رکھا اور یہی فرمایا ہے

کہ تمام موجودات کا قوام محبت کی سبب سے ہے
 کوئی موجود محبت سے خالی نہیں جیسا کہ ہر ایک موجود کا
 جوہر وحدتی سے معرا ہونا محال ہے ایسا ہی ہر موجود کا
 محبت سے خالی رہنا اشکال کیونکہ محبت کی حقیقت
 اصل میں اُسی جوہر وحدتی کی اتحاد کے طلب ہی
 جو مخلوقات کی ایجاد و تکوین کا مبداء ہی اس کتاب کے
 پہلے مقالہ کے دوسری فصل میں یہ تحریر ہو چکا ہے کہ
 جس موجود میں جس قدر جوہر وحدتے کا قرب و
 اتصال ہی اُس قدر وہ شرف و فضل ہے پس
 ہر موجود کا کمال اُسی جوہر وحدتی کے طلب ہوئی
 اس صورت میں محبت کا طالب و حقیقت کمال کا

۴
 بی بی

طالب ہوا مگر اور حکمائے اس مبالغہ پر بیکہ اقدام
 نہیں فرمایا تاہم محبت کے فضیلت کا اعتراف کیا
 اور اُس کے سر بیان و جریان کے تمام مخلوقات میں
 شرح کے محبت کا لفظ خاص انسان کے لئے
 استعمال کیا باقی کے واسطے اور الفاظ کام میں
 لائے جیسا کہ عناصر کے نسبت لفظ میل اور جاد کی نسبت
 لفظ جذب (مثلاً سنگ آہن با کے فعل کو جذب)
 اور نبات کی نسبت لفظ خاصہ (مثلاً گہر با کے
 فعل کو خاصہ) اور حیوانات کی نسبت لفظ الفت
 منسوب فرمایا لاکن محبت کے مراتب و مدارج
 متفاوت ہیں کہ اُن کے ترتیب کے سبب ہی موجود

بین کمال و نقصان مترتب ہوتا ہے اسو سہلی اسکے
 مراتب کے لیے جدا جدا نام معین ہیں مثلاً مودت
 و صداقت و عشق و عنیہ بالآخر محبت وہ ہے
 جو ہر شے پر شوق ہے جو عموماً افراد انسانی کو نظام
 عالم کے لیے عطا کیا گیا رہے مودت وہ محبت
 چند افراد کے سب میں نہیں ہو سکتے کیونکہ
 مودت کے معنی دوستی ہے علیٰ جسموم
 اس شان کا ہونا محال لامحالہ تن چند میں ممکن
 ہے اسے بطرح صداقت مودت ہی خاص ہے
 اس واسطے صداقت کی معنی بحیثیت خیر سگالے
 دو شخصوں کا باہم ایک ہو جانا ہے یعنی صدق

۲
 انابت
 کی کیا

اپنے دوست کا خیر خواہ مثل اُسکے ذات کی ہوتا ہے
 یہ صورت تمام احباب میں ہونی اشکال الیہ عشق
 صداقت سے خاص البخاص ہے کیلئے عاشق اپنے معشوق کے
 نسبت میں ماسوا سے محور رہتا ہے ^{لئے} الْعِشْقُ بِنَارٍ
 یحرق ما فی القلوب سوالمحبوب اسکا مصداق ہے
 محبت کی افراط کو عشق کہتے ہیں عشق کی ماہیت لذت
 بحت کی طلب یا خیر محض کے سبب سی فرط محبت کے
 الا وہ جو خیر محض کے سبب سے ہوتا ہے وہ عشق حقیقی
 یا نفسانی و ممدوح ہے اور وہ جو لذت بحت کے
 طلب سے ہوتا ہے وہ عشق مجازی یا بھمی و مذموم
 ہے حکیم اول ابو القلطیس کا مقولہ ہے کہ انسان

عشق الیہ
 عبادت ہے
 عبادت الہیہ
 عبادت الہیہ
 عبادت الہیہ

اپنے اُس جوہر مجبورہ بسیطہ کے سبب سی مانوں
 مالوف ہی جس کے وجہ سے اُسے توحید حقیقہ وصول
 اور تغایر مرقع ہوتے ہیں جبکہ وہ جوہر طبیعت کے
 کدورات سی پاک ہو جاتا ہے تب انواع شہوت
 و کرامات کے طلب اُس سی زائل ہو جاتی ہے
 اُس کو اپنے شبیہ کا شوق صادق پیدا ہوتا ہے
 بنظر بصیرت مشاہدہ جلال خیر محض میں بسج
 خیرات ہی مشغول ہوتا ہے اُس پر انوار الہی فایز ہوتے
 ہیں اس حالت میں اسی ایک ایسی کیفیت و راسخ
 لذات کی حاصل ہوتے ہے کہ وہ اُسے درجہ
 وحدت سی مقام اتحاد پر کہ بہترین مقامات ہے

۴۰
 انوار الہی

۴۰
 انوار الہی

پہنچا دیتی ہے ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ہ نفسانے
 سعادت ہی جس سے انسان کامل شرف اور باقی کائنات
 محروم ہے وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ اسکا مصداق ہے لاکھوں
 اولین کے بقول انسان بعد از مفارقت کلی اس
 رتبہ اعلیٰ (یعنی سعادت) کا مستحق ہی جو منہنگ
 کمال انسانی ہے کیونکہ صفائے کامل بغیر از
 مفارقت کلی حیات فانی میں نہیں ہو سکتی مگر اس میں
 سیارسطاط لیس اور اسکی تابعین فی اختلاف و انحراف کیا
 اور کہا شنیع و قبیح ہی کہ ایک شخص کامل بالذات مکمل بالغیر خلافت
 حضرت باب الغرت سے موسوم یقیناً حقہ کا معتقد اعمال
 صالح کا مواظب انواع فضائل کا مستجمع اصناف

لکھوں
 پہنچا دیتی ہے
 ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ہ
 ۱۴۱

کائنات کا مصلح تاحین حیات سعادت سی محروم رہے
 اور بعد ازاں باوجود ان افعال کے ابطال کی وہ ہے
 سب ہو جائے اس حال میں سب اول کی وہی حیات فانی
 میں انتہائی کمال انسانی حاصل ہونا مستنع اور مذہب شائے
 کی روسی بشرط اعمال صالح کے موظیت کی زندگی میں
 اس مرتبہ پر فائز ہونا واجب الاکثر ہر مختار کی روسی
 سعادت و قسم ہے ایک غیر تمام جس کا اعمال صالح کی ہوا
 حیات میں حاصل ہونا ممکن دوسری تمام جس کا حیات
 حاصل ہونا ممکن کیونکہ انسان کو تا بحیات ترقی بالانتہا
 لازم ہی اس واسطے جس موجود کا کمال اسکی وجود کی بعد
 ہوتا ہے اسکو نقصان سی کمال کی طرف طبعی حرکت ہے

۹۰
درجہ

۹۰
درجہ

۹۰
درجہ

اس صورت میں حیات کمال کے کتب کے مدت ہوئی پیش
 تحصیل میں محاصل تمام کا احوال نہیں ہو سکتا لامحالہ
 تحصیل کے اختتام پر محاصل کا اتمام منحصر ہے اس شکل کا نتیجہ
 نکلا کہ پیش از موت انتہائی کمال انسانی کا حاصل ہونا
 محال لمختصر محبت کے فضائل بیش از بیش ہیں اسکی اصحاب
 نقصان و فساد سی مصیبتوں کے سوا اور اشکال
 ریب کے شائبہ سی خالی نہیں کیونکہ مغائرت کا لازمہ مادیات
 و کثرت ہی اگر مادیات میں اس طرح کا میل یا تالیف
 نسبت عددی یا مساحی یا تالیفی کی مستاد کی سبب
 اس فعل غریبہ کا موجب ہی ہو وی تو انکی ملاقات سطوح
 کی نہایات کا اتصال ہی نہ کہ حقیقت ذوات کا اتحاد

۱۰ طبع
 ۱۰ شکر
 ۱۰ ہنر
 ۱۰ تالیف
 ۱۰ مساحی
 ۱۰ تالیفی
 ۱۰ سبب

اسلئے انہیں پر بہت جلد الفضال ہو جاتا ہے بالآخر
 انسانی محبت و مہم کے ہوتے ہیں ایک طبعی یعنی بلا وجہ
 جس کا ظہور ہو وی مثلاً اولاد کی محبت کہ بالطبع اس کے
 پرورش کی جاتی ہے دوسرے اسبابی یعنی بحسب
 جس کا ظہور نہ ہو وی چنانچہ کسی سبب کا وجود ہی سبب کے
 موجود نہیں ہوتا چونکہ مقاصد انسانی بحسب طاقت تین
 شعبہ پر مشعب ہیں ایک نفع دوسرے لذت تیسرے خیر
 بنا بران محبت کی یہ مہم ہے انہیں تین سبب پر مبنی
 ہے لہذا اس کا انعقاد و انحلال اپنی سبب کے اقتضا کی
 موافق ہوتا ہی لاکن جو محبت کہ شکایت و ملامت کی
 شائبہ سی مبرا اور منازعت و مخالفت کی صدسی منزہ بلکہ

۱۲۴

۱۲۴

۱۲۴

۱۲۴

خلعت و اتحادی آہستہ اور عدالت و حکمت سی پیرا ہے
 خیر کے طلب یا سعادت کی کتاب کی نظری ہوتی ہی جسکو
 بقا و قیام مستلزم ہے وہ حکما کی محبت ہے کہ وہ خود
 مخیر ہوتے ہیں اور وںکو خیرات سکھاتی ہیں کیونکہ
 شریف کا فعل نظر اول اپنی ذات میں نیک ہونی کے
 سبب سے نظر ثانی اور وںکو نفع پہنچانیکے باعث سے
 ہوتا ہے پس یہ محبت انواع خطا نظر اور اقسام لذائذ
 سے مشرم ہوتی ہی کوئی لغت اس سے فائق تر نہیں کہ سوا
 اسکے اصحاب خیرات کی عادت کی وجہ سے عظیم الاحسان
 ہوتے ہیں اسلئے وہ پیشوا اور پیرو بنتے ہیں مگر جو
 بطالت و رذالت پر مبنی اور اعراض و شہوات پر متفرع

بلکہ بخل و فساد سے بہرے ہوئی اور بغض و کینہ سے نبی ہوئے
 منفعت کی جلب یا لذات کی استحصال کی غرض سے ہوتی ہے
 جسکو نقصان و بطلان متلزم ہے وہ جہلا کی محبت ہی کہ
 وہ آپ خود غرض من ہوتی ہیں اور ون کو ظالم جاننے میں
 کیونکہ جاہل کا فعل بنظر اول جسمانی شہوات کی حاصل
 کرنے کے سبب بنظر ثانی اور ون پر ترجیح پانیکے عیش
 سے ہوتا ہے پس یہ محبت طرح طرح کی کدورات اور وضع
 وضع کے آفات سے منبج ہوتے ہیں کیلئے اسکے اصحاب
 خود غرض منی یا ترجیح بلا مرجح کی عادت کی وجہ سے مغرضان عام
 ہوتے ہیں اسی واسطے وہ محسود اور حاسد مترا
 پاتی ہیں احوال اس فطری فضیلت کا واقعی استعمار

۱۰

۱۱

۱۲

بیان ماسبق کی علم پر منحصر ہے کیونکہ جب تک انسان اس
 سے تمام تر واقف نہیں ہوتا تب تک ہرگز ہرگز ہکا پورپورا
 مراتب ان اور ٹھیک ٹھیک موقع شناس نہیں ہو سکتا ہے جو
 سے وہ اسی اچھی طرح ادا نہیں کر سکتا حتیٰ کہ ممکن ہے ہادانی سے
 توحید میں تخیل محل افراط میں تفریط مرتبہ قلت میں کثرت
 کام میں لائی یہ ناکامی اور تباہیوں کا باعث ہو یعنی
 دوستوں کی نفرت لوگوں کی عداوت نفس کے مذمت و حق
 اذیت مطالب کے محرومی طالع کے شومی سعادت کی دور
 فضیلت کے مہجوری شروت کی فقدان غرت کی خسران کا ہو جو بے

۹۰
تفسیر

۱۱

۹۲
نقصان

مَتَّ بِالْخَيْرِ

بقلم میراعبد الزروق غفرلہ

نقل تقریظ او نر ایمل سید احمد خالص صاحب ہا در

سی۔ ایس۔ آئی

جینے اس سالہ کو دیکھا جو ایک برہان مصنف کی جو د
 ذہن و شایستگی خیالات کی ہے۔ عبارت اُردو
 نہایت صاف و شستہ ہے۔ مشکل مضامین کو صفا
 و سہل عبارت میں بیان کیا ہے اگلے حکما کے
 خیالات جو عبارات دقیق میں مندرج تھے او کو
 نہایت تہذیب و درستی سے ادا کیا ہے۔ بلاشبہ
 یہ رسالہ عمدہ و مفید عام ہے۔

راقم سید احمد علیگڑہ۔ ۲۵۔ مارچ ۱۹۰۶ء

مطبع انصار دہلی میں طبع ہوا

اطلاع

فعہ الامراض المبارک ۳۳۰ ہجری

ترجمہ حق تالیف اس کتاب کا مخدومی
مولوی محمد عبد المجید صاحب کو
دوام کے لئے ہبہ کر دیا۔ اور نیز یہ کتاب
داخل ہی آرہی ہے۔ کوئی صاحب
بغیر اجازت اونکے طبع نہ فرمائیں

العبد

محمد اکرام علی خان

تقدیم خود

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

[illegible]

